



گفتار خوش

یارقلی

(جلد اول)

نگارش: مرحوم محلاتی

بامقدمه

سیدالعلماء والمجتهدین رئیس الملة والدين نائب الامام الحاج
السید شهاب الدين المرعشی النجفی مدظله

تقدیم به پیشگاه مقدس قلب عالم

امکان، اشرف آشکار کننده عدالت حقیقی و

ظاهر کننده معانی قرآن حضرت ولی عصر (عج)



فهرست جلد اول

- | | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| 13. باب هم خدا، هم بنده، هم پیغمبر | 1. مقدمه حضرت آیت الله نجفی مدظله |
| 14. سیاست چائی فروشی | 2. مقدمه مصحح |
| 15. نادانی بعضی از مردم | 3. در غره ربیع الاول |
| 16. بیان حضرت علی (ع) | 4. خود را معرفی کنیم |
| 17. چرا کتاب باب عربی است | 5. یکی از سرداران |
| 18. کتاب زردشت | 6. رسیدیم به مسیب |
| 19. ادعاهای باب | 7. مذهب و سرنوشت |
| 20. عبارت کتاب باب | 8. یار قلی و استعفای از دین |
| 21. مهمل بافی باب | 9. بهائیهها چه می گوئید |
| 22. فصاحت عربها | 10. باب می گوید |
| 23. بیان حضرت زهرا (ع) | 11. مطالب بی ربط تا کی |
| 24. تحصیلات یار قلی | 12. یارقلی کاملاً معرفی می کند |

کشف فرساوس	52	عربها در مقابل قرآن	25
مذهب ساکنین مرنج	53	قرآن و کلمات پیغمبر (ص)	26
عبد الباقي التماس کرد	54	در شیراز و عربی گفتن	27
علاقه به قومندان	55	من از فریدن و آباده نیستم	28
از خانه ای صدای ناله	56	ملاقات با قومندان	29
بیچاره عجم است	57	یارقلی را دیگر نمی بینیم	30
پرسش یار قلی از	58	آشنائی با قومندان	31
خدمت به زوار	59	نهضت سید جمال الدین	32
شخصی پریشب مرد	60	شیخ محمد عبده	33
اول صبح رئیس بلدیة	61	انجمن وطنی مصر	34
عبارت کتاب بهائیهها	62	برنامه اساسی انجمن	35
به بینید چه نوشته	63	خرابی حال مسلمین	36
در این کتاب مطلبی نیست	64	خطابه سید جمال الدین	37
عجب از این کتاب	65	خدایا فراموشت کردیم	38
این کتاب بیان است	66	دفترچه جیبی	39
در شیراز عربی معجزه است	67	صورت عملکرد انجمن	40
دفاع عبد الباقي	68	تصمیم ناجوانمردانه انگلیسی	41
یافتن الفاظ بی ربط	69	سید را تبعید نمودند	42
عبد الباقي متحیر است	70	زندانی شیخ محمد عبده	43
تاریخچه سده	71	سفر ناصر الدین شاه	44
همه با استقبال آمدند	72	آیا سید افغانیست	45
درویش عجیب و غریب	73	سید برای پیشرفت مقصد	46
کسیکه برای هدایت دیگران	74	سید در حضرت عبد العظیم	47
درویش بالای مفتول	75	سید را مسموم کردند	48
مذاکره قومندان با شیخ	76	دعوت قومندان	49
تقاضای مصحح	77	فرق عرب با ایران	50
		فرق پدر با پسر	51

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نوره، والصلوة على محمد وآله.

وبعد:

مخفی نماند که از جمله علوم مهمه که ارباب نظرو بصیرت بآن توجه نموده اند همانا علم مناظره با دیان و مذاهب باطله می باشد، علمای شیعه شکر الله مساعیهم الجمیله در این خصوص تألیف و آثار گرانبهای از خود به یادگار گذاشته اند، از جمله کتاب شریف «گفتار خوش یار قلی» است که از رشحات قلم افادت شیم حضرت مستطاب خلد مقام علامه عصر، حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ محمد محلاتی قدس الله سره می باشد، و الحق رساله ایست فوق العاده نفیس و ارجمند و بنیان کن فرقه ضاله بهائیه و بعضی از مسالک گمراه بایانی سلیس و عباراتی دلنشین، و از کثرت مرغوبیت چندین بار نسخه آن بطبع رسیده و چون در این ایام به کلی نایاب شده بود و طالبین آن بسیار، لذا جناب مستطاب ذخر الاجله آقای شمس فراهانی مؤسس مؤسسه مطبوعاتی فراهانی که پیوسته موفق له نشر کتب علمی و دینی هستند اقدام به طبع آن نموده و از خداوند متعال مسئلت می نماید که توفیقات ایشان را در نشر آثار دینی علمای اسلام مستدم بفرماید و معظم له را از گزند حوادث مصون و محروس بنماید، و یکی از حسن و خوبی کتاب حاضر این شد که زیر نظر مبارک حجه الاسلام مروج الدین و سنن خیر الانام (ص) جناب آقای حاج سید هدایت الله مستمرحمی و فقه الله تعالی چاپ می شود، ضمناً از حقیر خواستند که رساله ای مختصر در شرح حال مؤلف نوشته شده و در مقدمه کتاب مذکور طبع شود، لذا با شدت گرفتاری و کسالت روحی و مزاجی با کمال و جازت و اختصار بطریق فهرست تحریر شد.

ولادت مؤلف

ولادت مؤلف بسال 1297 هجری قمری در بروجرد زمان اقامت پدر بزرگوارش در آن شهر افتاده است.

«ابوین»

والد ماجدشان مرحوم علامه تحریر، زاهد زمان، محقق مدقق در سمعیات و عقلیات ایت الله العظمی آقا شیخ محمد اسماعیل محلاتی نجفی خلف مرحوم حجه الاسلام آخوند ملا محمد علی محلاتی ابن اقا زین العابدین بن آقاموسی.

والد ماجده ان مرحوم از خاندان صلحاء و اخیار بروجرد بوده و از صالحات زمان به شمار می آمده.

«اعمام»

- 1- مرحوم فاضل دانشمند آقای حاج شیخ علی محلاتی ساکن شهر بمبئی که مقدار زیادی از کتب نفیسه رابه طبع رسانیده، از قبیل: رجال نجاشی «غیر آن، و در سال 1320 وفات نموده است.
- 2- مرحوم علامه دانشمند، اعجوبه زمان در خط نسخ آقامیرزا زین العابدین محلاتی ساکن طهران که مصاحف و حزیها و مرقات بسیاری از ایشان به یادگار مانده از جمله جزواتی است از قرآن شریف که وقف بر مقبره مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) می باشد، و معظم له در سال 1330 در محلات رحلت نمود و قبر ایشان مورد توجه اهالی است.

«برادران»

- 1- مرحوم ثقة الاسلام آقاشیخ علی که در سال 1327 از نجف اشرف به قصد ایران حرکت و بسال 1335 در کرمانشاه به دست شخص ناشناسی کشته شد.
 - 2- حضرت مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا حسین روحانی که بسال 1321 در نجف اشرف متولد شده و در سال 1345 از نجف اشرف به محلات آمده و در آن شهر بامور شرعیه و ترویج دین مبین اشتغال دارند و از برجستگان اهل علم در اخلاق و امور دینی و اطلاعات تاریخی می باشد، خداوند توفیقات ایشان رامستدام و امثالشان را در سلسله جلیله اهل علم افزون فرماید و شطر مهمی از خصوصیات مرحوم مؤلف که در این رساله شریف درج شده از روی تحریرات ایشان متخذ می باشد.
 - 3- جناب مستطاب فاضل دانشمند آقای آقا حسن روحانی که از تلامیذ مرحوم استادایه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری طاب ثراه می باشند، و در سال 1350 از رشته روحانیت خارج شده و فعلا در طهران ساکن و بيشغل و کالت عدلیه اشتغال دارند.
 - 4- فاضل دانشمند آقامیرزا ابوتراب که مدتی در قم اشتغال به تحصیل داشته و فعلا در طهران ساکن و به فن مهندسی اشتغال دارد.
- ضمناً مخفی نماند که از چهار برادر مذکور فقط مرحوم آقاشیخ علی برادر ابینی مؤلف می باشد.

«اولاد»

- چندین پسر و دختر از زوجه خویش که دختر عموی خودشان بوده است متولد شده و تمامی آنان مرحوم و از اعقاب مؤلف جزیک دختر که نواده پسری ایشان می باشد باقی نمانده.

«مشایخ و اساتید»

- علوم ادبیه و اصول و فقه و معقول را از پدر عالی مقام تحصیل نموده و در حوزه درس مرحوم ایت الله خراسانی صاحب کفایه و آیت الله مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی استفاده فقه و اصول نموده اند.

«شاگردان و تلامیذ»

عده ای از ارباب استعداد از ایشان استفاده نموده از جمله:

- 1- مرحوم فاضل دانشمند آقامیرزا احمد منجم شیرازی الاصل نجفی المسکین.

از قبیل:فاضل دانشمندداعی الاسلام صاحب کتاب فرهنگ نظام ،ومرحوم ادیب تحریرآقامیرزامحمدحسین شمس العلماء گرگانی،ومرحوم علامه دهرحجه الاسلام حاج شیخ ابوالحسن میرزامعروف بشیخ رئیس وغیرانها از رباب فضل وکمال وپس از مدتی اقامت در بمبئی به وطن خود «نجف اشرف» مراجعت نمودند و نیز بعد از چندی سفری به دارالسلام بغداد نموده و مدتی در آن شهر اقامت کرده وبامرحوم سید عبدالرحمن نقیب وسید محمودشکری و شیخ سویدی وعده ای از افاضل علمای عامه ملاقات نموده ومقالات ومکالمات زیادی با آنها داشته است. و در سال 1336 قمری پس از ختام جنگ بین الملل اول در ماه رمضان از راه بندربوشهر عازم ایران شد و در اوائل ماه محرم سال 1337 وارد محلات گردیده است و نیز در سال 1330 بموصل و کرکوک رفته است و در طی این مسافرتها با رباب فضل ودانش ملاقات وافاده واستفاده هانموده وانهارالزجریان روز وازنیات سوءدول مستعمره آگاه نموده است.

«مجاهدات و زحمات»

مجاهدات آن مرحوم در راه آزادی ایران واستخلاص آن از قید استبداد شهره آفاق ومعروف اقطار می باشد.

«وفات»

وفات آن مرحوم در هفدهم محرم سال 1337 قمری در محلات واقع شد و در کنار قبرستان عمومی ان شهر در محلی دفن و فعلا زیارتگاه اهالی ومورد توجه می باشد و به همت بعضی از افراد خیر خواه بنائی بر قبرایشان برپا گردیده است. چون مجال بیش از این مقتضی نبوده وطبع کتاب در شرف اتمام است، لذا با کمال عجله باین وجیزه مختصره اکتفا شد، وتفصیل حال ومکارم اخلاق آن مرحوم موکول است به فرصت بیشتری، امید است مطالعه کنندگان و ناظرین محترم وارباب فضل وکمال این کمترین ومؤلف وناشر ومصحح را از دعا در مظان اجابت فراموش نفرمایند، والسلام علی من اتبع الهدی، حرره الراجی خادم علوم اهل البیت علیهم السلام ابوالمعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی فی 23 محرم الحرام 1384 بیلده قم المشرفه حرم الائمة الاطهار.

«مقدمه مصحح»

مؤلف کتاب حاضر: در صباوت جوانی وعنفوان شبانی اشتغال به تحصیل نموده و در اثر جدیت وكوشش وهمت عالی دیرزمانی نگذشت که از نواغ روزگار گشته وسپس به نجف اشرف مسافرت کرده، و در مهاد علم وتقوی جایگزین شده و باروحی خستگی ناپذیر در تحصیل علم وادب وتهذیب نفس پرداخته، وبالنتیجه صاحب مقام شامخ وعالیترین مرتبه رادار اگردید و جنابش گذشته از مراتب علمی وداشتن کمال حسن خلق و بیان شیرین وجذاب، مردی محقق وخوش ذوق وبابتکار بوده، و خلاصه گوی سبقت را از معاصرین خویش ربوده و در هر مجلسی که وارد می گشت مورد احترام سابقین می بود و چون لب به سخن گفتن می گشود جالسین مجلس چنان شیفت بیاناتش می شدند که گوئی سرتاپا گوش شده اند و به سخنان نفوذ لفریبش که روح تازه ای بود بر کالبد آنها دمیده می شد گوش فرامی داشتند، و فریفته تحقیقات علمی وکلمات دربارش می گردیدند، که یکی از جزئی ترین نمونه تحقیقاتش کتاب حاضر است که بار اول در نجف به چاپ رسید. و بواسطه نقسی وتواضعی که داشته در این کتاب خود را بنام «یار قلی» از اهل «کویر حوض سلطان» می نامد، و هر کسی همانند این را در مدبر بزرگ گوشه ای بنشیند و با حداعلای بی نظیری وکمال بی طرفی با طرف وجوانب

بنگرد علی التحقیق می تواند بمنتهای درجه خوبی حق و حقیقت را دریابد؟ و در این هنگام است که با حسن وجه قادر است هم خود و هم دیگران را از گمراهی نجات دهد.

و کتاب حاضر سه مرتبه چاپ گردیده ولی متأسفانه خیلی مغلوط و ناصحیح چاپ شده بود و در عین حال نایاب هم بود بدین جهت جناب مستطاب و الامقام آقای شمس فراهانی مدیر مؤسسه چاپ و انتشارات فراهانی وفقه الله تعالی که از جوانان با فضل و دوستدار علم و ادب و ناشر آثار و افکار بزرگان می باشند، تصمیم گرفتند این کتاب نفیس ذیقیمت را از حالت اولیه خارج و با چاپ و اسلوبی زیبا که از هر لحاظ مورد پسند باشد برای بار چهارم به چاپ برسانند و بدانشمندان و خوانندگان راه حق و حقیقت تقدیم بدارند و بحمد الله این تصمیم همانند تصمیم های دیگرشان لباس عمل به خود پوشید و از کمون بمنصه ظهور رسید و کتاب حاضر را با این طرز نیکو به عالم ادب تقدیم داشتند. و تا آنجائیکه میسر این بنده بود در تصحیح آن کوشش فراوان مبذول داشتم امید است ذخیره یوم المعاد باشد.

جلداول

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین چیزی که روح انسانی و حیات جاودانی بدوست ثناوستایش حضرت پروردگار است پس از آن صلوات و سلام بر بزرگترین اولیاء او حضرت خاتم الانبیاء و اوصیاء آن بزرگوار است، خداوند ما را به درستی ایشان بمیران وزنده کن و الصلوه والسلام علیهم ورحمتهم وبرکاته.

«وبعد» در غره ربیع الاول سنه 1333 بعزم مسافرت بغداد از کربلا گاری نشسته اول طلوع فجر براه افتادیم، حسب معمول در سربالای پائین سعه وضیق جافیمابین اهل گاری صحبت در گرفت، خورده خورده مطلب از حد سخن بدائره عمل جلوه گرشد، فضای تنگ و تارگاری میدان چوپ و چماق و شلاق گردید، من بیچاره بیطرف با اینکه اصلاً داخل نبودم و در آخرین نقطه گاری خزیده بودم ولی مانند بیطرفی دولت ایران حصه یمین و یسار ملک تنم میدان جنگ دول همجواری بود، و از هر طرف که چوبی بلند می شد بوجه شانه و کتف من نزول اجلال می فرمود. این حال اسف اشتعال بدین منوال بود تا گاری مابفون رسید، برای ادای فریضه صبح و زیارت مختصری از جناب عون توقف نمود. این توقف قهری چون زمهریر اروپ باعث فتور جنگ شده طرفین هم خسته و مانده منتظر بهانه مقدم اورا تبریک گفته هر یک از طرفی

پایه به انجام وظیفه شخصی خود پرداختند. من زودتر از همه سوار شدم اسبابهای گاری را مرتب نمودم که مبلغی نشستگاه همگی را وسعتی نصیب شد رفقای یک آمدند بجای خود نشستند از گشادی و راحت قرارگاه خود تعجب نموده، ولی هیچکدام از فرط غضب بدیگری نگاه نمی کنند، اوئل طلوع آفتاب افق سمت مشرق معاینه صفحه بیابان لهستان خونین اشعه روشنائی آفتاب از منتهی الیه افق حسی نمایند، هواد منتهی درجه منتهی نه گرم است نه سرد نه ابراست و نه خورشید و نه باد است و نه گرد فسخه میانه عون و مسیب هم خیلی صاف و هموار سیرگاری هم در این فسخه بسیار نرم و بی تزلزل ولی تمام خوشیهاییک طرف فساد اخلاق رفقایک طرف، که بالتفات به اینکه سه ساعت به غروب مانده تمامی متفرق می شوند چنان باهم کمان کشیده که خیال می کنی هر کدام در این نقطه گاری صدسال خواهند زیست. من به فکراین افتادم که حضرات را از مضیق جنگ وجدال بمنطقه صلح و سلامت منتقل سازم یک دفعه فریاد زدم گاریچی! گاریچی! گاریچی! تندتندتندتند زدند ز دزدان آقایان بس بس، این فریاد موحش و ابلاغ مدهش آب سردی بود که بخزانه جوش حضرات یک دفعه ریخت، علی الفور نفسها برید رنگها پرید قلبها طپید، هر کدام با کمال وحشت بطرفی نگاه می کنند از قضا سواد گله های گاو و گوسفند «سید قاسم» رشتی از دور در چشم وحشت زده تا مدتی بجای شبیح دسته آدمی کارگر بود، گاریچی هم سرپای ایستاده شلاق زنان اسبها را می راند قدری مسافت به همین، حال ترس و سکوت و سرعت سیر نمودیم سوار گله ها خورده خورده معلوم شد، حال ترس و اضطراب رفته رفته بقرار و راحت مبدل گردید سرعت گاری هم کم کم به سنگینی میل نمود، پرسیدند شمارا به نظر چه آمد؟ عرض کردم آقایان از برای تبدیل حال جنگ وجدال شما به صلح و سلامت خواستم یک دفعه خاطر محبت مظاهر همگی را از نشئه میثومه گیروداد بعالمی دیگر متوجه سازم، و این میدان جنگ موهومی را بیک انجمن اخوان الصغای روحانی مبدل فرمائید. تا از این اجتماع موقتی لذتی بریم و از گفتار در بار هم مستفیض شویم، شما که مثل دول متمدنه... قصد ملک گیری و اعدام سیادت یکدیگر را ندارید که وقت عزیز و مال عزیز و جان عزیز خود و ملت خود را در پای این هوای مالی خولیائی تمام کنید؟ اقدری فکر نمائید بر فرض که هر یک در یک نقطه به هر طوری که دلخواه او است قرار گرفت شش ساعت دیگر انجا را وداع خواهد گفت و همه متفرق و هر یک به گوشه ای رود که شاید دیگری را تا آخر عمر نبیند، پس چه ضرور این قدر بیهوده بجان هم افتاده عرض و ناموس که اعز و اشرف کل علایق بشری است در مجرای سیل فحش گذارده برایگان از دست می دهد، آقایان عمر گرانمایه است وقت عزیز است عرایض خالصانه من در پیشگاه حضرات بحسن قبول تلقی شد حال انقباض و گرفتگی بانبساط و سرور مبدل گشت، یک دفعه به چشم رضا و مرحمت در من نگریسته و گفتند هر چه شما بفرمائید همان راه جامی آوریم. عرض کردم مرا چه رهد که به جانان عالی جسارتی کنم، هر یک از شما بزرگواران لقمان عصر و سلیمان ساحت بدن خود خواهید بود، امید مند چنانم که ازین محضر کسب فیض نموده از هر یک رشحه لطف علم و عملی باین ذره بی مقدار ترشح نماید.

ولی بر حسب نظر قاصد بهتر چنان است که اول هر یک از ماها معرفی اسم و دین و دولت و مذهب و وطن و کسب و کار خود را نماید تا هر یک از این اعضای انجمن اخوان الصفا چند ساعتی به حال هم شناسا باشند.
اولی گفت امامن محمد جواد، دین: اسلام، مذهب: شیعه اثنی عشری، دولت: ایران و وطنم: شیراز؟.
دومی مشهدی جعفر، دین: اسلام، مذهب: صلح کل، دولت: ایران و وطنم: تبریز، شغلم فرش فروشی؟.

سومی حاجی رضاعلی دین اسلام مذهب شیعه شش امامی دولت ایران وطنم قاینات خراسان مسکنم بمبئی شغلم مجاورت مقبره آقاخان محلاتی.

چهارم حاجی محمدحسین، دین: اسلام، مذهب: شیخی، دولت: ایران وطنم، کرمان، شغلم: قالی بافی.

پنجم: اسم: میرزا کریم، دین: اسلام، مذهب: اهل سنت و جماعت، دولت: ایران وطن: سنه کردستان، شغلم: توتون فروشی.

ششم میرزا عبدالباقی دین و مذهب: بهائی، دولت: ایران، وطن: اصفهان مسکنم، طهران شغلم: اجزاجی.

هفتم: سیدحسین، دین: اسلام، مذهب: ملاسلطان علی، دولت: ایران، وطنم: خوانسار، شغل: قاشق سازی.

هشتم اسم: یارقلی، وطن پدرومادری، کویرحوض سلطان، شغل: سرگردانی، ولی خدمت آقایان عرض معذرت تقدیم می دارم که کمترین سالهاست از دین و مذهب خود استعفا گفته پناه دینی و سیاسی برای خود اختیار نکرده ام خاصه درسفر که دین و مذهب همواره تابع رفیق مسافر من است.

از این معرفی عجیب همه آقایان در شگفت مانده آن اسم و شغل، آنهم استعفاء چشم حیرت و نگرانی همگی بجانب اودوخته «شیرازی می گوید» عجب آدم تازه ای «تبریزی می گوید» عجب تحفه نوظهوری. «قائنی» واه واه چه آدمی «خوانساری» بجدم شوخی را کنار گذاشته حقیقتاً بفرمائیده بینم استعفاء از دین و دولت و مذهب یعنی چه؟! گذشتیم از اینکه کویرحوض سلطان قابل سکونت نیست شغل سرگردانی یعنی چه؟ استعفاء از این دو امر فطری طبیعی کلیه نژاد آدم، خیلی غریب است.

«یارقلی» کمترین هم از اثبات این که این وطن و این شغل به حسب اقتضای آب و خاک مملکت بهترین اوطان و اشتغالست گذشتم شوخیراهم بسیار بد دارم، حضرات آقایان گرام که هر یک از برای خود دین و مذهب و دولتی اختیار کرده اید، بفرمائید به بینم اختیار دین و مذهب و دولت از برای شخص آدمی چه ضرر؟ شمایه چه سبب دین مخصوص و مذهب مخصوص و دولت مخصوصی برای خود اختیار کرده اید.

قائنی شش امامی - کلیه بنی نوع بشر از اختیار دین و مذهب و دولت ناچار و مجبور است شما که برخلاف کل برادران نوعی خود طریق مخصوصی اختیار کرده اید بیان سبب اول با شماست و مامدعی شما هستیم.

«یارقلی» در تمام محاکمات دنیا اقامه دلیل به عهده مدعی است «شیرازی اثنا عشری» در این زمینه شما مدعی نوع بشر هستید «یارقلی» حق است، و من محض اینکه خاطر شمار از زده نکنم سبب استعفاء «یارقلی» از تابعیت دولت مخصوصی خود را عرضه می دارد البته بر خاطر محبت مظاهر همگی به کمال خوبی مشهود است که دولت عبارت است از یک دسته اشخاص عاقل کارآگاه امینی که از طرف عموم ملت برای نظم و ترتیب هیئت اجتماعی یک ملک و ملت معین می شود. بدیهی است که اولین فرضیه حتمیه آنها حراست و حفظ حدود و حقوق ملت از گرگان خارجه و داخله است، این بنده از سنه 1207 هجری که تاکنون بیست و پنج سال تمام است بقاعده سردو گرم دنیا را سیاحت یا مطالعه در جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی و تجارتنی آنها دیده ام و بخوبی دانسته ام هیئت دولت ایران یکمشت مردمانی هستند که اولین فرضیه حتمیه خود را هضم حقوق رعیت بیچاره و سازش با گرگان خارجه می دانند.

در سنه 1327 هجری که از بمبئی به مصر آمدم برای سیاحت مختصری از بنادر خلیج در کشتی تجارتنی سوار شده دوازده روز در بوشهر بودم وضع خداداده خلیج بطوری است که هرگاه پنج عدد توپ دریائی در نقاط معینه این بندر بزرگ و جزیره هرمز برترتیب هندسه جنگ نصب کنند البته 35 فرسخ حدود مملکت ما از جمله جهازات جنگی مصون و محفوظ

خواهند ماند. شبی در منزل یکی از وطن پرستان بدرددل سوزی برای خرابی این حدود و بیحسی اهالی جنوب مشغول راز و نیاز بودیم، یکدفعه آهی کشید و گفت آقا درست این قول پیغمبر است «الناس علی دین ملوکهم» آقا «ماهی از سرگنده گردنی زدم».

یکی از سرداران غیور وطن پرست که چند سال در مدرسه نظامی «برلن» تحصیل کرده بود، بانتظام مواضع جنگی خلیج مامور شد پس از ورود با کمال دقت علمی نقاط بری و بحری جزائر و بنادر خلیج را در تحت مذاقه گذارده، ساختن پنج قلعه نظامی و نصب 20 توپ دریائی در نقاط معینه مخصوص به هیئت دولت پیشنهاد کرد تا سه ماه که اصلاح جواب نیامد. پس از 11 تلگراف مطالبه جواب از صدارت عظمی امر آمد باریس بانک شاهنشاهی «مسیو چرچیل» در خصوص مواضع و اوضاع قلاع جنگی و مواضع عریضه تلگرافی نمود «والاحضر تامامورین ساختن قلاع جنگی و مواضع نظامی بطوری محرمانه و سری هستند که در آلمان خیلی از عمله جات و بنادر همان قلاع تا آخر عمر توقیف می شوند برای اینکه مبادا بیگانه مطلع شود، حضرت صدارت عظمی یکی از مامورین پوالتیکی انگلیس را مامور مشاوره در ساختن قلاع جنگی در حدود مجاورت انگلیس می فرماید؟»

من بطور عجب گفتم یعنی چه شخص اول دولت و ملت ایران از چنین امر بدیهی غفلت کند و التفات ننماید؟ دانشمند میزبان گفت آهای آقا جان مطلب خیلی از اینها بالاتر است، چند سال قبل اهالی بم و نورما شیر کرمان تلگرافی در شکایت از حکومت به بندگان صدارت عظمی مخابره نمودند برای حکومت بوشهر جواب آمدا اهالی بمبئی به پیشگاه حضرت اشرف ماتلگراف شکایت آمیزی رسیده خیلی عجب است ملتفت نیستند بمبئی جزء حکومت هندوستان است شما مطلب رابه انها حالی کنید «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» «بم» که یکی از نقاط مهمه بین حکومت کرمان و بلوچستان است و در تمام خرائط جغرافیای ثابت است صدارت مملکت با و جاهل است باینکه شهید الله این صدارت در امانت و صداقت و درایت بهترین صدارتهای ایام سابقه است.

آقایان شما همین نقاط عراق عرب را ملاحظه کنید هر نقطه ای که مامورین ایرانی نیستند رفاهیت و آسایش مجاور مسافرین ایرانی در آن نقطه به صدر جبهه بیش از آنجا است که مأمور باشد مأمور ایران که شبان ایرانیان است بدتر از گرگ گرسنه تابستان گوسفندان بی صاحب ایرانی را ملاحا لای هضمند. آقایان! جرائد امروزه پایتخت را بخوانید به بینید منتهی درجه تعریف یک وزیر این است که اثاثیه وزارتخانه در زمان وزارت او حیف و میل نشده...

در این صورت انسان با وجدان از تابعیت چنین دولت بیزار است لهذا تا کنون تذکره تابعیت از این دولت نگرفته ام، سیرا جمالی در حال سائر دول خارجه کرده ام آنها را هم بهمین نهج یافتم منتهی اینکه آنها عالمانند آباد کننده مملکتند. ولی به یک نظر عمیقی که نگاه می کنی می بینی جز خرابی حال ملت و بر باد دادن حیثیت رعیت و اضمحلال ملل ضعیفه همتی ندارد. مثل یک تاجر ورشکسته می مانند که مرض جوع و میکروب مالیخولیائی حرض در مزاج او غلبه کرده و هر چه هر جایند فوراً بلعد و از دهان ملت بیرون کشیده خود فرومی دهد طرفداران عالم بشریت و هواداران عاقله انسانیت این چنین دولت راز و باه طبیعت و دزد صفحه کره و صاعقه ملل ضعیفه می شمارند اگر چه او خود را مادر تمدن و حارس حقوق بشری بدانند و زرائع نامی دول و رجال تاریخی ملل امروزه که مجسمه آنها زیب معابرو عکس آنها زینت دفاتر سرگذشت ایام خواهد بود، کسانی هستند که بحدت فکر و ریشه حیات ملت را قطعه قطعه

سازند، یا برای اقناع خودآلتی اختراع کنند که دقیقه ای هزار جاندار عزیز را معدوم نماید اگر بخواهم در مضارت تمدن و علمیت امریه دنیا شرحی عرض کنم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» اکنون فطرت انسان سلیم النفس چگونه تحمل این بیشرمی را نماید که خود را منسوب به تابعیت یک هیئت دزد غدار خون خوار عالم یا جاهل نماید؟

«خوانساری ملاسلطان علی»: پس اگر شمارا انزاع و مشاجره ای دست دهد از برای احقاق خود چه می کنید؟
 «یارقلی» هر کس که بحقوق خود قانع و به پیش آمد روزگار راضی و شاکر باشد و چشم طمع و مرض و حرص و خیانت نسبت به حقوق دیگری نداشته باشد و بداند که پیمانان نصیب هر کس را پیش از خلقت او بر کرده اند و به اومی رسد هرگز مشاجره و نزاعی با کسی نخواهد داشت ستیزگی نژاد آدم باهم نتیجه جوش دیگ شهوت و غضب است هر کس این دوقوه طاغیه را در چنگال سلسله حکومت عقل اسیر کند از حاکمیت بندگان حلقه بگوش شهوت و غضب بی نیاز خواهد بود حالا بیابو ببین و بشنو که چگونه حضرات مات و متحیر و مبهوت واله و حیران، شش دانگ حواس خود را به بیانات «یارقلی» داده اند حرکت سخت گاریراد بر بندیها و پستیها اصلا ملتفت نیستند، از سیرگاری تندیا کند بالمره غافل؛ چشمها، دهنها، گوشها بسمت «یارقلی» دوخته شده، حالت سکر سماع غریبی بحضرات دست داده، یک مرتبه دیدیم گاری ایستاده همه به بلند است نگاه کردیم مسیب است، مدتی است اسباب گاری را واکرده اند گاری های دیگر سه ربع ساعت پیش رفته اند بعجله هر چه تمام تر پیاده شده دوان دوان بآن جانب رفتیم و کیل عربانه در حال غرغر فرصت بردن آب گرمی به مانداد فوراً سوار شده راه افتادیم حضرات رفقا خصوصاً عبدالباقی بهائی و رضاعلی شش امامی بنای مدح و ثنا «یارقلی» گذاشتند، و بر این مقدار از وقت که در جنگ و جدال صرف کرده بودند تأسف می خوردند از باغات مسیب گذشتیم همه رفقا به کلمه واحده از «یارقلی» خواهش نمودند، سبب استعفا از دین و مذهب را بیان نما، سید ملاسلطان علی خندید و گفت:

گر این تیر از ترکش رستمی است نه بر مرده بر زنده باید گریست

اگر این بیان از لسان به همین حلاوت و ظرافت که بردعوی بابرهان منطقی فرین است البته همه از دین استعفاء گفته و برگزیده های خود غصه خواهیم خورد.

«یارقلی» المأمور معذور، حسب الامر آقایان سبب استعفا از دین و مذهب را عرضه می دارم، مهیای شروع به کلام شده و نشده یک دفعه تیر تنگ به سمت گاری در رفت از پهلوی راست اسب اول تا پهلوی چپ اسب آخر بخط مستقیم سیر نمود و بیرون شد و هر چهار اسب به خون خود غلطیدند رنگ لب و دندان و عارض و گونه همگی یکرنگ قلبها طپید گاری چی مات و مبهوت مثل چوپ خشک در جای خود ایستاده.

«شیه شیرازی» یا امام رضایا صاحب الزمان «تبریزی صلح کلی» یا ارواح مکرمه عالم انسانیت یا ارواح مکرمه «فائنی آقاخانی» یا آقایا آقا شاه محمد شاه «کرمانی شیخی» یا روح خان یاباطن شیخ «اصفهانیه بهائی» یا بهی الابهی یا بهی الابهی «سید خوانساری ملاسلطانی» یا جدایا جدایا ملایاملا «سنی کردستانی» یا چهار یانبی یا عبدالقادر «یارقلی» بیچاره که پناه گاه دین و مذهبی ندارد به پیش آمده طبیعت تسلیم شده در حال حضرات و اذکار و ارواح مختلفه که با تو تسلیم جسته اند با کمال دقت سیر می کند. وضع عجیبی است عالم غریبی است، پس از چند دقیقه پنجاه سوار عرب نمایان و بسمت گاری دواند بگاری رسیدند گاریچی را پیاده کرده سر اورا گوش تا گوش بریدند. از میان این پنجاه سوار زنی مویه کنان مویه کنان خاک زمین را به سر می ریزد و از سوز جگر فریادی کشد، چون مرغ نیم بسمل افتان و خیزان آمد و آمد تابه

سربدن بی سرگاریچی رسید، سیخی به قلب او برد و بیرون کشید، دهن خود را بجای او گذارد از خون او مکید و مکید و مکید تا بیهوش گردید چون چوب خشک به زمین غلطید اعراب تمام ایستاده می گریند ما هم از کثرت تراکم این همه وقایع مدهشه عجیب بهتان زده بطوری متحیریم که نمیدانیم سیاحت کنیم یا گریه، اعراب آن عفريت را در عبائی پیچیده بردند و بما توجه نمودند. مجسمه های بیرو حررا از گاری پیاده کرده اسبابهای هریک را مشخص نموده بدستش دادند و گاری راتنهاش زده سوختند و برفتند، قوه عاقله و حیثیت روحیه هریک از ما باندازه ای گرفتار و پیریشان است که بالمره از اعمال عمل خود استغفای قهری داده، کلیه حواس ظاهره و باطنه ما از کار افتاده حقیقت «وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولكن عذاب الله شدید» در مصادق آمده، راستی راستی این منظره هولناک که جز در عالم خیال مجالی ندارد، سلسله خیال را در هم نمود که یک دفعه «یارقلی» زذبیر خنده، حالانخندگی بخند «کردستانی سنی» این خنده مشت در پیزیست این جاچه جای خنده است؟ «یارقلی» خنده من بر حال اسف شمار فقا است که همه مقرومتر فید که باید یک نفس مکررم و روح محترمی در کلیه ادوار و اعصار و قرون باشد برای اینکه زمام مهام کلیه امور روحیه و جسمیه در کف قدرت او کافه موجودات از رشح فیوضات او مستفیض گردند، ولی هیچکدام فکر نمی کنید که آیامی شود این نفس مکررم بعدد مسالک و مذاهب موجوده متعدد باشد؟ همه: خیر خیر خیر.

«یارقلی» آیامذهب حق و مسلک حق یکی بیشتر است! همه: خیر خیر خیر؟ پس شما هفت نفر چطور هر کدام دست توسل به دامان یک نفر دراز کرده اید که دیگری قبول ندارد همگی سکوت «عبدالباقی بهاء» پس باید چه کرد؟ «یارقلی» البته بدانید که سرنوشت امروز ما در این بیابان هر چه باشد بدیاقوب در مه دامن و امان یا چهاروجه ترس و اضطراب شمامی رسد ترس و اضطراب هر چه لازمه طبیعی این گونه وقایع هائله است، لیک پس از اندک تأملی و رجوع به پیشگاه عقل دوربین زائل می شود، پس بهتر همان که رضاداده بدهیم و از جبین گره بگشائیم، همین جا بکمال اطمینان بزم چای و قلیان و نهار را پهن نمائیم و فرض کنیم که ماهشت نفر از قبل حکومت وجدان در این بیابان هولناک مأموریم که از روی انصاف تفتیش نمائیم که ضرورت دین و مذهب از چه راه و مذهب حق کدام است و هر چه باتفاق آراء محکوم گردید مطاع و متبع گردد، شاید در این بین هم دست صاحب دولت حق از غیب بیرون آید، کاری بکنند و ما را از بجه و بلا برهانند. حضرات با هم نگاهی کرده و گفتند فی الحقیقه راست است هر چه باید بشود می شود، بترسیم یا بترسیم اراده تقدیر آسمانی اسیر پنجه تدبیر انسانی نبوده و نیست و نخواهد بود «شیرازی» کا کا بمرتضی علی قسم هم شهری خودمان خوب گفته :

«در روز تنگدستی، در عیش کوی و مستی» کاین کیمیای هستی، قارون کندگدارا»

«خوانساری» من که الان دهان رفقا را به گز خون سار شیرین می کنم «میرزا کریم» من حلوی خیلی خوب پاکیزه دارم «میرزا عبدالباقی» شاید چند دانه به خیلی خوب از اصفهان در بقیچه ما هم باشد «حاجی محمد حسین» قدری خرما می جهرم در خور جین ما هم هست «یارقلی» البته معلوم است، ولی تهیه لوازم تعیش اینجاما دام که هستیم به عهده همگی است، ولی هیچکدام از اینها در رفع خستگی بسماور و قلیان نمی رسد باید هر کدام بحسب بنیه و قوه خود شرکت کند تا یکی بزحمت تمام و دیگری در راحت تمام نباشد «میرزا کریم» بحق چهار یار نبی عجب رأیی است و من به نمایندگی از طرف همه رفقا از شما خواهش دارم که مدیر اداره ما خود شما باشید و هر کس برای هر کار که می داند انتخاب نمائید «همگی» نمایندگی میرزا مسلم و قبول است «یارقلی» تبریز و خراسان در امر تبخ از سایر ایالات ایران گوی سبقت

ربوده اندبعقیده من این کمترین اداره مطبخ بعهدہ مشہدی جعفر تبریزی وحاجی رضاعلی قائی اہالی شیراز و اصفہان مخصوصاً در مجلس آرائی معروف و مشہورند. اداره قلیان و چای بعہدہ آحمد جواد و میرزا عبدالباقی، اداره تنظیمات و جمع و بسط اسباب بعہدہ ماچہارنفرین بندہ یارقلی، آقامیرزا کریم، آقاسید حسین، حاجی محمد حسین «ہمگی» سماع و طاعہ، پس از چند دقیقہ قلقل سماور غلغل قلیان یقیق دیگ جز جز روغن فضای آن بیابان را پر نمود، اشخاصی کہ نیم ساعت قبل مجسمہ ہای بیروح بودند الان بیابوبین چطور خوشحال و مسرور گل از گلشان شکفتہ، با کمال امنیت نشستہ مثل اینکہ ہر یک بالای ملک موروثی پدر خود تخم گذارہ «یارقلی» ستارہ دنبالہ دار کہ سہ سال قبل طلوع نمود، یکی از علمای معتبر ہیئت در فرانسیہ کہ در خصوص استکشافات علوی ملجأ و مفتدای کلیہ مجامع علمیہ آمریکا و اروپا بود اعلان نمود کہ در فلان ساعت معین از شب مخصوص ہیجدهم آوریل سنہ 1910 میلادی منتهی الیہ ذنب این ستارہ با کرہ زمین تصادف می نماید، و چون این ستارہ عجیب چندین مرتبہ از کرہ زمین بزرگتر است البتہ این تصادف می شود همان وانعدام کردہ زمین همان است، و از آنجا کہ مقدمات علمیہ اورانوع علمی عصر اذعان و تسلیم داشتند این اعلان در قلوب عامہ اروپائیان بمنزلہ یک وحی آسمانی و ابلاغ یزدانی کارگر شد، زمان موعود ہر چہ نزدیکتر می شد فرنگی ہای متمدن بیشتر مہیای اعدام می شدند، سوء تأثیر این اعلان باندازہ ای بازار تعیش متمدنین امروزہ را برہم زد کہ مدارقصر پاپ مطاف و سجدہ گاہ صدہزار مسیحی شد، تا انتقال از این نشأہ در مفدس ترین احوال جسمانی صورت پذیرد، آقا شیخ محمد تقی نجل حجہ الاسلام طہرانی قدس سرہ گفتند: تزلزل اروپا در آن شب چندان بی موقع نبودہ لطف اینجاست کہ در طہران تمام فرنگی ما بہادست از زندگی شستہ بودند، حتی آنکہ آن شب مخصوص در خانہ یکی از آقایان موعود بودم، عصر روز قبل فرستاد معذرت خواست کہ امشب حال مستقری ندارم و تخت خواب خود را بردم در وسط باغ کہ زیر سقف نباشد اگر جانی بدر بردیم فردا شب در «رم» کہ پایتخت ایطالی است جوانی از طبقات پست مدتہا تیر عشق یکی از اشراف زادگان بجگرش نشستہ و اصلاً مجال وصال جز در عالم خیال برای او ممکن نبود، اول مغرب شب موعود یکسرہ داخل قصر معشوقہ گردید، دیدید بیچارہ معشوقہ دست از دنیای فانی شستہ با رسفرا اعدام بستہ، حاضر پذیرائی مقدم عزرائیل نشستہ گفت صنما یکصد و نود و پنج دقیقہ و 28 ثانیہ را تمام کردہ دنیام ندم و من و تو و کل اہل عالم بدیاریستی رہسپار خواہد شد، آیا وجدان این پری پیکری کہ در صفا با عارض گل گونت از یک پستان شیر خوردہ اند رضامی دہد کہ جگر من بدبخت از آتش عشق و صلت سوختہ؟ و دلبر من شیشہ آب حیات جاودانی سربستہ بمدیروادی نیستی تسلیم کند، بہتر اینکہ این چند دقیقہ باقی ماندہ را بذل لطف فرمودہ، کام تشنہ روانم را از زلال لعل لب سیراب کنی، فنای کرہ رافراق ما علاج نکند، دست تقدیر ہر چہ باید بکندمی کند، دنیا پس از مرگ ماچہ گلشن چہ خراب، مادام تأملی نمودہ دید راست می گوید، صلائی وصل را در داد، دست در گردن مشغول عیش و نوش در خواب ناز رفتند. ظہر گذشتہ از خواب برخاستند دیدند ہر کسی بہ کار خود مشغول، نہ کرہ رافنائی نہ عالم رازوالی. اکنون معاینہ حال ما است، ستارہ دنبالہ داریخت ما بآن اندازہ سیر کرہ کہ در تعیش امروز مانصیب شدہ تصادم نمودہ، حال ما را باین وضع تباہ کشانیدہ، و بر حسب این پیش آمد امروز آخر عمر ما است اگر این پیش آمد مقدر باشد اضطراب تغییر کارگاہ تقدیر نتواند، اگر ہم نباشد اضطراب لغو و بیهودہ است، پس خوشتر آنکہ این فرمان قضا جریان الہی را نصب العین خاطر خود کنیم، «قل لن یصیبنا الا ما کتب اللہ مولانا و علی اللہ فلیتوکل المتوکلون» بنشینیم و دنبالہ کار خویش گیریم؟

«آمحمدجواد» گرچه من از خود خبر ندارم ولی بقربینه حال باید همه رفقا با من شریک باشند، حلاوت بیانات جناب «یارقلی» زنگ خوف و بیم ازدل و قلب و جان ماشست البته هرچه باید بشود می شود رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره، لیک باید خود را بصحبتی سرگرم کنیم آن صحبت چه باشد «حاجی رضاعلی» هیچ صحبتی شیرین تر از رشته صحبت سابق نیست که جناب «یارقلی» سبب استغفای از دین و مذهب رایبان کنند «حاجی محمدحسین» الحق عجب صحبت شیرینی است؟ «بله بله بله بله بسم الله جناب یارقلی مستفیض فرمائید.

«یارقلی» این مسئله مثل سابق نیست؟ آزادی از قید تابعیت سیاسی مطلبی است نوظهور که از خصایص من بشمار است، ولی استنکاف از قبول دیانت امری است رائج و در ملل عالم شریک خیلی دارم، مدعی لزوم دین و مذهب باید علاوه از اثبات لزوم دین و مذهب کلیتاً حقانیت دین و مذهب خاصی را که اختیار کرده اند ثابت نمایند؟ «مشهدی جعفر تبریزی» مذهب من صلح کل است، یعنی هر دینی و هر مذهبی و هر ملتیرادین و مذهب حق و ملت حق می دانم و تمام ارباب ادیان و مذاهب را سالک الی الحق می شناسم و تاکنون که پنجاه و دو سال از عمر من رفته بهر دری سری کشیده و در هر آشی جوشیده اهل هر مذهبی دیده و سنجیده ام یک معنای محصل و معقولی از هر کدام فهمیده ام، هر چند قابل رد و ایراد باشد؟ ولی بافرقه بابیه هرچه آمیزش نموده عشرت ها کرده چیز صحیحی دستگیرم نشده بین خود و وجدان خود نمی دانم نفهمیده ام که این چه می گویند حرف حساب اینها چیست؟ خود را یکی از فرق و شعب اسلام می دانند یا دین علیحده و مذهب علیحده قائلند؟

اگر از شعب اسلام ندپس کتاب تازه و قانون تازه و مذهب تازه ترتیبات تازه که می گویند مناقض و منافی با اصول و فروع اسلام است، او اگر دین علیحده ای قائلند از روی چه اساس عقلی زیر بار این دین رفته اند و بباب گرویده اند و از چه راه عقل خود را باخته اند؟ حقیقت این دین و این مذهب یک معمای لاینحل غریبی است؟ با هر کدام از آنها که طرف صحبت شده ام جز طراری درسرخن و زبان بازی و شعر خوانی چیز دیگری ندیده ام، اگر رفقا با این کمترین مساعدت فرمایند از جناب میرزا عبدالباقی استدعا نمایند که ایشان مرحمت فرموده بدو کلمه ساده و مختصر مفید بیان کنند که دعوی بهائیان چیست؟

«آمحمدجواد» اگر سر صبری داشتیم بدن بود با جناب عالی هم دست و پنجه نرم می کردیم که صلح کل را بفهمیم ولی چون منمهم سالها بهمین ارزو بوده ام که از روی راستی نه چشم بندی بفهمم که بابی ها چه می گویند؟ لذا با این پیشنهاد شما کمال مساعدت را دارم.

«یارقلی» کمترین التزام می دهم که اگر جناب میرزا عبدالباقی بطور درستی که در پیشگاه وجدان پسندافتد تقریر اصول دین باب را نموده اند البته ورقه استغفای خود را پس می گیرم و بهمان دین مذهب باب متدین خواهم شد «همگی گفتند» چه از این بهتر؟ جناب میرزا عبدالباقی مستفیض کنید.

«میرزا عبدالباقی» ما فرقه بهائیه می گوئیم شاهد زیبای غیبی در طلعت جمال لاریبی نقاب استتار از چهره برافکنند آفتاب عالم تاب رخساره جانان در وسط السماء جسم و جان نقطه اولی بنحو کلیه تابان شد پیمانان ظلم و جور از صفحه کره زمین از بهر یمن مقدم قدم حضرات مظهر ذات و صفات قدیم قدم پر از عدل و داد گردید فرقه بابیه می گویند ای اهل عالم:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

ای اهل عالم به بینید! یاری پرده از درود یوار در تجلی است یا اولی الابصار فرقه بابیه می گویند بهاء جانها و روشنی دلها در هیکل زیبای ازلی وقامت روح افزای سرمدی عبدالبهامجسم و پدیدار شد.

چشم روشن می خواهد که باشد شه شناس تاشناسد شاه را در هر لباس!

فرقه بهائیه دست به بنا گوش گذارده به آواز بلند جلی که گوش تمام اهل عالم را پر کند فریادی کنند که ای ارباب ادیان و مذاهب بیائید آنرا که کور کورانه می خواهید پس عیان و پیدا و آشکار ببینید.

«یارقلی» بیبانه آنکه دندانش دردمی کند دستمال دردن گذارده می خندد آمد محمد جعفر چشمهار اتیز کرده گوشهارا کشیده منتظر است که آخرین طنطه زبان بازی به کجای کشد؟

«حاجی محمد حسین» انگشت به لب گزیده مات و متحیر و مبهوت مانده که محصل این همه هیاهو چه خواهد بود؟ «حاجی رضاعلی» بسروا بر لب اشاره می کند که چیزی نفهمیدم؟ «آسید حسین» بجدم یک کلمه نفهمیدم «یارقلی» جناب میرزا شعرهاتف خواندن سخنوری کردن کار درویشی و معرکه گیری است تقریر دعوی بابر ابر مائید.

«عبدالباقی» دعوی باب همان دعوی صاحب دلان و صاحبان ادیان است «یارقلی» بنده هنوز عشق بازی نکرده ام دل بکسی نداده ام نمیدانم صاحبان ادیان چه می گویند؟

«میرزا عبدالباقی» باب همان رامی گوید که صاحب دین اسلام می گوید.

«یارقلی» قاه قاه بنده عرض کردم خبر از جانی ندارم تازه می خواهم به هدایت شما از چاه ضلالت رخت خود راه شاهراه سعادت رسانم؟ دعوی باب چیست و شما صحت دعوی او را از کجا فهمیدید؟

«عبدالباقی» هر چه با دادا بحق رابی پرده باید گفت؟ باب می گوید من نقطه اولی و مظهر اولم مسند نشین صدر دائره ابداع و مدیر اداره اختراعم؟ دلدادگان باده الست بیایند از لال وصل سیراب شوند باب هم محمد مصطفی و هم علی مرتضی هم صاحب الزمان است، باب هم عیسی مسیح هم موسی کلیم هم اسمعیل ذبیح هم ابراهیم خلیل هم نوح نبی است هم آدم صفی.

تو خود هر چه خواهی بخوانش که من

ندانم چه هست هر چه هست او بود

«یارقلی» آمیرزا ما یک خدایک پیغمبر یک امام بیشتر نداریم باب کدامیک از اینها است؟

«میرزا عبدالباقی» جان بقراننش باب می گوید:

ایوب را درمان منم	یعقوب را جانان منم
هم حکمت لقمان منم	هم یونس و یحیاستم
یوسف منم، عیسی منم	موسی منم شعیاستم
هم احمد و حیدر منم	هم باده حمر استم
در عرش و در کرسی منم	والاصل لایحطی منم
با حاملان عرش گومن	پیش از این بر خواستم

«آمحمدجواد» بنظرم مغز میرزا قدری تکان خورده؟ «آمحمدجعفر» دور نیست «آسیدزین

العابدین» شاید؟ «میرزا کریم» جناب میرزا باب می گوید هم خداهستم هم پیغمبر هم رعیت هستم هم امام؟
«میرزا عبدالباقی» گرچه در طریقت هر چه سالک پیش آید خیراوست من خیلی مفتخرم که در حوزه دیوانگان محسوبم
نمایند جان بقریان دهانش شاعری گوید:

بگو بعقل قدم در حریم عشق منه

که عشق در صف دیوانگان سپهدار است

لیکن مازیاران چشم یاری داشتیم

خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

از صاحبان این اذهان منیره و افکار بلندبآن کثرت مراحم و التفاتی که باین کمتر دارند هرگز متوقع نبودم که باین بیان
دلکش مطالبه دلیل نمایند. یقین داشتیم که فوراً بحکم انصاف و وجدان خود در حرکه ما داخل شوند و یکدنیا بهائیان
را غریق امتنان سازند.

خیلی عجب است که امروز تمام سیاحان قطب شمال و جنوب، تمام دریانوردان بالتیک و آتلانتیک بشرف قبول آئین
باب مشرف شده اند.

عنقریب مذهب رسمی تمام متمدنین عالم آئین باب خواهد شد، باز مطالبه دلیل می نمایند؟ خواهش دارم عالم وجدان
را از این مطالبه بی موقع شرمند نکنید، جان بقربانش می گوید:

آفتی نبود برتر از ناشناخت تو بر یاروندانی عشق باخت

«یارقلی» برو این دام بر مرغ دگر نه و امثال این الفاظ بی موقع دهاتی های ساده لوح فریدن و نجف آباد و آباد را گول می
زند در بساط عقلها برهان تقلب و دزدی است، شما اگر بالتیک و آتلانتیکی شنیده اید دیگران مساحت سطح
کره، مقدار عمق دریاها و عدد کشتیها، شماره مسافین، مصرف برق و بخار، سیمهای تلگراف اصناف حیوانات رامی
دانند شما اگر سیاحت قطب شمال و جنوبی شنیده اید دیگران آحاد سیاستهای قطبیرا با تفصیل همه خصوصیات سیاحی
که کرده اند میشناسند، شما اگر لفظ متمدن شنیده ای مردم در حقیقت تمدن امروزه و مضار و منافع آن دفترها نوشته
اند، شما اگر اشعار دیگران حافظید دیگران را صد شعر کر بخواهی با درو حکایتت بسازند این ترهات ربطی بصحبت دینی
ندارد مسئله دین رفاقت بردار نیست و ریشخند بر نمیدارد تو بمیری مرگ من جان سبيلات برای بردن مال و راندن شهوت
است نه دادن دین، این کچلک بازپهای شاعرانه راهرا کرده از دروغ و لاف و گزاف و بافتن دست برداشته دو کلمه حسابی
ساده مختصر بفرماید باب چه می گوید و بر صدق مطلب خود چه دارد؟

عبدالباقی «زهرا قبل تو نوشدارو است» «فحش از دهن تو طبیعت است اگر جسارت نباشد از وجدان مقدس حضرتعالی یک
سؤال می کنم امیدوار از التفات آن جناب چنانم که بچشم لطف در او نگریسته به بیند عرض من حق است یا خیر؟
«یارقلی» اگر از مطلب ما خارج است ملتزم به جواب نیستم و الا عوض یک سؤال ده سؤال باشد بدیده منت دارم؟
«عبدالباقی» دیده مبارک شما سلامت باشد بسمبارک حضرت عالی خارج نیست کمال ربط را دارد؟
«یارقلی» بفرمائید بشرط آنکه در صد هفتاد و پنج تعارف و لاف نباشد.

«عبدالباقی»؟ خیر خیر اینها چه فرمایش است، سؤال بنده کمترین این است که آیامی شود و عقل قبول می کند که انسان باشرف، شخص باوجدان یک مطلبی را بدون دلیل و برهان دندان شکن قبول نماید خاصه مثل فرقه بابیه که عمق نظرشان صددرجه از چاههای ارتیزن بیشتر است و تمام افرادشان دقیق و موشکافند بلکه می توانم بطور جرئت عرض کنم و حضرت مستطاب علی بطور یقین قبول کنید که از کره زمین گذشته تمام چیز فهمها و موشکافهای کره مریخ هم قطعاً بهائی هستند.

«یارقلی» قاه قاه عجب خواهش من نتیجه بعکس داد در صد دو یست و پنجاه اضافه شد کره مریخی که هنوز مسکون بودن آن علماء هیئت اختلاف دارند مذهب آنها را فهمیدید، ولی اشکالی که هست اینست، اگر مقیاس عمق نظر و موشکافی بابیه چاه ارتیزن باشد بردن آن مقیاس در کره مریخ خالی از صعوبت نیست بعلاوه مخابرات بابیههای کره مریخ با کره زمین بچه وسیله است معلوم نیست؟ قاه قاه؟ با قساطر این حواشی قالب زده جواب متن سؤال بدیهی است؟ انسان تمام معلوماتش یا از مجرای حس است یا دلیل، و همین اصرار بنده باشم در مطالبه دلیل است؟

«عبدالباقی» در سفتی جان بقران دهانت ای عزیز، اکنون قدری خاموش نشسته رجوع به عقل دوربین خودتان فرموده به بینید، آیا عقل او اوامیدار در فرقه بابیه بدون دلیل و برهان به باب گرویده باشند محال است بنده کمترین هرگز باور نمیکنم.

«یارقلی» حضرت عالی باور نمیکنید مطلبی است، ولی عقل می گوید، من از غیر دیده دلیل هیچ چیز را درک نمی کنم شاید این فرقه را اصلاحین و مذهبی نباشد و با تمام ادیان و مذاهب طرفند. شیوه مباحی مذهبنا را اساس مسلک خود قرار داده اند، و بهمین دروغ غالب زدن الفاظ نخودی زنجیر کردن رطب و یابس بافتن شعر دلکش خواندن کره مریخ را بزمین چسباندن چاه ارتیزن را مقیاس فهم قراردادن در اذهان بیچاره عوام ساده لوح رخنه می کنند و آنها را از دین خود بیرون می برند.

«عبدالباقی» این نظری حرمتی از حضرت مستطاب عالی است، و الا فرقه بابیه هرگز از عقل این توقع راندارند، و هرگز عقل این کم لطفی را نسبت به آنها نداشته بذل مراحم ملوکانه اعلی حضرت شاهنشاه عقل درباره فرقه بابیه مسلم تمام ذرات فضاء است، بلکه می توانم به نمایندگی از قبل تمام افراد بابیه بسرکار اطمینان کامل دهم که عقل هیچ فرقه ای را غیر از بابیه بر رسمیت نمی شناسد.

«یارقلی» برادر عزیز، یک مرتبه، سه مرتبه زنجیر کردن الفاظ مسلسل ربط تاکی پراندن کلمات و معنی مشعشع تاچند، مراحم ملوکانه اعلی حضرت شاهنشاه عقل یعنی چه، به نمایندگی از قبل افراد بابیه اطمینان دادن کدام است؟ رسمیت شناختن عقل چه معنی دارد؟ خود ترا مسخره نموده ای یا دیگران را مسخره کرده ای، از گفتن حلوا دهن شیرین نمی شود، از رطب و یابس بافتن مذهب درست نمی شود، چشم از تمام اینها پوشیدیم گذشتیم، فرض می کنیم که این لقلقه طمطراق زبان بازی صحیح است، و بعلاوه تمام بزرگان جمادات هم از قبیل کوه سرانندید و دماوند بابی هستند، ولی لابد یک اساس محکم متبی است که در جمادات اثر کرده، خود حضرت اعلی با اعتقاد به مذهب باب از مادرتولدنشده اید بعد که به عقل و شعور رسیدی لابد یک چیزی به خیالت رسیده که آئین باب را قبول کردی، من دنبال فهم آن چیزم و جستجوی آن اساس رامی کنم شما بطور ساده و اختصار همان را بیان کنید.

«میرزا عبدالباقی» انصاف و مروت و صفا و فتوت و وفور رقابت اول و دایعه ایست که در نهاد فرقه بابیه گذارده شده و این بنده گوی سبقت از همکنان ربوده ام، گرچه تمام سالکان راه حقیقت همین مسلک را پیموده اند اولین شرطی را که بجان خریده اند این است که با هر کس یک لقمه نان و نمک خورده اند، رعایت حقوق و بجا آوردن لوازم انسانیت را در باره او فریضه ذمه خود می شمارند، لهذا اگر تمام گوشت تن مرا باقیچی بچینی عوض اینکه آخ کنم دست مبارکترامی بوسم؟! اینها چه فرمایش است حقیقت انسانیت رفاقت است پاس داشتن نان و نمک است، عرضه داشتن برهان آئین باب که سهل است سروجان در قدمت اندازیم؟! اینها چه فرمایشی است خیلی تعجب است که حضرت عالی امتحان رقابت بنده را باین جزئی نالایق می فرماید.

«یارقلی» برادر عزیز باین شاخ و آن شاخ تاکی، مسئله امتحان رفاقت در کار نیست سروجان شما عقیده ی دینی مراد درست نمی کند، اگر این فتوت، جوانمردی پاس حقوق مراعات نان و نمک که گفتمی راست است ترا قسم می دهم بفتوت باب، بجوانمردی باب، بنان و نمک باب، به همه چیز باب که مدعای باب چه بود برهان صدق او چه بود؟
«عبدالباقی» قربان هزار و هفتصد و پنجاه و هفت میلیون و سیصد و شصت و هشت هزار و نهصد و چهل و یک نفر اهالی آمریکا در ظرف 95 ساعت و 38 دقیقه و 9 ثانیه قبل از انتقال شمس ببرج حمل در سال اوت ایل مطابق زیج بهادر خان و سال جلال شاه رومی آئین باب را قبول و بشرف ایمان باب مشرف گشتند برهان از این واضحتر حاشا محال است جان به قربانش؟

«یارقلی» راستی راستی خودت هم تصور کرده ای چه می گوئی اولاً هیچیک از علمای جغرافیا جمعیت تمام کره را بیش از این مقدار ننوشته اند، ثانیاً سرشماری نفوذ در مملکتی مثل انگلیس که جمعیت سکنه آن 38 الی 40 میلیون است با آن دفاتر مضبوط باین تحریرات علمی با آن مباشرین بلدیة آزموده اقلانش ماه طول میکشد و اگر در مدت شش ماه هم مباشرین از عهده خدمت برآیند البته در پیشگاه هیئت دولت و سران ملت مورد تحسین و شایسته خلعت و انعام و ترفیع رتبه خواهند شد، ثانیاً هیچ کس از دین خود بزودی دست بر نمی دارد، مگر آنکه در ادیان خارجه سیری نموده و دین خود را بانه عرضه کند هر کدام به نظرش حق باشد با و متدین گردد و این خود اقلایک سال وقت می خواهد در این صورت این جمعیت در کمتر از چهار روز چطور تعقل می شود که تغییر دیانت دهند، آخر دروغ حدی، لاف اندازه ای، گزاف قالبی دارد و بر فرض تسلیم باین مطلب دروغ اندر دروغ، بنده همان برهان و دعوی باب رامی خواهم بشنوم!

«عبدالباقی» عجب! همین؟! اینکه مطلبی نیست از فداکاریهای محیر العقول که بهائیان در دین خود کرده اند، سؤال کنید؟ از اقدامات شگفت انگیزی که از این فعالهای صفحه کره در آمریکا بظهور پیوسته برسید، از استکشافات علمیه عجیبه ای که در عملیات عصر جدید ببرکت آئین باب نموده اند، جو یا شویدا از خدمات فوق الطاقه ای که از برای استراحت و آسایش انسانیت کرده و می کنند؟ استفسار فرمائید برهان دعوی باب گفتن و مذاکره وجه صحت دعوی باب از بس جزئی و مختصر است بنظر این بنده تضحیح عمر خواهد بود.

قدری چشم باز کرده عطف توجه فرموده به بینید دنیا چه خبر است امروز تمام جراید معتبره عالم از اعلانات کشفیات بهائیان مشحون است، این ملت معدود تمام پارلمانهای دول انجمن های ملل انظار ممالک بخود متوجه ساخته اند، در کلمه هیچ اروپائی، در دهان هیچ آمریکائی، در بزم هیچ آسیائی خیالی وردی، صحبتی، جز باب و بابیات نباشد، شما که خبر از جانی ندارید غافلید به این چیزهای جزئی سهل لایعنی می خواهید عمر خود را صرف نمائید.

«یارقلی» لازم شده که از خودم معرفی نماید تا باین جسارت با من صحبت نشود در همین هیكلی که هستم متمول ترین اهل روی زمینم 175 منشی 2420 معاون علی الدوام در تجارتخانه ام مشغولند شعبه تجارت من در تمام بنا در دریائی عالی وکل پایتختهای دنیا و جمیع شهرهای والی نشین کره زمین دائر و برقرار است، 9 شعبه خط آهن در ممالک معموره دنیا که کوتاهترین آنها یکصد هزار کیلومتر که معادل بایست و پنج هزار فرسنگ است مخصوص کمپانی شخصی من است. یازده هزار جهازات برقی و بخاری من علی الدوام سطح آبهای دنیا را سیر می کند سیصد و هفت کارخانه پارچه بافی، کاغذسازی، آهن ریزی، قند ریزی، شیمی، فیزیک، درملک من موجود است که کمتر از دو هزار و بیست و چهار و هشت هزار عمه کارگردارم. عمه جمعیت کارگران من از عمه خطوط آهن و جهازات دریائی، کارخانجات، کمپانی تجارت و 14 میلیونند تمام دول معتبره عالم در زیر بار من مغر و ضد؟ انگلیس یازده میلیارد، فرانسه 18 میلیارد، آلمان 10 میلیارد، آمریکا 9 میلیارد باید بمن بپردازند. منابع عایدات آنها تماماً در قبضه و کلا من مرهون است اعجب از همه که مراد خوراست و بس اینکه در هر نقطه و هر مملکت که هستم در تمام علوم و فنون آن ملک و ملت شخص اول محسوبم حل مشکلات هر فنی در هر ملتی از خصائص شخص من بشمار است همان اندازه که اداره ثروت من صندوق پست و تلگراف دول را مشغول میکند همان قدر بلکه بیشتر مراجعات علمیه ملل بمن اشغال مینماید در بیشتر زبانهای عالم خطیبم اختراعات شخص من در فنون ریاضی و طبیعی عایدات بسیار بزرگ از هیئت جامعه بشری دفع کرده مجسمه من در تمام نقاط معتبر بلاد پایتخت اروپ و آمریکا بریاست.

«عبدالباقی» اسم حضرت تعالی چه باشد؟

«یارقلی» اقل هر روز صد مرتبه با صد نفر از اسم و رسم من مذاکره می فرمائید.

«عبدالباقی» بسرمبارک در نظر ندارم.

«یارقلی» شما بطور قطع بدانید که اول اسم معروف و نام مشهور هر شخص در هر صفت و کمال که باشد، همان اسم، اسم من و همان شخص من خواهد بود.

«عبدالباقی» مثلاً در اصفهان قبل از دوره مشروطیت از سلسله اعیان ظلل السلطان و از علماء آقاجفی، از تجار حاجی ملک التجار اول شخص معروف آن مرزوبوم بوده اند بطوری که هر غریبی در هر نقطه اصفهان که وارد می شود اول کلمه ای که بگوشش می خورد یکی از این سه اسم بود اکنون به این ترتیبی که می فرمائید شمائی که الان پیش من نشسته اید و با من مشغول صحبتید هم «ظل السلطان» هم «آقاجفی» هم «حاجی ملک» هم اول صاحب اسم هر نقطه بوده اید و هستید و خواهید بود.

«یارقلی» بله بله بله جان بقران من مگر نشنیدید که می گوید:

سه نگر دبه ریشم ارورا
پرنیان خوانی و حریر و پرند

«عبدالباقی» چرا ولی شعرهاتف مرحوم هر چند شاعری داده لیک یک نفر را دونفر نمی کند تا چه رسد به صد هزار «یارقلی» عجب! در صورتیکه به زبان بازی و شعر و دروغ یکنفر مثل میرزا علی محمد شیرازی هم خداست هم بنده هم پیغمبر است هم امام هم همه چیز باکی نیست که مثل یک منی «یارقلی» حوض سلطانی هم به زبان بازی و شعر و دروغ اول همه چیز روی زمین باشد آن خالق عجیب و غریب دروغ یک همچو بنده عجیب و غریبی لازم دارد مطلبی نیست مسئله ما و شما حکایت همان مسافر خوشمزه است.

مسافراز عجائب راه می گفت من جمله... از مزرعه ای که زردک کاشته بودند گذشتیم طول هر زردک از این منزل است تا آن منزل و بعضی از آنها هم تاهشت فرسخ قد کشیده بودند خوش مزه ای گفت: «عجب از این دیگری است که بنده در هفت سال قبل از این بین راه اصفهان و کاشان دیدم، هشت هزار مسگر مشغول ساختن او بودند در حالتیکه صدای چکش هیچیک بگوش دیگری نمی رسید مسافرا ظاهر عجب نمود خوش مزه ای گفت عجب نیست آن زردک مناسب این دیگ است! اگر یک فرسخ از آن زردک کم شود صد مسگر از ساختن دیگ کم می شوند.

«عبدالباقی» واقعا این قصه پر خنده ایست هرگز نشنیده بودم الحق شما هم در طراری دست مار بسته اید ولی بنده کمترین عرض نکرده ام که باب مدعی خدائی است حضرت نقطه اولی می فرمایند در این عصر آخر الزمان از قبل خلاق متعال برای اصلاح عالم مبعوثم سعادت دارین آنها ضامنم، عتبه من ملجأ و پناهگاه همه اهل عالم است و همه ادیان و مذاهب را نسخ کردم.

«یارقلی» چون فی الحقیقه می خواهم مطلب بغرنج عجیب مملوم شود و در مقام جدال نیستم و الای می گفتم این بیان الان شما با بیان پیش سازش ندارد، ولی از این خرده گیری چشم می پوشم و به همین بیان الان شما توجه می کنم و می گویم، اگر برهان بر صحت این دعوی سنخ همان برهان بر خدائی باب است پس مثل منی با آن همه اسم و رسم در تمام روی زمین و زمان، امت او خواهم بود.

«عبدالباقی» خیر! خیر! عرایض سابق بنده هم مبنی بر شوخی بود و نمی خواستم حقیقت مطلب را پوست کنده بگویم، ولی فعلا با کمال احترام و جدیت عرضه می دارم که بیان بر صحت دعوی خودشان معجزات بیشمار دارند که هر یک از برای کل اهل عالم کافی است و بهتر و بالاتر از همه بیان است در زبان عربی، چنانچه پیغمبر اسلام قرآن را در زبان عربی معجزه اساسی خود قرار داد.

«یارقلی» بسیار خوب خیلی خیلی ممنونم، حالای خواهد مطلبی دستگیر شود چیزی بفهمیم. اگر از اول برادر عزیز! همین دو کلمه رامی گفتمی که باب مدعی پیغمبری است و کتاب بیان در عربی معجزه او است، تا حال بجائی رسیده بودیم، ولی خوش مزه اینکه تقلید و هم چشمی در حیدری و نعمتی در دسته جات الوار و داش مشدی های گود و زورخانه و سر مرحله شنیده و دیده بودیم، ولی در پیشوایان دینی و مدعی نمایندگی از قبل حق تصور نمی کردم که چون معجزه پیغمبر اسلام قرآن بزبان عربی بوده معجزه باب هم بیان را بزبان عربی آورده و الا در شهر شیراز و میدان زبان فارس که اصلا عربی نمی دانند به چه مناسبت زبان عربی معجزه می شود؟!

«عبدالباقی» حضرتعالی در هر چه که راجع به بنده باشد مختار هستی و ولی نسبت به حضرت نقطه اولی هرگز حاضر نیستم یک کلمه توهین و جسارتی نمائید، و اگر در معجزه دندان شکن حضرتش بخواید خدشه ای کنید من هزار خدشه در معجزات سایر انبیاء خاصه در قرآن می کنم و یخه خود را پاره می کنم که شما اینقدر در رفاقت با من حاضر نباشید که معجزه باب را، برای خاطر من قبول نمائید.

«یارقلی» اولاً رفیق! توهین و جسارتی بیاب در بین نبود، ثانیاً صد هزار خدشه در معجزات انبیاء ربطی به خرابی معجزه باب ندارد، ثالثاً من که با توطرف صحبتیم و کالت و نمایندگی از سایر ارباب ادیان و مذاهب ندارم. ملتزم فساد و صحت آنها نیستم تازه می خواهم به توسط شما در حوزه دیانت داخل شوم با هیچ دین و مذهبی آشنائی ندارم، رابعاً شما یخه خود را پاره می کنید عقل و ناموس خود را پاره نخواهید کرد، خامساً اگر ملاحظه رفاقت و همسفری در کار نبود همان دفعه اول که

تقریباً دعوی باب نمودید چپول میزدیم و می خندیدیم. مسخره ات می کردیم، لحاظ رفاقت در کار بوده وهست که اینقدر باتومساعدت و همراهی می کنیم والا این مطلب قابل شنیدنی است که شخصی در پاریس یا لندن دعوی پیغمبری کند و بگوید که برهان من اینست که ترکی خوب حرف میزنم؟! یاد را اسلامبول دعوی نماید و بگوید برهان من اینست که لسان اردور ابلدم آیامردم باونمی خندند؟ دیوانه اش نمی خوانند؟ هیچ فرقی هست معجزه قرآن دادن زبان اردور را اسلامبول و ترکی را در پاریس و لندن، یا زبان عربی در شیراز و ملک و ملت ایران؟! والا بنده هم پیغمبرم و معجزه ام این است زبان چین را ابلدم «رفقا همه» قاه قاه قاه.

«میرزا عبدالباقی» مات و متحیر و مبہوت «آقا کریم»! آقای یارقلی! «یارقلی» بله «میرزا کریم» جان من! اسم یارقلی که با این تراوشهای شیرین هیچ مناسبتی ندارد «یارقلی» گفتار ارقامت است نه گوینده را اسم من هر چه هست هست حرف من حق است یا نه؟ بزرگان گفته اند: انظرالی ماقال ولا تنظرالی من قول.

«محمد جواد» برای پاندا زحقانیت فرمایشات عالی در این بیابان هولناک چای لازم است «یارقلی» ماهم با کمال امتنان برای پذیرفتن حاضریم «آمحمد جواد» یک دوره چائی با کمال نظافت و ادب در نزد رفاقا گذاشت «میرزا عبدالباقی» لب به استکان گذاشت و برداشت، به، به، به عجب! چائیست این چائی مال خود روس است چائی با این عطر و با این مزه در طهران قوطی یک تومان به چنگ همه کس نمی آید، هرگز تصور نمی کردم که در این بیابان پر شور و شریپدا شود. آمحمد جواد! از کجا ذخیره کرده ای؟ «آمحمد جواد» جان من زود استکان را خالی کن اگر خیال کرده ای که مرا با این شعبده با خودت هم مسلک کنی مرگ خوت بی خود خیال کرده ای، نفسی تازه کن جواب یارقلی رابده، دست از این کچلک باز بیا بردار، این چائی از آن چائیهای پست عراق عرب است که در تمام قهوه خانه هام معمول است چائی قره است سیر خودمان که هفده مثقال ونیم است بسه ور، که ثلث قرآن است میدهند از آن تر از او چائی نیست «میرزا عبدالباقی» بحضرت عبدالبها قسم چند سال در عشق آباد که بودم کمتر چائی باین خوبی گیرم آمده، در تهران منزل بعضی از اجزاء وزارت خارجه که بهائی هستند دوسه مرتبه این رقم چائی را خورده ام و آنها هم میگفتند که از سفارت خانه روس برای ماتحفه آورده اند و الا در بازار نیست، «یارقلی» هر دو راست میگوئید زراعت چای در تمام دنیا مخصوص ملک و چین است چند سالی است که انگلیس در بعض اراضی بنکال مختصر زراعتی از چائی بکار برده و در تمام قلمرو مملکت روسیه یک وجب زراعت چائی نیست ولی لطف اینجاست که ملت روس از چین همین چائی را خروار خروار از قرار هزار مثقالی بچهار قران می خرد و بعد در همین قوطی های پر زرق و برق مقرون بیک وسیله سیاسی شیرین در بازار ایران منی پنجاه تومان بفروش میرساند «میرزا کریم» آن وسیله شیرین کدام است؟

«یارقلی» دیر زمانی است که اروپائیان بخوبی حال ایران را دیده و سنجیده اند و الحق خوش دیده و حق سنجیده اند که حس و ذائقه ملت ایران در سوراخ گوش و سیاهی چشمشان مدفون است هر رنگی را که در بازار اجانب دیدند و هر خوبی را که از دهان اجانب شنیدند البته خوب و در طباع ملت ایران به کمال محبوب و مرغوب خواهد بود، از این روس سفیر روس یک ورقه کارت پستال الوان منقشی برای فلان وزیر مینویسد که مخصوصاً از لطاف آن دوستدار امید مندم عصری کلبه امپراطوری را بقدم میمنت لزوم مشرف ساخته از فیض دربار گفتار شیرین مستفیضم فرمائید، و از برای تشریف فرمائی آنجناب بهترین چائی های عالم را که دولت و ملت نجیبه روس پس از امتحانات بسیار از تمام چائی های دنیا انتخاب کرده اند، و در این پوسته وزیر تجارت ماکه با هم در مدرسه همکلاس وهم میز بوده ایم پنج قوطی بضمیمه یک ورقه

در کیفیت طبخ اونوشته وارسال داشته است، دیروز شخص صادر قوری و سماور مخصوص خودم بطبخ او پرداختم استکان اول را که خوردم بالاتر از یک گیلان شراب خلرو کنیاکهای اروپا تأثیر نمود، لهدا دیدم منتهی درجه جفاوی حقوقی است که این شربت عالی العالرابدون آن دوست خالص یگانه خود صرف کنم، رجامند چنان است که در ساعت سه بعد از ظهر گذشته این دوستدار را از انتظار بیرون آورده تا از این چائی بدست خودم شیرین کامتان نمایم.

این کارت پستال مفصل عجیب موهومی، بدست این وزیر موهوم پرست که میافنددین ودل و عقل وهوش موهومی خود را حقیقت چنان می بازده که در پوست خود نمی گنجد تا عصر که در سفارتخانه می رود سفیر پولتیکی نادرست، میهمان عزیز ساده لوح را پذیرائی کامل نموده و در ظرف سه ساعت طول مجلس، سه استکان از این چائی به خورد او داده در صورتی که تمام این مدت را در نظر این بیچاره ساده لوح در خدمت طبخ و شرح و وصف این چائی صرف نموده، پس از فراغت مجلس وزیر بایک حالت سرگرمی عجیب بمنزل برگشته هر کس را که می بیند از شرح حال این چائی، دیوانه وارسخن می گوید، فردا صبح سفیر یک قوطی از این چائی با آب و تاب فراوان در میان سینی می گذارد، و سرپوشی روی او میکشد بایک پاکت مفصلی در باب طبخ چائی به پیش خدمت مخصوص خود می دهد برای وزیر موهومی می فرستد، پس از آنکه به وزیر رسید مبلغ قابلی هم با آورنده انعام می دهد و عدد دقالیچه هم که قیمت آنها یکصد و پنجاه تومان است خدمت خود سفیر می فرستد، پس از آن بیابوبین که این وزیر در میان وزراء و اعیان چگونه داد سخن در تعریف و توصیف این چائی خواهد داد که همچو چائی باین تفصیل برای او فرستاده شده، نوع و زراهم بموجب این تعریفات طالب میشوند، تجار بزرگ و سایر اعیان هم منزل وزراء میروند این هیاهورامی بیند خریدار میشوند باندک زمانی در عمرم مردم نشرمی کند یک دفعه می بینی بهیچ و پوچ چائی روسی در طهران قوطی یک تومان پیدانی شود و حال آنکه در عراق عرب، مثلاً در نجف اشرف به اسم چائی قره بقیمت پست ترین چائی ها فروش میرود.

مرحوم میرزا عبدالله اردبیلی پسر مرحوم حاجی میرزا محسن آقای مجتهد که چند سال قبل برای تحصیل علم به نجف اشرف آمده بود حکایت کرد که ایامی که نجف بودم بعضی از تجار را دیدم بزیرت آمده بودند منزل من آمدند از این چائی برای آنها دم کردم، پس از خوردن از آنها پرسیدم بنظر شما چه چائی است؟ گفتند چائی روسی است مگر نمی شناسیم. گفتم شاید چائی دیگری باشد از روی کمال تعجب گفتند آقا چرا کم لطفی می کنی یعنی اینقدر نفهمیم که چائی روسی که خوراک شب و روز ما است نشناسیم؟! گفتم این چائی قره است که در بازار نجف از همه چائیها ارزانتر بفروش می رسد، زیاده از حد مبهوت شدند پس از آن مقدار قابلی خریدند و با خود بردند بعد از آن از تبریزی نوشتند من حقه حقه برای آنها می خریدم و می فرستادم.

«میرزا کریم» این فرمایشات شما زیاده از حد موجب حیرت و تعجب است از یک طرف مقام حضرت عالی نه مقامی است که درباره او احتمال بافندگی و دروغ رود، از طرف دیگر چگونه می شود مردم یک مملکت این قدر بی حس و بی شعور باشند که محض حرف صرف هوهو بر این مطلب بی پروا پوی اصل باین نحو اتفاق کنند؟ مگر آدم هم گو سفند است که یکی از آنها که از سرچوب پریده همه آنها بپزند!!

«یار قلی» اگر جسارت نباشد تعجب از شما است که با وجودی که این قدرها جوان نیستی هنوز بفلسفه حال مردم بر نخوردی و خیال می کنی مردم فی الحقیقه انسانند و از آنها توقع انسانیت تامه کامله داری آقا این حال مردمان سطحی صوری است ولی مردمان رسیده سنجیده کار آگاه پیش آنها واضح و هویدا است که سواد اعظم و این جمهور خلق که می

بینی زیاده بر حیوان مستقیم القامه چیز دیگر نیستند فقط حس و شعور آنها در ترتیب امور زندگی خود از حیوانات غیر مستقیم بیشتر است از این جهت است که در جلب منافع و دفع مضار معیشت خود مقدماتی مرتب میکنند که حس حیوان و فابانها نمیکنند لکن از قوه عاقله که کار آن رسیدگی بهر چیز است از روی معرفت صحیح و بصیرت تامه و اینکه هر چیزی را بموازین صحیحه تامه موازنه کنند اگر مطابق این موازین دیدند قبول کنند و اگر نه اسقاطش نمایند پس هزاریک از مردم از این قوه بی خبرند.

در بعضی از کلمات شخص دوم اسلام علی بن ابیطالب که عقول عقلای بزرگ عالم ولو که در تحت هیچ مذهبی نباشند از کمال حکمت او در حیرتند در باره این جور مردم بدین عبارت میفرماید: «همچ رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح» هیچ حکیم کاملی بهتر از این نتواند در حق این مردم عباراتی ادا کند، همچ عبارت از پشه های ریزه است که به چشم و روی گوسفند و الاغ می نشینند و بفضلات و رطوبات آنها تغذیه می کنند، و رعاع مردم پسند و ناعق صوت شبان است که عقب گوسفند و بلندی کند و حاصل مفاد کلام این است که مردم از پستی چون پشه هائی باشند که بر روی الاغ و گوسفند و چشم آنها بنشینند و غیر از خوردن فضلات آنها همتی ندارند بهر بادی متحرک و بهر صوتی چون گوسفند اتباع شوند، و این قوه عاقله که کمال انسان و انسانیت بدو است اگر چه بالفطره در هر کسی علی التفاوت ثابت است لیکن محتاج به تکمیل و تربیت است و اگر تربیت نشد کم ضعیف و خورده خورده از بین می رود چنانچه در جمهور خلق است و کسیکه درست تربیت شده باشد گوگرد احمر است، و از این جهت است که هر کسی هر جنس فاسدی را بصورت ظاهری که پسنداند ظاهر عامه باشد در آرد باندک زمانی در مابین مردم بمحض هیاهو نشر می کند هر کسی بطرف آن می دود.

نمی بینی جنسهای دروغی اروپا بصورت ظاهری زنانه پسند چگونگی هر روزی در بازار کور رها به مصرف می رسد و بارهای طلا و نقره این مملکت خراب را بطرف اروپا میکشاند و از این قبیل است هر دعوی باطل و هر مذهب بی اصل که بدان شکل که باب مردم است بر آورده شود و صاحب آن نبض عامه خلق دستش باشد و بر طبق حرکت نبض آنها حرکت کند و رواج می گیرد، مثلاً کاکاشیرازی هوس می کند که رئیس مذهبی شود و اختراع دینی کند می بیند اهل این مملکت چون مسلمانند نبی آنها عرب و کتابی که آورده عربی و اخباری که از او اوصیاء او در بین مردم منقول است عربی است و بدین سبب مانوس شده اند که مطالب دینی به زبان عربی بر آنها وارد شود و از مبادی اولیه که برای مردم نقل شود بزبان عربی باشد لهذا این بابا هم زبان دین اختراعی خود را عربی قرار می دهد کتابش را عربی می آورد و مردم هم به حسب آن انسی که دارند اخذ می کنند و یک آدم فهمیده توی آنها پیدانمی شود که فریاد بزند:

ای بی شعور مردم!!!! این پیغمبر جدید که اهل فارس تشریف دارند قومی هم که طرف خطاب اویند فارسی زبانند؟ پس به چه مناسبت بایست کتاب او عربی باشد؟ لوائح عربی و کلمات و فرده عربی با مردمان نجف آباد و فریدن آباده و غیره چه مناسبت دارد که از طرف بهاء یا پسرش عباس برای آنها وارد می شود؟! این بدبختها که زبان طبیعی آنها الفاظ شکسته دهاتی است فارسی را هم درست نمی فهمند چه جای عربی حالا که می خواهی به زبان خارجه با آنها گفتگو کنی ترکی، هندی، فرانسوی و غیره چرا حرف نمی زنی! نه آنست که می بینی این بیچاره های بدبخت اخبار و آیاتی که از جانب نبی آنها و اوصیای او به آنها رسیده عربی است و خوانده می شود تو هم می خواهی باین احمقها حالی کنی که من هم مثل آنها هستم برای آنها از مبدء غیب عربی سخن گفته می شود برای من هم عربی گفته می شود و بشما بر طبق آن الغاء می

کنم؟ ای ظهور رب ذات غیب الغیوبی که تو خود او را مظهر او می خوانی که هر زبانی می داند و سابق بر این در ادوار گذشته که رسم او این بود که هر فرستاده ای به هر قومی می فرستاد بلسان خود آنها بتوسط اوبه آنها حرف می زد چنانچه در قرآن شریف خود آنها بتوسط اوبه آنها حرف می زد چنانچه در قرآن شریف خود او می فرماید: «ما رسلنا من رسول الا بلسان قومه» یعنی هیچ رسولی نفرستادیم مگر بلسان قوم خودش چنانچه می بینی زردشت که بلسان گبرها پیغمبر ایرانی است کتاب او بزبان قدیم ایران است موسی و عیسی تورات و انجیلشان بزبان قومشان بوده و هگذا در هر دوری از ادوار گذشته چه شده که در این دوره اخیر که نوبت نبوت بشیر از رسیدن زبان خود آنها ساقط و از درجه اعتبار افتاد و بزبان خارجه با آنها خطاب شد آنها هم بعربی!!!

نکته دیگری هم در بین است غیر از این که گفتیم که انس بمذاق عامه اقتضا کرد که این دین اختراعی لسانش عربی باشد بر طبق دین اسلام، و آن این است که علی محمد اول ادعای استقلال نکرد و خود را صاحب دین مستقل نخواند بلکه ادعا کرد که من نایب صاحب الزمان و باب او هستم که شخصا و املاقات می کنم و برای شما خبر می آورم پس از آن ترقی کرد و گفت من خود اویم و در لسان شیعه جاری و دائر است که قرآن تمام که هیچ نقصی در او نیست خدمت آن حضرت است که پس از ظهور آن را ظاهر خواهد کرد و حضرات آقا هم پس از آنکه بکسوت صاحب الزمانی درآمدند بایست آن قرآن را که تکمیل قرآن موجود است بمردم بنمایند لهذا کتاب ایشان عربی و تکمیل قرآن گردید، و پس از آنکه از این مرحله هم ترقی کردند و کسوت فضیلت از حضرت ختمی مرتبت «ص» را در بر نمودند اگر چه مناسب بود که کتاب خود را هم ترقی بدهند لکن اجل مهلت نداد و در تبریز نشانه گلوله توپ شد و خلفاء او بطریقه اوباقی ماندند و لسان دینی آنها از روی نکته اولی که گفتیم بعربیت باقی ماند.

«مبرز ابدالباقی» جناب یار قلی! راستی شما آدم غریبی هستید دهن که بازمی کنید آسمان را به زمین می دوزید از مهارت در زبان بازی حسن راقبیح، کمال رانقص، زیبارازشت، بخرج می دهید حقیقتا بایست به شمالی والله گفت آقا جان انصاف بدهید و جدل را کنار بگذارید چطور شد که در مکه که مسکن دسته ای از اعراب بی سواد بوده پیغمبری که ظاهر می شود کتاب عربی می آورد عیب ندارد بلکه کمال است حتی اینکه تابعین او در ادوار بعد باو افتخار و مفاخره می کنند؟ مادر شیراز که شهر است معدن فضل و کمال هر گاه پیغمبری کتاب عربی بیاورد عیب و نقص است!!!

«یار قلی» کتاب آوردن پیغمبر برد و قسم است، یکی آنکه: غرض از آن کتاب صرف این باشد که قوم خود را ارشاد و دلالت کند بمطالب آن کتاب و اینکه آنها مطالب حکمت آمیز آن کتاب را که موجب سعادت دین و دنیای آنهاست بفهمند و از آن استفاده کنند یا عمل نمایند. چنانچه مبنای تورات و انجیل و زبور و غیر آن از کتب انبیاء سلف بر این بوده؟

دویم: آنکه نه غرض صرف تفهیم و تفهم باشد بلکه زیاده بر این بر آن کتاب تحدی کند و آنرا اعجاز خود قرار دهد و بگوید این ترکیب از طاقبت بشر بیرون است بلکه از مقام فوق الطبیعه ای بمن القاء شده تانشانه ای باشد که من از آن طرف رسول و این پیغام اوست که بعبارت خودش بتوسط من برای شما فرستاده و شاهد بر این آن که شما نتوانید مثل آن بیاورید اگر چه جن و انس با هم متفق شوید، و اگر کتاب از این قسم و از این قبیل شد و مورد اعجاز گردید باید کسانی که طرف مخاطبه آن کتابند مردمانی باشند که در قواعد لسانی که آن کتاب بآن لسان است نه فقط کمال معرفت داشته بلکه اقتدار و استیلاء هم بر انشاء و ایجاد برهنه و کلام فصیح و بلیغ در آن لسان داشته باشند و قوه بشری آنها در این باب بکمال باشد تا صحیح باشد که آن رسول بانها بگوید شما نمی توانید مثل آن بیاورید و الا اگر کمال معرفت بقواعد آن لسان

نداشتند و صحیح و فاسد آنرا از یکدیگر تمیز ندهند و قدرت بر انشاء و ایجاد عبارات عالیه نداشته باشند این مخاطبه با آنها غلط خواهد بود چرا که نه عارفند بقواعد لسان تا علوم مقام آن کتاب را بفهمند و نه قادر بر ایجاد عبارات عالیه تا آنکه عجز آنها دلیل شود بر اینکه این کتاب فوق طبیعه البشر و از عالم غیب است چنانکه واضح است.

پس از فراغت از بیان این مطلب که بر هر صاحب وجدان سلیم واضح است بایست دست میرزا عبدالباقی را که از من انصاف میطلبد و بجدل و جدال متهم می دارد بگیرم و سری به شیراز بزنیم بلکه یک چشمی هم بتمام مملکت ایران خاصه شهرهای بزرگ آن چون تهران و اصفهان و غیره بیندازیم، برادر عزیز! شیراز شمایا ایران در چند هزار نفر یک نفر گویا عربی نداند و در هر شهری چند نفر آخوند و مولای بعضی از میرزاها و منشی هافی جمله عربی می دانند، لکن همین قدر هست که واضحات و کان یکون آنرا بفهمند در بقیه لغات آن بزور صحاح و قاموس آیا چیزی بفهمند یا نه، دیگر قابل این باشند که خود آنها بتوانند انشاء فصیحی در مقابل انشاءات فصیحه عربی بیاورند، حاشا و کلا، معدودی هم اگر باشند که گاه گاهی به هزار زحمت شعر عربی یا عبارت عربی از خود بگویند به کمال خنکی و سردی که انگشت نمای هر عربی خواهند بود چنانچه بر هر کس که در این عالم است اوضح و اضحاتست در این صورت حضرت ظهور شیرازی بکه می گویند نتوانید مثل کتاب من بیاورید باین اشخاص این جور خطاب غلط نیست؟ کاش می گفت مثل کتاب من نمی توانید بیاورید می گوید مثل حرفی از حروف آن قادر نیستید بیاورید و عین عبارت آن این است.

«وان الله قد انزله بقدرته من عنده والناس لا یقدرون بحرفه علی المثل دون المثل تشبیراً»

حضرت آقا همه کلمات مرکبند از حروف هجا (1) و ماده همه یکی است و حروف کتاب بیان حضرت مستطاب و سائر کتاب ها و لوهر کتاب مهملی هم باشد یکی است.

(1) حروف هجا عبارتست از: ا، ب، ت، ث، تا، آخر الفبا - حاج مسترحمی

پس قادر نیستید یک حرف از حروف آن بیاورند یعنی چه؟! تشبیراً که در این عبارت میگوید بایست که معنای و جب باشد و الا معنای دیگر ندارد، پس قدرت بحرفی از آن ندارید تشبیراً یعنی چه؟ اگر مراد این باشد که یکو جب نتوانید مثل حرف او بیاورید چه معنی دارد؟ اگر جسارت نباشد هر کس به زبان عربی مأنوس است از عبارت این آیه بواضحی میابد که صاحب آن کسی است که از لسان عربی بهره نداشته فقط مفردات الفاظ عربی را بطرز عجمی خنکی ترکیب کرده که هیچ عربی رغبت شنیدن آنرا نمی کند و خود این آیه عجز و قصورش را از اینکه بتواند بطرز عربی فصیح درستی حرف بزند، اظهر من الشمس نمایش میدهد.

در این صورت گفتن اینکه مثل کلمات من نتوانید بیاورید یعنی چه؟ این کلمات تو که غیر از عیب و نقص کمالی در آن نیست تا کسی بتواند مثل آن بیاورد یا نیاورد، بلی هر کسی نمیتواند باین مهملی عربی بگوید مهمل بافی قوه ای میخواهد هر کسی مردم میدان آن نیست، لکن باز هم نه اینکه هیچ کس نتواند آدم هست که مهمل تراز این حرف میزند.

و پس از آنکه از سرکشی به فارس و ایران و مختصری از حالت کتاب بیان فراغت یافتیم، بایست سفری به طرف حجاز کنیم و از حالت مکه که به قول میرزا عبدالباقی مسکن دسته ای از اعراب بیسواد بوده خبری بگیریم ای بیچاره! تو که از تاریخ عالم خبرنگاری اگر سواد داشتی اقلاب بعضی از کتب که در همین دوره در تاریخ لغت عرب و ترقیات و تنزلانیکه برای آن بحسب ادوار گذشته قبل الاسلام و بعد الاسلام واقع شد رجوع میکردی مثل کتاب تاریخ اللغه العربیه تألیف (جرجی زیدان) مدیر مجله الهلال و غیره، و غیره، میدیدی که در جزیره العرب که مکه ام القری و مطاف

آنها بوده چه هنگامه غربی در داد سخن وری و سخن سرائی در مابین اعراب در کار بوده شعرا و خطبا و بلغاء هر قبیله در مقابل یکدیگر در نهایت جدوجهد که لسان اوفائق باشد بر دیگری بمفاخره و اشاعه محاسن خود و قبیله اش در جماع عامه و اسواق عرب بعبارت دقیقه در محضر رجال و نساء در غایت سرگرمی اشتغال داشتند و عموم حضار حتی اطفال ممیز در مقام رد و قبول آنها از روی موازین فصاحت و بلاغت بوده اند خاصه در بازار عکاظ که اسم محلی بوده که ده میل از طایفه دوری داشته و از بزرگترین بازار عرب است که از اول ذیقعه تا بیستم ماه دایر بوده و خیمه عالی برای بزرگ شعرا چون نابغه طبیبانی که او را شعر عرب میگفتند بیامی داشتند و از هر قبیله و طایفه ای خطبا و بلغا و شعرا خطاب و قصاید و انشآت خود را در آن محضر میخواندند و جرح و تعریل می کردند هر چه نتیجه آن بوده و در تمام عرب انتشار می یافت و مطرح مذاکره می شد و نه فقط بازار عکاظ است اسواق عرب زیاد و این تنور در همه جا گرم بوده بشدتی مبالغه و معارضه در سخن وری دایر بوده که گویا صحرای عربستان گود زورخانه سخنوران است در هیچ امتی و هیچ دوره ای همچین چیزی اتفاق نیفتاده و هیچ تاریخی در هیچ ملت متمدنی نگفته جای جای مردمان وحشی داد سخنوری در عامه عرب نه بحدی بوده که بتوان در این موقع شرح داد، حواله شما بتاریخ است، همین قدر بدان: که مسئله سخنندان عرب یکی از غرایب و عجایب مافی السکون محسوبست.

قومیکه مسکن آنها بیابانهای ریک زار و صحرای قفر و سیر آنها فقط در تلان و جبال و انس آنها بشتر و مواشی و اغنام، خلاصه مردمان وحشی بیابانی میبینی که نوع آنها بلکه میتوان گفت هر یک بحسب خود اینهمه اقتدار و استیلا دارند بر معانی دقیقه و لطائف بدیعه بعبارات رائقه که از تحت تحدید بیرون است بی آنکه تعلیم و تعلم و اخذ کتابی از ارباب فضل و کمال در بین باشد در تمام جهات و تعیش و لوازم زندگی وحشی و بیابانی صرفند خوراکشان سوسمار و بر این مقیاس سایر امور آنها حتی آنکه انوشیروان عادل در آن موقع که نعمان المنذر که پادشاه حیره است در محضر او برابر همه امم ترجیح داد در وقتیکه سفرای روم و چین و هند در آن دیار عدالت شعرا حضور یافته بودند و این مطلب برخاطر معدلت مآثر انوشیروانی که اقتضای دارد که هر کس قدر خود بشناسد و پایا ز گلیم خود دراز نکند گران آمد، لهدا پس از مدح هر یک از امم از هند و روم و چین بحسب آنچه مقام هر یک اقتضای داشت در مقام نکوهش و دم عرب برآمد و از جمله گفت (سکناهم مع الوحوش النافره والطیر الطائره یقتلون اولادهم من الفاقه و یا کل بعضهم بعضامن الحاجه قد خرجوا من مطاعم الدنیاد ملباسها و مشاربها و لهوها و لذاتها حتی ان افضل طعام ظفریه ناعمهم لحوم الابل التي یعاقها کثیر من السباع لبقلها و سوء هضمها و خوف دائها، الی آخر ما یقول) و حاصل ترجمه آنکه عرب در سکنای باوحوش و مرغان صحرا شریکند، اولاد خود را از شدت فقر میکشند، گوشت یکدیگر را از شدت حاجت می خورند، و بهترین خوراک که بزرگان آنها به آن سرخوشند گوشت شتر است که کثری از وحوش و سباع بجهه ثقل و سوء هضم و خوف دراز آن دوری کنند.

در خطبه حضرت صدیقه طاهره که در مسجد مدینه در محضر عموم مهاجران و انصار در مطالبه فدک انشاء فرموده در بیان حالت عرب قبل الاسلام بدانها خطاب کند (تشریبون الطرق و تفتاتون الورد) و در بعضی از نسخ تفتاتون القدر یعنی شرب شما قبل الاسلام از آب باران بود که در گودالها جمع شود و شترها در آن بول کنند و سرگین گذارند و برگ درخت را قطعه قطعه می کردید و بجای نان می خوردید، و معنای نسخه دویم آنکه پوست حیوانات را پیش از آنکه دباغت کنند قطعه قطعه می کردید و بجای نان می خوردید.

و در حدیث دیگر است که این قطعات را از مدینه به مکه تحفه می فرستادند، زیاده بر این از توحش عرب سخن گفتن از مقصد خارج است، مختصر از قومی بدین توحش چه توقع کمالی میتوان داشت با وجود این بلسان آنها که نگاه میکنی در غایت تمدن و نهایت ترقی و منتهای اقتدار و استیلاء بر انشاء کلمات و محاسن اشعار و هر حور و خطب و عبارات با معانی دقیقه و نکات بدیعه بحدی که ملت اروپا پس از آنکه پادشاه تمدن گذاردند و از آن جمله در مقام اصلاح مفاسدلسان شان برآمدند سر مشق از لسان عرب گرفتند و تنوعات انحاء و اقسام عبارات آنها را مقیاس کار خود قرار دادند اگر باوری نداری اقبال کتاب (تاریخ علم الادب عند الافرنج و العرب) و (مدینه فی الجاهلیه و الاسلام) و کتاب (المنتخب فی تاریخ آداب العرب) که هر سه مطبوع مصرند، و غیره، و غیره، رجوع کن.

پس از آنکه حال سخن رانی عرب را قبل الاسلام گوش زد جناب میرزا عبدالباقی کردیم بایست بطرف قرآن نظری بیندازیم که چگونه بر این اعراب ورود کرد و چه تأثیراتی در مزاج آنها نمود؟

(میرزا کریم) جناب یارقلی! شما حقیقتاً آدم غریبی هستید همه چه کسی تا بحال ندیده ام این بیانات باین شیرینی را تا بحال از کسی نشنیده ایم جناب شما با که مجالست فرموده اید و در چه مدرسه تحصیل کرده اید؟ کویر حوض سلطان همچو نتیجه هانمیده که سهل است این مدرسه ها و آدم این ها که مادیده ایم مصدر این جور تربیت نمیشوند خوب است مرحمت نموده مبداء این کلمات خود را که از کجا است برای ما بیان فرمائید و منت گذارده ما را از حیرت بیرون بیاورید. (یارقلی) البته معلوم است تا شخص ب بزرگتر از خودش نه نشیند و نفس سرکش خود را در فشار تربیت قرار ندهد چیزی نخواهد شد، مگر گلستان سعدی را که کتابی است مجهول القدر نخوانده اید و این شعر که در آنجا است یادنداری؟!

رسید از دست محبوبی بدستم	گلی خوش بوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکی یا عبیری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتم من گلی ناچیز بودم
و گرنه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

البته معلوم است (یارقلی) از شکم مادر با خود چیزی نیاورده مگر نفس قابل تربیت که فقط این قابلیت را با خود آورده آنها را خداوند باو عنایت فرموده و در خمیره طینت او بید قدرت تخمیر نمود پس از آن هر چه فعلیت تحصیل کرده باشد بزرگت اکتساب و تحصیل است که آن هم بتوفیق الهی اخذ نموده و اگر چیزی داشته باشد از خود او است از بزرگان است لکن کجا و کی و چه؟ برای شما فایده ندارد حالا حواس ما را پرت نکن بگذار به بینیم با میرزا عبدالباقی کارمان به کجای رسد و کار عربهای سخن و رسخن دادن با قرآن بکجای رسد و قرآن در آنها چه تأثیراتی کرد.

البته معلوم است ملتی که در استیلاء بر اقسام تکلمات بدان مثابه که دانستی هر گاه کسی ما بین آنها سر بلند کند که من از جانب خدایم و اول دلیل من آیاتی است که تدریج در موقع حاجت بر من ورود کند چرا که تلفیق و ترکیب آن بقدرت کامله الهیه است که به همان هیئت بر من نازل شود و قوه بشری کوتاها تر از آن است که بتواند مثل آن را بیاورد و شما با این قدرتی که بر اقسام سخن دارید اگر اتفاق کنید که سهل است هر گاه تمام جن و انس را با خود شریک کنید نتوانید مثل یک آیه از آنها بیاورید، البته آن حرف را که شنیدند و بانداک وقتی در تمام جزیره العرب انتشار یافت، اولاً: حمل بر خرافت و سفاهت کنندگانیکه بیامیاستند و بیدیه بدون فکر و رویه قصیده ها و خطبه ها بهر نوع و هر نحو میخوانند که از هر طرف مورد ثنا و تحسین است و از کمال قدرت و استیلاء که بر هر نحوی از انحاء تکلمات دارند شب و روز با آنها بازی

میکند بآنها بگوئی من کلماتی دارم که همه شما بلکه جن وانس از آن عاجزند، اول این حرف را مهمل شمرند و جز مالیخولیائی محسوب ندارند تا آنکه این دعوی که قرار گرفت و دیدند با فسانه نمیانند آن وقت در غایت حیرت و تعجب از هر طرف بدو متوجه شوند و چشمها با دوخته شود که این آیات چگونه است که صاحب آن میگوید: نتوانید مثل آنها بیاورید، یکی یکی و دسته دسته آمدند چشمشان بدان آیات که افتاد بانگ ملاحظه ای پس رفتند مگر چه دیدند؟ کلماتی بگوششان آمد که هرگز آنها تعقل نکرده بودند حالا هم که دیدند و فهمیدند که این جور کلام هم تعقل میشود که گفته شود بطرف آنها حرکت میکنند که دست قوه و قدرت خود را با مثال آنها برسانند تا در مقام معارضه رؤسید شوند و دروغ صافی این دعوی را ظاهر نمایند خود را بر زمین و آن آیه ها را به آسمان میبینند مواد این کلمات مفرده است که در زبان همه حتی اطفال شب و روز ساری و جاری هست ترکیب و تلفیق آن مفردات هم بمیزان لغت است که بر همه معلوم است پس بایست همه بتوانند.

از طرف دیگر میبینند که هر یک از آیه ها بحسب خود مشتمل است بر محاسنی که در کلام بایست مراعات کرده، با وجود این بیک سلاست و سهولت و بی تکلیفی ترکیب شده که عقل در آن مات و مبهوت است و هر چه تأمل میکنند که باین سلاست و بی تکلیفی با همه محاسن لفظیه و معنویه جمله ای بگویند نمیشود، مثال آن خرسی که هر چه زبانش را حرکت میدهد و حلقش را میفشارد که حرف بزندن میشود، یا کسی که تصویر پریدن میکند و هر چه خود را حرکت میدهد که بپرد صورت نمیگیرد.

جناب میرزا عبدالباقی! تو که از تفاضل کلمات و ترجیح بعضی بر بعضی سر رشته نداری اگر انجمن شعرارفته بودی که اشعاری که هر یک گفته اند میخوانند و موازنه میکنند که کدام یک از دیگری بالاتر است میدیدی که گاهی میشود شعری با اینکه صاحب آن خیلی زحمت کشیده و بهزار تکلف آنرا ترکیب کرده و هزار جور محسنات در آن کار برده با وجود این مقاشعردیگر که میکنند میبینی که اصلاً باقی آن نمی رسد با آنکه صاحب آن اصلاً زحمتی در آن نکشیده و از وضع شعر معاموم میشود که بالبداهه و در کمال بی اعتنائی آن را گفته لکن از روی کمال استیلاء آن را ادا کرده که کمال اقتدار و استیلاء آن از خود آن کانه ظاهر و هویدا است و هر چه بیشتر از روی اقتدار و استیلاء قوه و قدرت باشد حسن آن شعرو پختگی آن بیشتر است و نه فقط این مطلب مختص به شعراست هر صنعتی که از روی کمال استیلاء و اقتدار صورت گرفته باشد حسن و رونق آن بهمان اندازه زیاد تر و بالاتر است از آنکه به آن استیلاء و اقتدار نباشد و لوا اینکه هزار نکته های دقیق بکار برده باشند.

میبینی میرزا احمد تبریزی خوشنویس معروف یک قطعه نسخ نوشته به اینکه بقلم اندازی و کمال بی اعتنائی نوشته باشد چون از روی کمال اقتدار و قوه دست و تسلط نوشته، حلاوت و ملاحات و پختگی آن انسان را از نگاه بان سیر نمیکنند؟ برعکس خطی که خوش نویس دیگر بدون این اقتدار و تسلط نوشته اگر چه در آن خیلی سعی کرده باشد و نکات ریزه در آن بکار برده باشد بدان مثابه نخواهد بود و از این قبیل است نقشی که نقاش کشیده باشد و غیره از این جهت است که کسی که اقتدار و استیلاء او در صنعتی کمتر است ولو که استاد باشد و نکات آن صنعت را خوب بداند و خوب هم بکار برد با وجود این به صنعت کسی که در قدرت و استیلاء او بالاتر است نخواهد رسید و محالست به پختگی و رونق و صفا و بهاء آن برسد و از خود آن صنعت میزان قوه و اقتدار صاحب آنرا در اعمال این صنعت میتوان فهمید که از روی چه اندازه و اقتدار آن را ایجاد کرده چنانچه بر کسانیکه اهل این مطالب و داخل در این امور ند بخوبی واضح و ظاهراست.

جناب میرزااحال فصحاءعرب و آساتیدسخن رادرمقابل آیات قرآنی همین طوربدان بحسن و عیان ازروی خبرویت و مهارتی که درسخن دانی دارندافق این آیات رابمراتب فوق افق کلمات خودشان میبینندوتقابل آنهاراباقرآن چون تقابل آسمان ورسمان می دانندوبالعیان میبینندوبافق قرآن نمی رسدوقوه آنهاطافت طیران تاآن حدنداردمن هم این مطلب رابواضحی احساس میکنم چندین سال است درلغت عرب و کتب عربیه غوطه میخورم اگر مذاق لغت عرب راندانم تفاضل مابین عبارات عربیه رابریکدیگرا احساس نکنم بایست افساری به گردن من انداخت.

خودپیغمبر(ص) که صاحب قرآن وحامل اواست کلمات اورا که نگاه می کنی چه خطب چه کلمات مفرده که از اوماثور است بمراتب حتی فوق کلمات عرب است و هیچ سخن وری عربی باونمی رسدحتی امیرالمؤمنین علیه السلام که خطب و کلمات او چشمهای بلغاء و ادبار خیره کرده بافق کلمات آن جناب نمی رسد باوجود این پیش آیات قرآن که می گذاری بالمثل مثل کلمات طفل است که مقابل کلام حکیم کامل بزرگی گذارده باشی می گوئی نه این گوی و این میدان فهم پیدا کن، پس از آن در کلام عرب مقداری ممارست کن تا معرفت این امور را پیدا کنی آنوقت بین این طور است که من می گویم و هر کوری که چشم پیدا کند میفهمد میانه، تو و اکثر مردم هم اینطور ند میخواهید بخورید و بخوابید و متصل بنشینید آنوقت در این جور معقولات بزرگ هم که دست هر کس بدامن اونمیرسد تصرف کنید «هیئات تضرب فی حدید بارد»

از تن به جان نیامده جانانت آرزواست	ناگشته مورمالک سلیمانانت آرزواست
کسی روی بر روی جانان نشیند	که چون زلف عمری پریشان نشیند
کسی را رسد سیر دریای وصلش	که چون موج بر روی طوفان نشیند

وبهمین مطلب که افق تکلمات حامل قرآن از آیات قرآن پست تراست در خود قرآن اشاره می کند در سوره یونس فرماید (ولو شاء الله ماتلوتة علیکم ولادریکم به لقد لبثت فیکم عمرامن قبله افلا تعقلون) حاصل مفادایه اینکه اگر خدانی خواست این ایات رامن به شمانمی خواندم و شمارا بر آن مطلع نمی کردم یعنی بمن القاء نمی کرد که من بر شما بخوانم من که عمری مابین شما زندگی کرده ام مثلا چهل سال باشما بزرگ شده ام مغیار قوه و قدرت برابر کلام میداند و حد تکلمات من از سرتا پا جلو چشم شماست میبینید این کلمات از من نیست وقوه و قدرت من بانها نمی رسد بلکه از جای دیگر بمن القاء می شود که بر شما بخوانم.

واگر کمی نظر را وسعت بدهید و از مبدأ حدوث لسان عرب تا زمان حاضر را روی هم رفته ملاحظه کنید و هر خطبه و شعرو سایر منشآت عربی است رویهم بریزید در مقابل قرآن ملاحظه نمائید خواهی دید که همان نسبت برتری کلام قرآنی بر سایر سخنهای مردم عرب در تمام اعصار محفوظ است و لهذا این است که در هر دوره هر شاعری هر خطیبی از عرب مسلمان یا غیر مسلمان بخواهد خطابه و شعر خود را رونقی بسزادهد و زینی به کمال فزاید یک جمله از قرآن مجید را با مناسبه با سخن خود تلفیق می کند و بالحسن و العیان هویدا است که این جمله که از قرآن است مثل ستاره در زنجیره کلام او میدرخشد.

جناب میرزا این مجملی است از حال قرآن یقین خسته شدی سخنه دراز شد لکن تقصیر تو است اگر هوس پیوند با بزرگان نمی کردی و تا بییان تو ایرادی می کردند زودی بقرآن نمی چسبیدی ما را بزحمت نمی انداختی که تاریخ عرب وزمینة حال قرآن را ذکر کنیم تا فرق میان بیان تو و قرآن خدا معلوم شود اگر چه این همه صحبت مجانی بود در رفاقت خواستم

چیزی حالی توکنم والانقض بقران درمقابل کسی که ازهرمذهب استعفاءمیدهدغلط است هر ایراد بقران وارد باشد یا نباشد به من چه؟ ایراد بقران برای من بیطرف صحت بیان تو را درست نمی کند، عیب انرا درمی کند. اگر یک نفر بودائی هندو و مجوس، نصاری، از تو ادعای برابر بپرسد و حجت صدق او را مطالبه کند تو بگوئی دلیل او بیان است بزبان عربی، او بی ربطی زبان عربی را در شیراز و ایران ایراد کند یا انقض بقران که انهم عربی است او را ساکت می کند و تصحیح بی ربطی معجزه بابرامی نماید؟ یا غیر از اینکه بخندد و در بحبوحه حیرت فرورود که این مذهب عجیب یکی از غرائب دوره جدید است نتیجه نخواهد داد.

اگر رئیس انجمن بین المللی دنیا از تو بپرسد که در بازار فرس شهر شیراز معجزه عربی چه مناسبت دارد؟ جواب می گوئید: چون قران که معجزه پیغمبر اسلام است زبان عربی است معجزه باب هم زبان عربی است، اگر بپرسد که در این زمانها که برعکس دوره نبی است لغت رانی و سخن شناسی در قوم عرب کارزنها و اطفال بود چه رسد بفرق آنها نوع مردم و سواد اعظم در لسان خود خبر ویتی ندارد که فصیح انرا از غیر فصیح تمیز دهند پس چه جای تحدی بلسان است انهم بزبان عربی برای عجمها؟ جواب می گوئید: چون معجزه پیغمبر اسلام لسان است انهم بعربی، معجزه باب هم لسان است بزبان عربی، در این صورت البته معلوم است که رئیس زنک تنفس نواخته اعضا را رخصت تفرج می دهد که باید باین فرقه و این پیشوا و این کتاب و این اعجاز قدری بخندیم.

لهذا خوب است فکری کنید و اگر مذهب صحیحی اختیار نمی کنید لا اقل از این مایه ننک که بر طبق اصول عقلی نیست استعفاء گوئید، (میرزا عبدالباقی) آقا جان من سرور من!

«وی نثار رهن هم این وهم آن»

«ای فدای تو هم دل وهم جان»

«فحش از دهن تو طبیعت است»

«زهر از قبل تو نوشد رواست»

برادری برابر مساوات مواسات از شئون انسانیت است بنده و سرکار هر دو اهل خاک پاک ایرانیم ما را بپند و مجوس و یهود و نصرانی، چه کار! ما را به انجمن بین المللی چه کار! ما از خود مان حرف میزنیم:

برادر عزیز من! تمثیب و تشبیه لنگر کلام هرادمی است، صورت زیبارابه یوسف عارض سیمین را بماه، موی سیاه را بعنبر قدر ساراب سرو، چشم شوخ را بنگرگس تشبیه می کنند بنده حقیر عبدذلیل حضرتعالی میان را در عالم تشبیه بقران تشبیه کرده ام، این همه صحبت های خارجه منافات با برادری دارد، از مثل تو زیبائی اینطرز گفتگو خیلی عجیب است!!!

(یار قلی) جناب میرزا من از دهاتیهای فریدون و اباده نیستم که بزبان بازی و شعرها تف خواندن خود را گم کنم، یا آنکه: خیال فرموده اید محکمه وجدان و قضاوت های عقل من مثل بعض قضاوت دوره عتیق و محاکم عصر جدید است، که بالقلقه لسان گول میخورد، یا بچاپلوسی و طراری حق را باطل میکند، بسیار اشتباه فرموده اید. عزیز من، البته تشبیه و مثال اساس محاوره بشریست ولی از دوره ای که تاریخ نشان از نطفه ادمی میدهد، این طور نشان نداده که تشبیه بی مشبه، مثال بی مثل باشد، البته حسن یوسف صورتی، ماه اسمان عارضی، سرو بارور قامتی، عنبر گیسوی سحر سامری دیده میخواهد، والا در مشبه به که حسن یوسف ماه سرو عنبر باشد کسی حرف ندارد جان مطلب در مشبه است که لیاقت تشبیه دارد یا نه، قران مجید که محل گفتگو و مورد اعتراض شما نبوده و نیست، از اول تا بحال حرف مادر بیان باب است که لیاقت تشبیه و تمثیل با سایر معجزات خاصه قران مجید دارد یا نه؟ و معلوم شد که ندارد.

(میرزا کریم) خدایابه خیربگردان این غبارازدورباداست یاسوادجمعیت است؟ از صحبت صرف نظر کرده دیدیم جمعیت زیادی سواره و پیاده از طرف محمودیه طرف مسیب روانند، خورده خورده معلوم شد عسگرزیادی هستند، قومندان عسگرزدیدن حال ماچند نفر که این بیابان لم یزرع را وطن خود ساخته ایم و در کمال اسایش رحل اقامت افکنده ایم تعجب زیادی نمود تفضیل را بحضرتش عرضه کردیم اسامی ما را پرسید به یارقلی که رسیدنگاه خود را تند کرده در سیمای یارقلی انداخت یکدفعه از جاجست دست در گردن یارقلی انداخت هی بوسید و بوئید بفارسی بسیار ملیح شیرینی که (ترکان پارسی گوی بخشدگان عمرند) بنا کرد از یارقلی احوال پرسی کردن و چطور.

(کشش از هر دو جانب سخت، بمیزان محبت همترازو)

دست بدست داده اشک از چشمان ریزان قومانداران از روی عثمانی بایارقلی، یا مجنون ولیلی وامق و عذرا، فرهاد و شیرین، ایاز و محمود، دست از هر چه هست شسته اند، باهم نشسته اند.

گهی از جان بیابان زار کردن گه از مزگان خطاب آغاز کردن

نزدیک است روح از بدن هر دو مفارقت کند، بهر جهت پس از همه ملاطفتها قوماندان بایارقلی در کالسکه مخصوص سوار شده یک عربانه برای مهیا نموده مسیب برگشتیم رفقا در عربانه از کثرت خصوصیت قوماندان بایارقلی باین شدت بهتشان زده که (یارقلی) حوض سلطانی با قوماندان اردوی عثمانی، چه مناسبت دارد، حرفها درباره یارقلی خیلی زده شد تا بمسب رسیدیم، قرارگاه اردو در سمت غربی شط، طرف کربلای معلی است پیاده شویم.

(میرزا کریم) اگر پشت گوشمان را دیدیم یارقلی را دوباره خواهیم دید (آسیدزین العابدین) خیر خوابی بود دیدیم (آمحمد جواد) راستی نفهمیدم این که بود و چه بود و چه شد؟ (آمحمد جعفر) عجب شخص خوش صحبت و مطلع بانصاف و خوش اخلاقی بود (حاجی محمد حسین) واقعا میرزا عبدالباقی را بصحبتهای اساسی صحیح خیلی پاکیزه جواب داد آقایان شهر هرگز به این قشنگی از عهده بر نمی آیند (میرزا عبدالباقی) انصاف را نباید از دست داد اگر در شهری از مسلمانان پنج نفر اینطور آدم با اخلاق باشد هیچکس راهی جز اسلام نیوید یکدفعه دیگر اورا می دیدیم صحبت خودمان را با او بانجام می رساندیم خوب بود، در اثنائیکه در حیص و بیص و گفتگو بود ندیکدفعه یارقلی از دور پیداشد، سلام داد از جدائی این چند ساعت معذرت خواست اظهار نمود که من بمفارقت این دوست عزیز دیرینه یکساعت راضی نبودم، ولی نظر باینکه در حال رنج و محنت باشم بودم خلاف حقوق طبیعت بشریه دیدم که در وقت راحت و اسایش باشم باشم و شخص قومندان هم با همه التفات و دوستی رضایت باین مطلب نداد لهدا موقتاً رخصت خواسته، منزلی برای شماتیه نموده بالاخانه با صفائی است که روبشط نگاه می کند از این وفا و پاس حقوق یارقلی ستایش کردیم بمحل معهود رفتیم لدی والوصل، آمحمد جواد از همای کذائی بار گذاشته با کمال اطمینان نشستیم شکر الهی را بجا آوردیم که از ان گرداب مرگ باین حیات رسیدیم!

(آسیدزین العابدین) جناب یارقلی استدعاء جمعی آنکه اگر ممکن است سابقه اشنائی خودتان را باین قومندان که هیچ برادری با برادری این خصوصیت ندیدیم بیان فرمائید و اکرام درباره خودتان را درباره این جمع بمزید این گفتار اتمام کنید.

(یارقلی) اگر موجب تصدیق نباشد؟ همه خیر خیر بجان منت داریم.

(یارقلی) بیان این اشنائی محتاج است به بیان یک مقدمه تاریخی، همه: بفرمائید، بفرمائید، (یارقلی) پس از آنکه کلمه علیای اسلام در سیر قوس نزول رسید و از چند ممالک و مال حیه مستقله صاحب سکه و خطبه مسلمانان جز دولت ترک و ایران تمام ادراحت تحت سیطره خارجه رفتند این باقی مانده هم باقی نمانده از آنها مگر همان اسم تنها و (المسلون فی بحایح الغفله تائیهون) اولین کسی که از مسلمانان ساحت اروپا را سیاحت و بعالم اسلام عطف توجه نمود و در فکر بیداری آنها افتاد، حکیم اسلام فخر مسلمین سید جمال الدین همدانی اسدابادی بود، تمام ملل ممالک اسلامی را از مصر و تونس و الجزائر، مراکش هند، افغان، ایران، ممالک عثمانی گردش نمود، در جوامع و مجامع و مجالس تمام طبقات آنها با القاء خطب و مواعظ جانسوز، منتهی الیه سیر این قافله خواب رفته را مجسم و راتعالی و ترقی را بر همه پیشنهاد فرمود، از ششصد کرور نفوس مسلمانان کره زمین کسیکه دعوت حیات بخش حضرت را بیک اجابت گفت شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر بود، جذبه الهیه سید شیخ را از اهل و عیال و عزو جاه ربود، ملازمت خدمت سید را بجان خریده چند سال در خدمت سید فلسفه قدیم اسلام و علم و فقه و اصول بانضمام فلسفه جدید، و اصول مقتضیات عصر کنونی را بکمال تعلم گرفت چند سفر در خدمت سید استاد سیاحت اروپا نمود، در سنه 1300 هجری از برای استخلاص عالم اسلام جریده عروه الوثقی یا نفخه سورا سرافیل، چنان ولوله حس و زلزله حیات و استقلال و قریحه سعادت در اجساد مرده مسلمانان دنیا انداخت، که دول استعماریه اروپا عموماً از خوف نهضت مستعمرات اسلامیة متزلزل و ارکان سیاستشان مضطرب گردید، لهذا از طرف دولت دخول این جریده بمطلق متصرفات انگلیس ممنوع شد، و از طرف فرانسه هم در باطن تأیید شد تا آنکه کوب جریده عروه الوثقی در برج هیجدهم غروب نمود، پس از غروب این افتاب هدایت بمصر مراجعت نمودند، سید موسی کف، عیسی دم، بتأسیس یک انجمن موسوم بمحفل وطنی عزیمت فرمود، نونها لان تازه رود نیل، که از یمین فیوضات عرشیه این بزرگوار بجای خار مغیلان جهل و کسالت در کانون قلبشان شاخه طوبای عشق کلمه مبارکه توحید رویان و در تمام عروق و شریان‌های شاخ و برگ ریشه دوانده، حیات و ممالک ملک و ملت اسلام را بالحسن و العیان در امتنان فرمان سید دیده، این عزیمت فرخنده را بجان خریده، دعوت حق اشرا بیک اجابت گفته، عضویت انجمن را پذیرفته، مفتاح سعادت شش کرور نفوس اسلامی در جامعه محفل وطنی قاهره مصر بدستور و ریاست سید جمال الدین افتتاح گردید:

این انجمن انجمن عجیبی است، هیچ شباهتی به انجمنهای دوره مشروطیت ندارد (بابها مفتوحه للداخلین) نباشد فحاش و متقلب و دزد در انجمن نداشت حب شهرت، تخلق باخلاق خارجه، بافتن رطب و یابس، در این انجمن قدغن فطری بود، این انجمن میدان صرافی یگانه فردممیز اسلامیت و انسانیت، سید استاد، و شیخ مفتی بود، مکرر در مکرر صفحه قلوب و دفتر اعمال این اعضاء بمحک این نقاد علیم تجربه شده، آئینه ذهن این اعضاء به تیزاب نظرو بیان این استاد بصیر صیقل زده از لوث ارایش اخلاق فاسده و ملکه خبیثه مخصوصه خود خواهی، خود بینی، خود پسندی پاک و منزه، از برای اقدام در هرگونه فداکاری نسبت بعالم اسلام و مسلمین بجان حاضرند، عده این اعضاء در عدد 40 ختم شد، و در اغلب این اعضاء گذشته از قداست ذاتی شرافت حسبی و نسبی هم ملحوظ بود، پس از تکمیل و تتمیم اعضاء شروع بمذاکرات شد که فلسفه تعالی و ترقی اسلام چه بود و سطر طبیعی انحطاط ان چیست؟ اتفاق آراء پس از بحث و جرح و تعدیل و قیل و قال بحکم وجدان بران قرار شد که دین اسلام و قران مجید من اوله الی اخره تساعدا و راهنمایی و ترقی روحی و جسمی طبیعت انسانی است، و تا وقتی که اسلاف ما علماً و عملاً متمسک

متثبت بحقیقت او بودند در منتهی درجه قوس سعور رسیدند، و پس از آنکه اخلاف از این راهنمایی الهی دور شدند و میزان علم و عمل آنها کلیه بر نقض مواد مقدسه قران قرار گرفت باین حال نزول رسیدند، قال الله تعالی و تقدس: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم 1 پس در موضوع انحطاط مسلمین بکلی شکوه از مظالم اروپائیان کردن از جهل بفلسفه انحطاط است.

خرابی حال مسلمین از اخلاط فاسده درونی خود مسلمین است و این ناموس فطری بقدرت کامله الهی در طبیعت تمام موجودات ساری و جاری است هیچ ملتی در روی زمین محکوم اجابت نشد، مگر از خود، در خود زایش کرم خود خور نمود، هیچ بنای محکمی خراب نشد مگر شیرازه ان از هم گسیخت، پس نالش از بیگانه چه سود (که بر من هر چه کردان آشنا کرد)

نتیجه این مذاکرات این شد که معالجه هیئت جامعه اسلامیة منحصر باعمال همان اسلام خالص است، تریاق براء الساعه اجساد مرده اسلامیان کنونی اقتدابه اسلام پاک پیشین است، حبل المتین استخلاص مسلمانان از این هفتم طبقه پستی و خواری تمسک علی بعروه الوثقی قران مبین است، سید استاد در جلسه 15 انجمن به ترتیب داخلی و انتظام اعضاء بکمال انفاق صورت گرفته بکرسی خطابه رفت و فرمود:

بارها گفته تو است: والذین جاهدوا فینالنهیدینهم سلبنوا ان الله لمع المحسنین (2) و گفت تو محض حق است از آنجا که دعوت من اجابت این نفوس زکیه خالصاً مخلصاً لوجهک الکریم بود مرا بموجب گفته حق خودت بسبیل هدایت راهنمایی فرمودی، آقایان! مدینه فاضله انسانی و صراط المستقیم بشری قران مجید است، گرامی دستور مقدسی که نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام الی یوم القیمه، و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است، آه! چسان از فرط غفلت مجهور شده، گرامی دستور مقدسی که مختصر شراره ای از قبسات انوار مضمیئه اش عالم قدیم و دنیای جدید را بان حقارت و باین تمدن رسانیده، آه! آه! چسان فواید امروزان از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل است:

1- همانا خداوند تغییر نمی دهد نعمتی را که بقومی مرحمت فرموده مگر موقعی که خود انقوم تغییر دهند.

2- کسانی که مجاهده کنند در راه مالبتة انرا راهنمایی خواهیم کرد، و همیشه خدا بانی که کاران است.

تلاوت بالای قبور شبهای جمعه، مشغولیت صائمین، زیاله مساجد، کفاره گناه، بازیچه مکتب، چشم نظر قربانی، قسم دروغ، مایه گدائی، زینت قنناق، سینه بند عروس، بازو بند نانو، گردن بند بچه ها، حمایل مسافرین، صلاح جن زده ها، زینت چراغانی، نمایش طاق نصرت، مقدمه انتقال اسباب، حرز زورخانه کار، مال التجاره روسیه و هند، سرمایه کتاب فروشها.

آه! او! آسفاه! یک سوره والعصر فقط سه ایه بیش نیست اساس نهضت یکدسته اصحاب صفه گردید که از فیض مقدس همین مختصر سوره میمون، شرک زاریت خانه مکه را قبل از هجرت استان وحدت و یزدان حانه بطحانمودند.

آه! واللهفا!!! این کتاب مقدس اسمانی این گرامی تصنیف حضرت سبحانی، این مایه کل السعادت انسانی از دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و ابن فارض امروزه کمتر محل اعتناء و مورد اهتمام است، در هر جمعی که یکی از منسوجات شعریه خوانده شود، نفسها از ته کشیده چشمها، گوشها، دهن هابرای او باز مانده و چه اندازه مواظ و معانی عرشی و فرشی از او استفاده کند بر عکس قران بر عکس که هر گز در هیچ جا باقیل و قال و فکر کار کسی، مزاحم نخواهد بود.

ای وحقک سبحانک اللهم انت القائل وقولک حق:(نسوالله فانسیهم انفسهم)تورافراموش کردیم توهم ائینه قلوب مارازانعکاس توفیق حقایق ذکر مقدست محروم نمودی.

سبحانک اللهم انت القائل وقولک حق(ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم)وچه نفوس خودمان را از اطاعت مقدست برگرداندیم توهم سعادت و شرافت ما را بذلت و نکبت تبدیل فرمودی.

علیکم بذکر الله الاعظم وبرهانه الاقوام فانه نوره المشرق الذی به ینخرج من ظلمات الهواجس،ویتخلص من عتمه الوسوس وهو مصباح النجاه من اهتدای بهانجی،ومن تخلف عنها هلك،وهو صراط الله القویم من سلکة هدی،ومن اهمله غوی،علیکم بالفوز مما انتثر من لثالی مقالات صاحبه(ع)کفوله صلوات الله علی قائله اذا اراد الله بقوم سوء اقل فیهم العمل وکثر فیهم الجدل.

وقوله(ع)ثلاث لا یعقل قلب امرء مسلم اخلاص العمل فیہ،والنصیحه لامراء المسلمین،ولزوم جماعاتهم،المسلون تکافؤ دمائهم ادنا یسعی بذمتهم ومن والا هم وهم یدعلی سواهم،وقوله علیه السلام لا یزال الامر فی امتی مالک یتخلفوا باخلاق الفرس واشباه هذه الغرر الزاهره التي تضمن واحده»«منها سعاده الامم کلهما والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته،از کرسی خطابه پائین آمد در حالیکه یک ثلث اعضاء از گریه غش نمودند و بقیه را حالی نمانده سید بزرگوار هم بگریه برآمده می گفت وگفت تا افتاد و غش نمود سه ساعت تمام در انجمن حالت غشوه و شیون حکم فرما بود.

حسن اتابک داماد خدیو مصر بوسیله عطریات و دستورد کتر، سید و سایر اعضاء از نشأ این جذب الهیه بنشأ اصلاحات هیئت جامعه اسلامی منتقل داده زنگ نواخته مجلس صورت رسمیت گرفت شروع بمذاکره درباره راه علاج واستخلاص نمودند باتفاق آراء حکم شد که راه علاج منحصر باین است که هر فردی از افراد مسلمانان بر طبق قران مجید طبق النعل بالنعل باید عمل نماید.

وباسلاف(1) (1-1)--(فلسفه النشو و الارتقاء)الجزء الاول:الطبع الثانی:خاتمه الكتاب ص352 فی مقام اصرار فلسفه العقلیه بالمبانی الاساسیه حتی الادیان یقول خدمتالافتاء؟شریعه القران فانها بین الشرایع الشریعه الوحیده الاجتماعیه العلمیه العلمیه التي ترمی الی اغراض الدنیویه حقیقتاً بمعنی انها لم تقتصر علی الاصول الکلیه الشائعه بین جمیع الشرایع بل اهتمت اهتماماً خاصاً بالاحکام الجزئیه فوضعت احکام المعاملات حتی فروض العبادات ایضاً-الی ان یقول و طال ماجری اتباعها علیها صلحت امور دنیاهم علی سواهم بالقیاس الی حاله البشر فی تلك العصور لان کل شیء فی هذا الوجود الی آخر ما یقول.) خود در صدر اول اسلام اقتدا کنندوان خلوص نیت و صفاء باطن نوع خواهی دوری از حقد و بخل و حسد و طمع، بساطت عیش، التزام به واجبات و ترک محرمات که مابه السیاره اسلاف ما بود بازار عمل گذاردند این که اول قدمی که در میدان جانبازی بعالم اسلام و مسلمین گذاشتند این بود که هر یک از اعضاء کلیه تجسلات صوری و زینتهای ظاهری از لوازم خورد و خواب و خوراک و پوشاک و سواری و پذیرائی در بازار حراج ریخته وجه انرا در صندوق انجمن برای دستگیری درماندگان و قضاء حوائج نوعیه ملک و ملت اسلام ذخیره کردند، ثانیاً هر روز و هر شب به بسط ترین و ساده ترین مأكولی که در خور قیمت بازار انروز است گذراندن نموده، تفاوت قیمت الوان و اقسام اطعمه معموله را تسلیم صندوق انجمن می کردند، و ثالثاً هر یک از اعضاء ملتزم شدند که خویشتن را در مقابل قران مجید مسئول بدانند و تلاوت قران مجید را اقل مایکون در 24 ساعت یک حزب از روی فکر و امعان مواظبت نماید و مواد ذیل را عمل نماید.

(۱) اداءفرايض ونوافل راجماعت (۲) امر بمعروف ونهی از منکر (۳) دعوت باسلام (۴) بحث بادعاه نصاری بالتی هی احسن (۵) احسان بفقراء (۶) اعانت وقضاء حوائج هر محتاجی به تمکن (۷) صلہ رحم (۸) عیادت مرضی (۹) تفقد از حال غائبین (۱۰) زیاره قادمین (۱۱) اداء حقوق مالیه الهیه (۱۲) ارشاد جاهل وتنبيه غافل (۱۳) تنزیه وتقديس آئینه نفس از مطلق ملکات خبیثه خاصه ملکه رذیله خودخواهی و خودپسندی و خوبینی (۱۴) عفو و اغماض از خطایای شخصی (۱۵) کظم غیظ (۱۶) اعراض از لغو و سخن بیهوده (۱۷) اینکه هر یک یک دفتر همیشه درجیب داشته باشند که هر کدام هر یک از مواد هفده گانه مزبوره را بجا آورده مثل اینکه فقیری را احسان، غریبی را پیرش، قادمی را زیارت، غایبی را تفقد، معروفی را امر، منکری را نهی، مرضی را عیادت، رحمیرا صلہ، جاهلی را ارشاد، غافلی را تنبیه، کشیشی را مجاب، فاسقیرا توبه، رذیله ای را زایل، خطائیرا عفو، غیظیرا کظم، کافریرا مسلمان حقیرا ادا کرده باشد، در اند دفتر بر حسب نمره و تاریخ ثبت نماید و هر شب باید این دفتر جزء دفتر کل که راجع به همه اعضاء است منتقل گردد تا عملکرد اعضاء در جامعه حزب الوطنی معلوم و مشخص گردد، ده ماه تمام در مقام حراست بوظایف مزبوره پرداختند و بشدتی در اجزاء و وظایف مراقبت و اهتمام داشتند که وقتی یکی از این اعضاء در مجلس جشن افتتاح راه آهن از قاهره به پورت سعید موعود بود حاضر شد و دیگری از اعضاء فائده حضور این مجلس را از او پرسید که بعالم اسلام و مسلمین این مجلس را چه سود است؟ شخص موعود اذعان بلغویت این مجلس کرد، و پنجاه لیره انگلیس کفاره بصندوق انجمن کارسازی نمود، حاصل عملکرد انجمن در مدت مزبور و ذخیره در صندوق انجمن از این قرار است:

ذخیره در صندوق انجمن برای اصلاحات نوعیه

و در ماندگان مسلمین

15000 لیره انگلیسی معادل با 90000 تومان ایرانی. صورت عمل کرد

انجمن حب الوطنی مصر در مدت یکماه.

1500 مرضی عیادت شده

2700 مسافر زیارت شده

500 غائب تفقد شده

12000 حاجت برآورده

800 شارب الخمر، و.

1300 تارک الصلوه، و.

400 فاحشه، و.

80 مستخدمین ادارات انگلیس تماماتائب و در سالک اختیار.

داخل و بیروگرام انجمن عامل گردیدند.

500 از اکابر و اعیان که بکلی از تجملات و تزئینات اثاث البیت و انواع اطعمه دست شسته اند.

75 ورشکسته را سرمایه دادند.

206 سائل بکف که ابن السبیل حقیقی بودند مؤنه یکسال داده شد.

35 نصاری، و.

یهود،و:	15
بت پرست-بشرف اسلام مشرف گشته.	70
	20181
جالس بحث بادعاه نصاری ،و:	44
ایراد عقلی واجتماعی بر آنها که اظهار عجز از آنها نمودند.	120

(لرد کرومر) مستشار مالیه انگلیس یکدفعه ملتفت گردید که نفوذ انگلیس در مصر، در صدی چهل و پنج، کاسته شده، تجارت انگلیس صدی سی و پنج تنزل نموده، مرکز دعاه نصاری نسبت عمل کرد حزب الوطنی را با حاصل زحمات سی و پنج ساله تمام دعاه در تمام قطرافریقاسنجیدند، دیدند نسبت یک به شانزده است، ناله رؤسا ادارات انگلیس از عدم معاون و مستخدم بکهکشان فلک میرسید، تلگراف مخابره شد بلندن که هشتاد نفر مستخدم عالم کار کرده آنها از دست رفته دیگری هم از نوتکلیف خدمت و معاونت با خصم قران و اسلام را قبول نمی کند، فریاد و کلاء کمپانیهای تجارت انگلیس از مغازه های مبل فروشی و قماش و سایر اجناس اروپائی با سمان رسیده که مادست روی دست گذرده از صبح تا شام باندازه مصارف اجزا فروش نیست، محصلین مالیه شرابخوانه ها و فواحش و تآترها و لقانطه ها استعفاء تقدیم نموده که چون دخل نیست، وجه مقرر عاید نمی شود.

(لرد کرومر) در راپورت خود بلندن می گوید، در خصوص پیش امد این اوضاع ناگوار هیچ خلاف سیاست و ضوابطتیک اعمال نشده و بهیچوجه هیچکس را مقصوم مسئول نمی توان دانست ولی خاطر اولیاء دولت متبوعه ام را متذکر ساخته که اگر انجمن حزب الوطنی یکسال دیگر برقرار باشد و سلسله جنبان امروزه آسیای غربی و مرکزی و افریقای شرقی و شمالی سید جمال همدانی مرفه البال و اسوده خاطر در مصر زیست کند، گذشته از اینکه تجارت و سیاست بریطانیادرقاره افریقا بالمره معدوم گردد که سهل است، ترس آنستکه سیادت قاطبه اروپا از همین این انجمن عجیب وجود تاریخی کسب نماید و اثری از او در صفحه عالم باقی نماند.

(در راپورت) دیگرش می گوید: انجمن حزب الوطنی بدترو سخت تر عائقی است که از برای پیشرفت مآثور شود و باید بکمال سرعت و عجله از برای تفرق آن دستور سریع لازم الاجراء برسد (در راپورت دیگر می گوید) انجمن حزب الوطنی مصر بهترین برهانی است بر استیلاء محیر العقول اعراب در قرن پیش که در کمتر از ربع قرن بر ثلث معموره استیلاء و سلطنت یافتند.

یکی از دعاه نصاری قاهره در راپورت خود بیکى از اعضاء مجمع کنیسه (سان پول) که بزرگترین کنائس دنیا است در لندن می گوید:

در دار خیال هیچ امری از این واقعه عجیب تر رخ نداده که هفتصد میلیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت که در خور طبیعت بشر است، در مقابل چهل نفر که در حقیقت روح یک سید درویش ایرانی بیش نیست مقهور گردند.

یکی از دکتر مریضخانه پورت سعید که اصلا ایرلندی و کاتولیک مذهب است، در کتاب خود (فلسفه مجامع) میگوید: شنیده بودیم مخترع نقشه شطرنج خمس مثقال گندم را از خانه اول چهلمین و نون تضعیف محمول سه هزار اطاق راه آهن یاسید و شصت هزار شتر می نماید، یا یک من تبریز را بهمین میزان تا خانه چهلمین بهفت صد و بیست و هفت میلیون و پنجاه ونه هزار و نهمصد و شصت و هشت خروار که مزروع تمام کرده، و محمول تمام کشتیهای دنیا و کلیه راههای آهن

خواهد بود میکشاندامان دیده بودیم که در پیشرفت نفوذ و اتحاد کلمه و ترقی هیئت جامعه یک ملتی شدیدتر و سخت تر از این تصاعد در خارج صورت پذیرد، مجال آن تصاعد و ترقی چون دروادی اعتباری و کوهستان وهم است، صعوبتی چندان ندارد، چه آن وادی منزلگاه ضدین و ارتفاع نقیض هم تواند بود ولی در تنگنای مضیقه و ارتحقیق این سنخ تصاعد، محیرالاهام و العقولی است انجمن، حزب الوطنی مصر اول یاسید درویش ایرانی بیش نبود، بعد شیخ محمد عبده را جذب نمود، رفته رفته به چهل نفر و الان عملیات انهدار مدت نه ماه بیست هزار و یکصد و هشتاد و یک نفر با سرمایه یک کمپانی معتبری از تجارت خانه های اروپا تصاعد نموده، بدیهی است که اگر هر ماهه یک نفر زایش مثل خود نماید به بیست سال نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کره کمترین میدان جولان آنها خواهد بود.

(رئیس بانک انگلیس بیکی از صرافهای لندن مینویسد)

برادر عزیز! از غرائب روزگار اینکه اروپای امروزه، امروز در مصر، و فردا در تمام دنیا مقهور معدودی گردد که سلاحشان فقط دیانت و بساط عیش و جدیت در عمل و نوع خواهی است.

(یکی از صاحب منصبان انگلیس به مادام خود می نویسد): نگار عزیز من! این قریحه سعادت که به سرعتی تندتر از سیر برق، در جامعه مسلمین می دم گذشته از این که ملت بریتانیا خصوصاً و کلیه اروپا عموماً باید از مستملکات خود دست طمع بشویند سهل است باید در نقطه مرکز دایره منطقه جنوب و شمال کره زمین حصنی حصین از برای خود تهیه کنند.

از توارد این همه راپورتهای مدحش و موحش پی در پی که فی الحقیقه راپورت اعدام اروپا بود، ملت انگلیس با کمال جدیت در اعدام و تفرقه این انجمن، همت گماشته چرا؟! برای اینکه دانستند و خوش دانستند که اگر تساهل و رزند و ماطله کنند مجال است سیاست و دانش بیسمارک و گلاستون، تدبیر سردار ادگری، کنکاش پارلمان لندن و برلن، غرش توپ ها و تفنگ ها، نارنجک هوائی، سرنگ دریائی، قوه نظام المان فرم اطیش، جمعیت روس که بتواند از جلوگیری و سد پیشرفت این مقاصد عالییه بر ایندچه این نقشه فرخنده از کارگاه قوه مافوق الطبیعه است، منزل گاه مهندس این نقشه رامکان در لامکانست، مخترع این ترکیب عجیب، از الایش شهوت و غضب مبری است، خدنگ فکر محدود دست اسیر طبیعت چنگال زندانیهای زمان و مکان نعره غریق دریای شهوت و غضب، کجا که بساحت قدس او برسد.

از این رو برخلاف تمام نوامیس بشریت، دولت مسلک بهیمیت راپیش گرفت اداره عرفیه در مصر اعلان و سید معظم راروانه اروپا شیخ مفتی راسه سال محکوم تبعید بعضی اعضا گرفتار و بر خیر ادارات مستخدم، و معاش کمی درباره آنها مقرر داشت، انجمن حزب الوطنی یا مفتاح سعادت مصر پس از نه ماه و چند روز دارفانی را وداع گفت و از این تاریخ بعد تمام شش جهت اروپا چشم شدند که نگذارند در فضای ملک و ملت اسلام نسیم صبح سعادت شروع بوزیدن نماید (پس از این مقدمه تاریخچه) عرض می دارد در سنه 1306 که سه باره اعلیحضرت ناصرالدین شاه عزم سیاحت اروپا نمود و از سید جمال الدین رابطوری مشعش دید در فضای انجمنها و ستونهای جراید و مطبوعات اروپا سمت انعکاس پذیرفته که کمتر افتخاری از برای نژاد شرق عموماً و اسلامیان خصوصاً ایرانیان بالاخص بهتر از این وجود مسعود تصور شود، معرفت فی الجمله وهم از سفر اول سید بطهران درباره او داشت، در لندن ملاقات سید را طالب شد با حضور یافت اظهارات خیر خواهانه سید در قلب همایونی زاید الوصف مؤثر افتاد و انجا مقاصد و ترتیب اصلاحات اداری رابطور قطعی وعده داد بطهران دعوتش نموده پس از ورود سید بطهران بواسطه نقض عیش همایونی و سلب لاحدی که

لازمه اصلاح اداری است اعلیحضرت از وعده خودپشیمان شده اولیاءدولت خاصه شخص صدارت که مذاق سیددرمزاج ان انعام بل هم اضل سم قاتل بودخاطرملوکانه راپیش ازآنچه بایدازسیدرنجانده واین اولین فدائی اسلام وایران رادردفترخائین ملک وملت ثبت نمودند.

سیدمعظم پس ازنومیدشدن ازمساعدت شاه واجزای دولت مستقیمادرمقام ارشادوتنبیه این ملت بخت برگشته خواب رفته برآمد،بهرنحوتشبثی که برخلاف پولتیک خانمان سوزدولت درخوراستعداداب وهوای طهران بودازانتشارلوائح ومقالات جانسوزدرمخضرعلماءواعیان واکابروتجاروالقاءمواعظ متوسل کردیدند،این نفس اتشین بقدرذره ای بردل آهنین این ملت اثرنکردبغیرازعهده ای که درطهران بده نفررسیدندسیدپس ازتجدیداخلاص این معدودقلیل درمقام اشنائی واربتباط انهابابان اعضاءپراکنده انجمن معدودبرامدعکس هریک هریک ازاین ده نفررا برای انهافرستادوعکس هریک ازانهارباتعرفه مخصوص باین ده نفرمرحمت فرمود،ومیفرمودرجاءان دارم که این اتحادودوستی شماباحضرات تفرقه کلمه وشق عصای مسلمین راباتحادویگانگی مبدل نمایدوطرفین رابه دوام واتصال مکانیک وصیت می فرمودوچون یکی ازخریداران یوسف اتحاددربازارمصراندوره این کمترین بودم وبیست وهفت سال تمام اخلاص این نفوس مقدسه راکه یکی ازانهاهمین شخص محترم است،ذخیره سعادت خودکرده بودم،وباءوراق عکس وصفحات مکاتیب این شخص وهمقطاران اوکه فعلاشش نفردیگریبیش درقیدحیات نیستندسوروسازی داشتیم پناه گاه دل افسرده من وجودخیال وعکس انهابودخلاق متعال بفضل عمیم وکرم جسیم خوددیدارمارابه قیامت نینداخت واین رنج ومحنت امروزه درتقدیرعلم الهی باین گنج ونعمت روحانی که ازلذائذعقلیه است منتج بودحقیقت ایه شریفه(عسی ان تکرهواشیئاًوهوخیرالکم)درباره شخص من صادق مصدق فحمدالله علی ماهدانالشکرالنعیم.

(میرزا کریم)حالا که فرمودیدبه نظرم بیست وهفت هشت سی سال قبل ازاین درطهران هیاهوئی بلندشدویک همچه اسمی درذهنهارواج گرفت ولی میگفتندافغانی است ومیگفتندمذهب درستی نداردبلکه اورادرسلك همقطاران میرزاعبدالباقی،میشمردندحالا همین شخص است که شما این همه ازواستایش کردید یاد دیگری است،چه عرض کنم؟(میرزاعبدالباقی)سینه راصاف نمودوگرنی کشیدوگفت بله بله درعالم یک سیدجمال الدین بایی بهائی بیش نیست بهاء که این همه منشأوازاست بایی است که این مقاصدعالیه رادرک کند.کمال وقاحت ومنتهی درجه بیجیائی است که نسبت این خرافات به کمترین ملازمان سیدداده شودسیدبزرگواردررساله ردبرطبیعی که فی الحقیقه فهرست مقاصدعالیه انجناب است مخصوصابابیهاراخاطره سهمگین دوره آینده وخارراه ترقی اسلامیان دراینده می نویسدوبایک اه دردمندوناله سوزناک ایرانیان رامخاطب ساخته می گویدکه این فرقه ضاله مضله بابیه ازبرای تعالی اخلاف مادراینده تولیداشکال خواهندنمود(میرزاعبدالباقی)اقای من!تانا باشدچیزکی مردم نگویندچیزها(یارقلی)تمام براهین شما برحقانیت باب ازهمین قبیل است برادرمن!مختصرسانحه عمری سیدجمال الدین انکه مسقط الرأس سیداسدآبادهمدان است،پیش ازآنکه ساحت عذارگلگونش راخط سبزرسماشغال نمایددرهمدان وبروجردوطهران ازعلوم عربیه وادبیه وعقلیه وشرعیه فارغ ودرمدرسه دارالفنون برای کسب علوم جدیدداخل وپس ازچندی باشهادت نامه کل درجات مدرسه خارج گردید،ازهمان وقت که اوائل ناصرالدین شاه وزمان صدارت میرزااقاخان نوری بودقبائح خودسری درباریان راملتفت ومنتهالیه سیراینملت به خواب رفته رابکمال واقف گردیدبنای تنبیه وارشادگذاشت درمعرض مخاطره عظیم افتاد،راه فرارپیش گرفت،رخت امان بافغان کشیددرمدت توقف انجا،زبان افغانی وعلوم شرعیه

اهل سنت و جماعت را بطور کامل کسب نمود که سرآمد کل فقهاء و قضاء و قضاه ان مرزوبوم گردید بحیدر اباد دکن رفت و از آنجا که اکثریت جامعه اسلامیة رادر هند خاصه حیدر اباد اهل سنت و جماعت حیات کرده اند و بالطبع انسان از مجالس خود خوشتر سخن پذیرد.

سید برای پیشرفت مقصد خود که توحید جامعه اسلامیة بود خود را با افغانی و در سلک اهل سنت و جماعت معرفی نمود، پس از چندی که زبان اردوئی را یاد گرفت و بوظائف دینیہ قیام و در مقصد اعظم خود سالک و رساله معروفه (رد نیچری) را طبع و نشر ساخت بمصر و اسلامبول رفت و در عربی و ترکی و فرانسوی بکمال طلاقت و عذوبت خطیب کامل و منشی عالی گردید، راه اروپا پیش گرفت انگلیسی را بخوبی و آلمانی را به قدر حاجت تحصیل نمود و اغلب اوقات در کتاب خانه ها و موزه خانه ها بسر میبرد و از صنایع عجیبه و مصنفات علمیة اسلاف پاک ماکه برهان علمیت و مدنیت کامله دنیای قدیم و سبب حیرت و شگفت عالم امروز است، مطالعه مینمود، بادلای پردرد به مصر مراجعت نمود با این تفصیل که عرض کردم، تادرباریان خائن ایران پس از اینکه توقف سید را در طهران سبب بیداری مردم دیدند در مقام تبعید او برآمدند سید چهار ماه تمام در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن و در اجراء وظیفه از هر جهت دریغ نفرمود، خورده خورده، رائج دهان هر بازاری شده سید راست میگوید شاه ظالم است، شاه ملت فروش است، شاه مملکت بر بادده است، شاه شهوت پرست است، وزراء خائند و وزراء دزد و وزراء خارجه پرستند، بیت المال کو؟ عسکر ما کو؟ تجارت ما کو؟ ثروت ما کو؟ اسلحه ما کو؟

درباریهای خائن دیدند اگر یکماه دیگر سید بماند محققا ملت شورش نمایند در مقام اتقاد و ادخواهی بر ایند از انطرف دیدند گرفتاری سید که در نزد عامه طرفدار عدالت و اسلام و قران است اقوی برهان بر بیدینی و ظلم و ستمکاری دولت است و این خود بیشتر احساسات مردم را بجوش آورده لهدا دسیسه ملعنت امیزان از خدا برگشته هابانجا رسید که فدا از طرف دولت اعلان شود که (بابی بگیری است) و هر بابی که در هر جا که باشد گرفتار و مقید خواهد شد دوسه نفر از بابیهای مسلم البابیة در نزد تمام اهل طهران را که در خیابان مریضخانه و جلیل ایاد و دروازه قزوین بودند و هیچ کس هم بانها کاری نداشت، مقدمتا گرفتند و بایک اساس هیاهوئی عجیب در کوچه ها و بازارها بانها گردش دادند تا بذا کر عوام مسجل شده شاه اسلام پرست می خواهد صفحه طهران را از لوث وجود بابیهها، تطهیر نماید ولی مطلب را به خود این اشخاص فهمانیده بودند که کسی باشما کاری ندارد مقصود کار دیگر و چیز دیگر است، فردا رفتند سید را با چند نفر از تبعاش گرفتند، بهمین ترتیب در معا بر عامه جلوه دادند که هیچ کس نتواند حرفی بزند و حقیقتا هم نتوانستند حرفی بزنند، و مطلب را چنان خلط کردند و از بین بردند، که شیطان با صدهزار سال عمر انگشت حیرت بلب گزیدمزه اینجاست که هر چند قدم به چند قدم، جماعتی به تحریک یا بسادگی بر بابیهاللعنت، بر جمهوری مذهبها، بردشمنان شاه، لعنت می کردند، جمهوریت در دفتر افهام ملت جاهل درستون ادیان باطله ثبت شد بهمین شیوه سید را آوردند بخائنین و اعضاء او را تا چند سال حبس کردند سید با کمال احترام در نزد عثمانیه با سلامبول رفت تا وقتی که قتل شاه را فراهم نمود.

سفیر ایران خاطر سلطان عبدالحمید را از سید ترسانده سید را بشریت سم شهیدش کردند، این بود فلسفه اشاعه افغانی و بابی جمهوری بودند سید جمال الدین یکتا چشم و چراغ ملک و ملت اسلام عموما و ایران خصوصا، این بود فلسفه بابی گفتن مردم بهر طرفدار حریت و قانونی و الایسید معظم که دشمن اعظم بابیه بود و این طایفه را مخرب ملک و ملت می

دانست هرگز بایی نبود و چسان تعقل بابیه دران منع کمال می شود، سیدبزرگوار در عرض حالی که بساحت قدس حضرت مقتدی الامه و وارث الائمه میرزای شیرازی قدس سره از بصره انفاذ خدمت نموده می گوید:

واما قصتی و ما فعله ذلك الكنود الظلوم معی فمما یفتت و اکباد اهل الایمان، و یقطع قلوب دوی الایمان و یقضی بالدهشه علی اهل الكفر و عیاد الاونان، ان ذلك اللتیم امر بسجنی و انما تحصن بحضره عبدالعظیم (ع) فی شده المرض علی الثلج ای دار الحکومه بهوان و صغار لا یمکن ان یتصور دونها فی الشناعه هذا کله بعد النهب و الغاره ان الله و انالیه راجعون (تا اینکه می گوید):

ومما زاده لؤمأ علی لؤمه و دنائه علی دنائه انه دفع الثوره العامه و تسکینا الهیاج الناس نسب تلك العصابه التي ساقتهای غیره الدین و حمیه الوطن الی المدافعه عن حوزة الاسلام و حقوق الاهالی بقدر الطاقه و الامکان الی الطائفه الباییه کما اشاع بین الناس اولاد قطع الله لسانه انی کنت غیر مختون، و اسلاما، ما هذا الضعف؟ ما هذا الوهن؟ کیف امکن ان صعلوکأ ذنی النسب و رغدا خسیس الحسب قدران یتبع المسلمین و بلادهم بثمان نجس دراهم معدوده و یزدری بالعلماء و یبهین بالسلاله المصطفویه و یهت الساده المرتضویه البهتان العظیم و لابل قادره تستأصل هذا الجدل الخبیث شفاء لغیظ المسلمین و انتقام لآل سید المرسلین علیه و اله الصلوه و السلام)

عبارت سیدبزرگوار در رساله رد بر طبیعیین که تمام مفاصدهیئت اجتماعیه بشر را مستند بطایفه طبیعیه می فرماید که در هر ملک و ملت با سومی ظهور می کنند و جامعه ملیت ان مرزوبوم را بر باد می دهند، این است.

مخفی نماند بابیهائی که در این زمان اخیر در ایران یافت شده اند و هزارها خود عماد الله را بناحق ریخته اند، کوچک ابدالهای همان (نیچریهای الموت و چیله های معنی کشکول برادرهای همان طبیعیین کردکوه می باشند و تعلیمات آنها باطله است، پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال انهادرامت ایرانیه یافت خواهد شد) مادر این گفتگو بودیم که از یکسوی کنفرژاندارم وارد پاکتی با تمام احترام به یار قلی داد، یار قلی پاکت را بوسه زد و باز نمود و گفت اقایان حضرت قومدان از حضرات عالی بتوسط کمترین امشب را بصرف شام دعوت فرموده چه می فرمائید؟ (همگی) با کمال امتنان و تشکر در خدمت عالی شرفیاب خواهیم شد، ژاندارم جواب قبولی شنیده سلام داد و رفت.

پس از اداء فریضه عشائین با ضافه سه نفر دیگر با ما موربلدیه برای احترام دلالت ما مدروانه شدید ژاندارمها از جلو، عابریں را پس و پیش می کنند ام بلدیه فانوس می کشد اهالی در حیرت و شگفت که اینان کیانند البته هر اندازه واله وحیران بمانند حق دارند تا کنون زوار عجم بالباس معمولی در مملکت عثمانی باین احترام ندیده اند بعض رفقا بمقتضای فطرت ایرانیت که بالعاب خلاف عجین شده از این احترام در عرض چند دقیقه چنان دست و پای خود را گم کرده گردن را راست گرفته سینه پیش داده قدم را پهن برداشته کوچه را بعرض پیموده یکدست بکمر زده با دست دیگر سبیلها را عالی الاتصال تاب می دهد و دود سیگار را حلقه حلقه از دهن خارج نموده بهر جمعیت که میرسیم گلور از باد، سینه را از اخلاط، فارغ ساخته بهمین وضع جلالت و وقاحت راه را پیموده تا بمنزل قوماندان رسیدیم قابچی فوراً زنگ اخبار نواخته قوماندان شخصابه استقبال شتافته با یار قلی مکرر در مکرر رسم مصافحه و معانقه و تقبیل بعمل آورد، بایکان یکان مادست داده خوش آمد گفته دلیل و آراز جلو بسالن پذیرائی دلالت نموده دم در پرده را بدست خود بلند گرفته همگی داخل سالن شده نشستیم خود بعنوان عوض کردن لباس رسمی بلباس شب چند دقیقه رخصت خواسته رفتند.

دورتادورسالن کرسی های فیزی با مخمل گلدار برجسته سبزمیخ دوز در وسط میزی از چوب عاج میزهای کوچک دستی جلوه رکس بالوازم دخانیات حاضر اسباب مبل این سالون فقط متجاوز از هزار لیره عثمانی است، بعضی رفقا که تاکنون کرسی فیزی ندیده اند و ننشسته اند حالا در نشستن حال آنها خالی از خنده نیست رئیس بلدی که خود صاحب مهمان خانه و مهمان دار اصلی قوماندانست، مانند پیش خدمتی حوله بشانه تنگ شربت بدست وارد شده شربت داده و رفت قوماندان بالباس شب که معمول عثمانی ها است آمدند، مجدداً رسم مصافحه و معانقه بایارقلی و ما را از سر گرفته پائین مجلس، که روبروی یارقلی است نشسته بسیار بسیار اظهار مسرت و نوازش فرمودند، بهمان اندازه فارسی که (ترکان پارسی گوی بخشندگان عمرند) با کمال حلاوت بنای صحبت گذاردند فی الحقیقه گفتار در برابر قومندان در زبان پارسی چون از روی اصول علمی در مدارس اسلامبول تعلیم گرفته، و بلهجه رقت امیز ترکی اسلامبولی و لحن عربی مصری خلط می شود، معنی این شعر را بر ما مجسم می فرماید:

شکر کن شوندهمه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

اساس صحبتشان مسئله استخلاص اسلام و مسلمین از این چهارموجه فلاکت بود و انرا منحصراً بتهدیب اخلاق و التزام حقیقی بحقیقت دیانت اسلام میدانستند.

این مردسنی بایک ریش تراشیده و کله پوست خیکی و یک جفت سبیل چخماقی و یک هیکل تمام عیار اروپائی باندازه ای از لزوم و جوب تهدیب اخلاق و تدین بمواد قران و بحدی از تاریخ عصر حضرت رسالت پناهی، و فلسفه تاریخی ارتقاء اسلام در اندوره طلائی سخن راند و بدرجه ای در هر فقره از مطالب خود استشهد بقران مجیدی نمود که همگی مات و مبهوت در شش دانگ حیرت فرورفته اند، چر برای اینکه بیچاره ایرانی تاکنون سنخ مطالب دینی و اخلاقی از غیر سنخ اقایان علماء و اهل منبر بگوشش نخورده خاصه از ارباب حکومت و اولیاء مملکت، خصوصاً فرمانمای لشکری که اگر او بقایای دوره عتیقه غیر از این که صدای خود را کلفت نمایند و از ته گلو حرف بزنند و بیکسی نگاه نکنند و اتصال فحاشی و هتاکی نمایند و حقوق زیردستان را پایمال کنند معلومات دیگری ندارند و اگر از تربیت شده های دوره جدید است و خدا نکرده یک چند دقیقه در خیابان شانزلیزه پاریس قدم زده اند و لفظ دریای مانس و بالتیک و اتلانتیک راز می برند، توهین به تمام مذاهب و ادیان و استهزاء بدین اسلام و دشمنی بامذهب جعفری و شاشیدن سر پاپ و بزرگ کردن سر و صورت و خوردن گوشت خوک و خنزیر و استعمال کار دو چنگال را بر معلومات دوره عتیق که عرض شد اضافه دارند.

(آ محمد جواد) اهسته بگوش امحمد جعفر گفت واقعا فرق دولت و ملت عثمانی و ایران در ترقی و انحطاط باندازه فرق این شخص قومندان با حمص السلطنه سپهسالار قشون فارس و پسرش حنطه الدوله که حاکم دشت پشت ارض بود پدر هشتاد و پنج سال از عمرش گذشته و از زمان محمد شاه در خدمت دولت مشغول بوده (پسر چهل و دو سال دارد و دوازده سال در پاریس چهار سال در لندن تحصیل کرده علمیت پدر همین بس که مکرر در مکررمی گفت ناصرالدین شاه محتاج بلشکرتوپ و تفنگ نبوده و وقت لباس سرخ می پوشیده همه سلاطین فرنگستان از خواب می پریدند سالی یک مرتبه از بالای پشت بام شمس العماره بکشتی بلوری می نشست و از زیر دربار مدت شش ساعت از وسط لندن سرد می آورد ملکه انگلیس راملاقات می نمود سلیقه سیاستش در طرز اداره کشور و لشکر که بنور چشمش وصیت می کرد این بود (نور دیده! تا هفت خانه رعیت محتاج بیک دیگ سیاه نشود، و چشم سرباز از گرسنگی دور نزنند، حکومت پیشرفت ندارد) اما عقیده پسرش این بود که (تا مساجد دائر و قران رایج و زنهامستورند ملت ایران روی ترقی نخواهد دید)

سلاح کار کجاومن خراب کجا

به بین تفاوت ره از کجاست تابکجا

شام حاضر نمودند ولی حالت صرف شام به کسی نمانده سر میز شام رفتیم الوان واقسام خوراکیهای ایرانی و عثمانی مهیا بودند قومندان به عنوان مزاج بشقابی مخصوص، که در نظر فسنجان بامیه بود، برداشت که این خورش در سفره ایرانی راه ندارد بهر یک مقداری بادست خود تعارف نمود و گفت هر کدام از شماها باستکشاف اوموفق اید مالک همه بشقاب خواهد بود و انهایی که در این بشقاب چیده اند بدانند که بامیه های کوچک ولی درزیر دندان چق چق صدامی کندمزه مرغ نمک سوزمی داد باستکشاف او هیچکس نائل نشد با اتفاق مجهول الکنه ماند رئیس بلدیة میزبان علی الرسم اعراب که صاحب منزل در وقت شام دم در ظرف اب بدست گرفته می ایستد، ایستاده دستمال بدهن گرفته می خندد این شعر را بلهجه عربی مکسرمی خواند:

عرب در بیابان ملخ می خورد سگ اصفهان اب یخ می خورد

بالاخره معلوم شد بشقاب خورش ملخ است، امحمد جواد بالبداهه گفت:

گراین ملخ است و این فسنجان ملخ بریانی بزکنم بقربان ملخ

شام در حال خوشی صرف شد بسالن برگشته نشستیم بسته جراید و اوراق مطبوعات که بتوسط مأمور پست، تازه رسیده بود بالای میز بود، روزنامه های مصور برای تفریح و تماشا بهر کدام توزیع نمودند و خیلی اسف داشتند که چرامیهمانان عزیز، بزبان ترکی و عربی اشنا نباشند، و حال اینکه چهار زبان: فارسی، ترکی، عربی، اردوئی، که زبان عمده تمام مسلمانان کره است از برای هر مسلمانی در هیئت جامعه بشری فرض و متحتم است، جریده (تصویر افکار) نصیب رفیق ما، آقای خونساری شد، در عنوان مقاله افتتاحیه، اول کسی که ستون اول بود، خیلی دقت می کند، نزدیک چراغ می برد، عینک می زند، پاک می کند، بالاخره پرسید که این کلمه در عنوان مقاله است یعنی چه؟ و این عکس کجاست؟ قومندان روزنامه را گرفت، مختصر مطالعه کرد و گفت این عکس عکس علمای هیئت فرانسه است که در رصدخانه (ایدنیرج) برای استکشاف اجرام علویه انجمن کرده اند و حرکات کواکب و کرات سیاره را در تحت مراقبت گذارده، هر آنچه از کشفیات تازه که بدست می آورند ملک و ملت خود را آگاه می کنند، نتیجه کشفیات آنها بالاخره بانجارسیده که در نزدیکی مرکز کره شمس محسوس که امروزه مدیر عالم محسوس ما است، از ضم و ترکیب مواد سدیمیه (I) احداث و تکوین کره شمس دیگری خواهد شد، که او مثل این شمس کرات و سیاراتی از خود زایش، و عالمی دیگر از خود ترتیب دهد، و مدیریت ان عالم، بعهدده خود او خواهد بود و این مولود عجیب زائیده رانام فرساوس گذارده اند از این رو علماء هیئت، بدلات و راهنمایی عملیات خویش، اخلاف بشری را در ادوار بغداد و عده می دهند که بعد از این دوره ای بیاید که دو عالم و دو دنیا باشد، یکی بمدیری این شمس، دیگری در تحت اداره فرساوس است، لیک از ماجرای بین این مدیر پیرسال خورده که میلیارد هاسال عمر تمام کرده، بان مدیر جوان بی تجربه کسی اطلاع ندارد لهذا عنوان سرمقاله (استمبالده عالم مدیریت شمسک شریکی فرساوس اوله جغدرد) یعنی در آینده شریک عالم ما افتاب فرساوس خواهد بود.

(1) فلاسفه شبای عتیق در تحقیق از اصل کون که ماده الموداش گویند از روی حدسیات ظنیه و آراء و مذاهب عجیبه، بین خرافات محض و علمیت صرف با بیانات رفته اند و گفته اند ولی علماء عصر امروزه که تمام ذرات اجسام ارضیه و جوویه بوسیله میکروسکوپهای عجیب که قطر هر ذره را چندین هزار برابر اصل خود می نمایاند، تحقیق کرده اند، و پس از تحقیق از روی اصول کیمیاویه بتجزیه و ترکیب و صم و تفریق آنها بالاخره بران رفته اند که اصل عالم کون و ماده الموداکل ذرات

شفاف حاره غیرقاریست نظیرمه بسیار بسیار رقیق خیلی خیلی نازک که این فضاء غیرمتناهی را اشغال کرده و او را در عربی سدیم خوانند و این مذهب جدید را (رأی السدیمی) نامند اصحاب این مذهب گویند که ذرات شفاف حاره غیرقاره از سیرا و در گردش در این فضای بی منتهی بهم اصطکاک می کنند از اصطکاک بهم حالت سیلانی کسب می نمایند رفته رفته این حالت سیلانی بواسطه همان سیر و حرکت انجماد پذیرفته، و خوب خورده از همان ذرات بخود جذب نموده کتل های جامد مختلف الشكل و الوضوع تکوین میشود و بزرگتر از همه آنها شمس امروز مدیر عالم امروز ما است.

(مؤلف گوید) نتیجه آراء فلاسفه و علماء امروز تمدن با این همه الات و ادوات عجیب که اختراع شده در زوایای کلمات مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم بلسانی بسی ساده ریخته و مشحون است، از ان جمله قل امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه فی خطبته (ثم انشأ سبحانه فتق الاجواء و شق الارحاء و سکاک الهواء فاجری فیها ماء املاطما، تیاره متراکماً زخاره حمله علی متن الريح العاصغه، و الزرع القاصغه، فامر برده و سلطها علی شده، و قرنهای حده، الهواء من تحتها فتق و الماء من فوقها دقیق! ثم انشأ سبحانه ریحا عتقم مهبها و ادام مهبها و اعف محربها و ابعده منشاها، فامرها بتصفیق الماء الزخار، و اثاره موج البحار فمخسته مخص السقاء و عصفت به عصفها بالفضاء تراوله علی اخره و ساجیه علی مائره حتی عب عبابه و رومی بالزبدر کامه، فرفعه فی هواء متفتق و جو منفهق فسوی منه سمیع سموات. جعل سفلاهن موجا مکفوما علیهن سقفا محفوظا. و سکا مرفوعا بغیر عمدید عمها و اولاد سارینتظمها. ثم زینها بزینة الکواکب و ضیاء الواقب فاجری فیها سراجا مستطیرا و قمر امیرا. فی فلک دائره و سقف سائر و رقیم مائره) الی اخر.

روایت کرده علامه مجلسی قدس سره در مجلد (السماء و العالم) از بحار الانوار در باب حدوث عالم و بدو خلقت اخبار زیادی متحد المضمون و المائل در همین معنی که خطبه شریفه بان ناظر است از ان جمله در صفحه 17 از چاپ کمپانی (فلکی الابرش اباعبدالله علیه السلام فقال یا ابا عبدالله اخبرنی عن قول الله عزوجل اولم برالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا فتقناهما) فما کان رتقا و ما کان فتقا فقال ابو عبدالله یا ابرش هو کما وصف نفسه کان عرشه علی الماء و الماء علی الهواء و الهواء لا یحدولم یکن یومئذ خلق غیرهما و الماء یومئذ عذب فرات الی ان قال فلما ارابان یخلق السماء امر الريح فضرب البحور حتی از بدتها فخرج من ذلك الموج و الزید من وسط دخان من غیر نار فخلق منه السماء فجعل فیها البروج و النجوم و منازل القمر و الشمس و اجراها فی الفلک و کانت السماء خضراء علی اوان الماء العذب و کانتا رتقتین لیس لهما ابواب الا خضرو کانت الارض غیر اعطی لون الماء و لکن للارض ابواب و هو النبرولم تمطر السماء علیها فتنبت فتفتق السماء بالمطر و فتق الارض بالنبات و (ایضاً عن الرضاعن آباءه) قال کان فی مجامع الکوفه و قام الیه رجل من اهل الشام فقال اخبرنی عن اول ما خلق الله قال: خلق النور، قالت فمن خلقت السموات؟ قال: من بخار الماء قال: فمن خلق الجبال؟ قال: من الامواج (الخیر) فاضل غیور، شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصریه، در شرح نهج البلاغه، آنچه راجع باین جمله از خطبه است که نقل شد میگوید و ترجمه کلام او این است (ثم انشاء الی اخره ترتیب و نراحی در کلام امام است نه در صنع الهی) اجوا جمع جواست که فضاء فارغ بین اسما و زمین است و آنچه از کلام حضرت استفاده می شود دو امر است یکی آنکه فضای مخلوق است چنانچه مذهب قومیست دیگری آنکه در فضاء مخلوق افریده و قرارگاه او بر پشت باد تعیین فرمود، پس بالای ان اب هم باید افرید و او را بر باد سلطنت داد که اب رابه شدت برهم زد، و امواج بسیار بلند از او تشکیل شد و از امواجهای بلند، احرام سماویه تکوین گردید و این مذهب جمعی از فلاسفه است که می گوید اب یعنی جوهر (سائل که همان سدیم باشد) که اصل کل اجسام است، اجسام کثیفه از کثیف، و اجسام لطیفه از لطیف

ان، ایجاد و تکوین می گردد: فلسفه نشو و ارتقاء ضبع دوم صفحه 381 در نقل رای مادی فلسفی در اساس تکوین اراطالس حکم یونانی به همین تقریب رانقل کرده.

آمحمد جواد با آمحمد جعفر سر تو گوش کرده می خندد آمحمد جعفر می گوید باید از خود میرزا پرسید (قومندان) چه هست (آمحمد جواد) احترام اکتان می کند خیر خیر مطلبی نیست راجع به قضیه شخصیه بین ما و میرزا است (میرزا عبدالباقی) بر اشف، در چه خصوص؟ (آمحمد جعفر) مطلبی نیست خواهی گفت بله بله (آسید حسین) یقین در خصوص مذهب اداره فرساوس است (آمحمد جواد) قاه... عقیده علماء هیئت رادر خصوص مذهب سکان کره مریخ بیان فرمائید مراحم سنیه مبذوله درباره این جان نثاران بدرجه غایه القصوای اتمام رسانیده اید (قومندان) علماء هیئت از دیر زمان بر اند که سائر کرات جویه در ترتیب و تعیش اجسام حیه با کره زمین شریک و سهمیندولی در این قرون اخیر بیسیله الات و ادواتیکه تازه استنباط کرده اند قابلترین کواکب و کرات از برای تعیش حیوان و نبات کره مریخ است در اغلب رصدخانه ها وضع و حرکت او در تحت مراقبت کامله گذارده اند از مجموعه شکل و وضع گردش هوای مجاور دیدند شبیه ترین تمام کرات و کواکب است بزمین و مخصوصاً بعض ارتقاعات و حفریات هندسی در اومی بینند که بدون اعمال و قوه علم و عقل مهندس خیلی بعید است صورت گرفته باشد، لذا بر حسب لسان مدرسه بطریق ان کشف کرده و می گوید که مخلوقی عالم و عاقل داشته باشد و هیچ اساسی هم در دست ندارند، بجز این مقدمات حدسیه و تخمینات نظریه که گفتیم در این صورت وجود مخلوقی را که باین طور فهمیده اند، حسان تعقل شود که مذهب انهارا فهمیده باشند؟ گذشته از اینکه بر فرض اگر احاد احاد اشخاص ان را جا را بذریعه تلسکوپهای خیلی عالی دیدند ولی خصوصیات اخلاقی و عاداتی که غیر از طریق معاشرت محال است معلوم شود، از مساحت بعد بیست و پنج سال راه ان سریع چطور معلوم می شود؟ سءال از یک همچو مطلب غیر قابل تعقلی هم خیلی جای تعجب و محل شگفت است؟ (میرزا عبدالباقی) بطور محرمانه یواشکی با اشاره ریش خود را گرفته جان من اینهارا کفن کردید بنان و نمکی که خورده ایم ندیده بگیریید خیر خیر من بابی نیستم شوخی کردم خواستم شمارا مشغول کنم کله پدر هر چه بایه.

آمحمد جواد را خنده گرفته آسید حسین تبسم می کند میرزا سخت بهم افتاده که نکند بقومندان بگوید که این بابی است، قومندان ملتفت شد که بین مهمانان خاصه میرزا عبدالباقی و آمحمد جعفر رازی است از روی هم رفته حالات و اشکال و اوضاع رفقا استنباط نمود که رفقا همه یک طرف میرزا عبدالباقی یک طرف است افتابی شدن اضطراب فوق العاده میرزا هم از اشاء شدن راز قومندان راز یاد از اندازه، در حیرت انداخته، از یار قلی به زبان ترکی پرسید: یار قلی از بیان مطلب اظهار انفعال و خجلت نمود از اظهار خجلت و انفعال یار قلی بیشتر از آنچه در تصویر اید قومندان تعجب نمود باصرار خود افزود یار قلی گفت چون بیان موقع مجلس مفصلی لازم دارد، و فلا ساعت پنج از شب گذشته، اگر حضرت عالی بوقت دیگر محول دارید خیلی مزید امتنان است (قومندان) کمال تشکر من از شما وقتی است که در نوعیات باشما سهیم باشم، ولی مشکل اینجا است که ملاقات مادر غیر این مجلس کی و کجا و چه وقت خواهد بود؟ فردا شب باید اردو از راه شط بسمت نجف اشرف حرکت کند خوش است شما هم مارا تنهانگذارید، گذشته از تجدید تشریق باستان مولی الموالی که سرمایه سعادت در این و فوز نشأتین است، البته مصاحب در این سفر از برای طرفین بیمایه سعادت نخواهد بود.

(آقاسیدحسین)الحق این چندساعت حضورحضرت مستطاب اجل عالی، ازهمان ساعات بهشتی است، وازدفترحسناست
 عمرمانهاست، خلاق متعال گواه است که عرایض من از لوث وچاپلوسی منزه وهرچه عرضه دارم صدق محض
 واخلاص است ماهشت نفردیروزازاسم ورسوم هم اصلاخبرنداشتیم فضای عربانه کظمین جامعه وحدت مارا تشکیل
 داد، اول وهله همین جامعه وحدت میدان جنگ شد تا اینکه از فیض دربارجناب یارقلی بیک انجمن اخوان
 الصفاءتبدیل یافت. حدوث این واقعه موحشه عجیب وتوطن دران بیابان لم یزرع چنان عقداتحادروحانی بین
 ما بست، که خیال یک دقیقه فراغ هریک ازدیگری خاطره سنگین قلب ودل وجان بود، تاآنکه شفق صبح سعادت
 ما از سمت محمودیه دمیده وبغیض حضورحضرت اجل عالی که عالی ترین فیوضات متصوره عالم کون وفساد است
 رسیدیم معلوم است یک دقیقه در خدمت حضرتت بودن مایه سعادت مندی سالهای عمرخواهدبودولی بملاحظه
 کثرت اشتغال ووفوراعمال حضرت قومندانی شایداز ملازمت بندگان اجل بخاطر مهمرمظاهرزحمتی، یاباوقات منیره ان
 یگانه رجال ملک وملت اسلام صدمه ای رسد.

(قومندان) در ادارات قانونی هر اندازه که اشتغال وفوزیابدباندازه راحت وتنفس شخص محفوظ است اگر وقت راحت
 وتنفس من کاملاً باشما خواهد بود جدائی من از یارقلی، یارقلی از شما، شما از یارقلی صورت پذیر نیست، مسئله
 دور است، اما دور یار؟ میل دارین امشب راهمین جاراحت نمائید یا به منزل خودتان رفته آراء خودتان رایک جهتی کرده
 فردصبح رئیس بلدیة از شما خبر گرفته لوازم راه شمارا فراهم خواهد نمود. رفقا بهم نظری انداختند که فعلاً مرخص
 شویم (یارقلی) عجالترافع تصدیع نموده تاصبح به هر طور که رأی عالی است بجا اوریم برخورداریم. قومندان تادم
 در مشایعت نموده بهمان احترام کذائی روانه منزل شدیم، ساعت شش از شب است، دکاکین بازار قهوه خانه هاتماما بسته
 است، هیچکس جز پاسبان هابه نظر نمی آید از کوچی ای گذشتیم که فریاد بیچاره ای از خانه ای بلند شد، ای خدای
 خدای خدا، یا حضرت عباس یا حضرت عباس، آه، آه، آه، ای مسلمانها ای مسلمانها کشتندم، کشتندم، مردم مردم آقای خان
 بقربان سیلانت، تصدق پسرت، والله تالله، پدر من، بابامه، من پسرشم همینهارا داشت، ای امان، ای دخیل، وای وای
 وای، ای دخیل، وای وای، صدای شلق شلق می آید از این ناله جانسوز پای همگی یکدفعه از راه افتاد هیچکس قدرت
 رفتن نداشت.

(آسیدحسین) بیچاره عجم است (یارقلی) از ژاندارم پرسید خانه کیست؟ (ژاندارم) خانه نائب افندی مأمور ایران
 است (یارقلی) در رابز نید بلکه بداد مظلومی برسید، ژاندارم هم معذرت خواستند، که گذشته از اینکه بدون اجازه قائم مقام
 ژاندارمی نمی تواند بهیچ کاری اقدام نماید، محاکمات اتباع ایرانی راجع بمأمور ایرانی است مامور عثمانی حق مداخله
 ندارد ولی اگر خودتان اقدامی بفرمائید مختارید (آمحمدجواد) باشاره یارقلی در را کو بیدولی صدای داد و بیداد و سوز و گداز نه
 بحدی است که بشود صدای در بگوش کسی برسد و در را بشدت هرچه تمامتر زد، بالاخره صدائی
 بلند شد: کیست؟ (آمحمدجواد) بی زحمت مرحمتی فرمائید عرض لازمیست (از پشت در)..... دو کار پرداز خانه، شب
 باز نمیشود، پدر..... بیشتر درد تریاکی بس نیست نصف شب پاشیم درواکن برو..... صبح خان حالانرون
 است (آمحمدجواد) باکمال انفعال عقب رفت (آقاسیدزین العابدین) جناب فراش باشی بخان عرض کنید حاجی
 میرزا تتر بوق برو جردی در کاروانسرای شاه عباسی الان مرداگریکدقیقه دیگر نیاید مأمور قرنطینه می آید عائد شاه بندری
 چیزی نمی شود، محض اطلاع عرض شد (از پشت در) به سلام علیک شب شما بخیر برادر چرازودترینامدی یک پکی

بکشی هر چند جان سبيلات نه بنمک خان، امشب تریاکمان کم بود، هر چه این پدر... یهودی مذهب راسربرمی گذاریم که سورتریاک راه بیفتد جز کولی گری از..... گبر، چیز می آید بلکه از برکت جقه قبله گاه عالم این بدرک رفته بروجردی امشب مایه تریاک چند شب مانرا بدهد خدا یا بنعمتت شکر چطور روزی می رسانی در راباز کرد همان طور بجای خود خشک شد جمعیتی ایرانی چهار نفر ژاندارم مأمور بلدیة فانوس متعدد.

(آمحمد جواد) اصلاحبروی خود نیورده همه رازیر سبیلی رد کرد جلورفت زود زود بروبه خان بگو: آقای یار قلی خان ویلان الدوله از اجزای معتبر وزارت امور خارجه برای تفتیش ادرات عراق عرب الان وارد شد عثمانیه چقدرا احترام کردند از طرف مأمور خودمان اصلاحبری نشده فوراداخل خانه رفت، ایس ایس ایس و لش کنیصدش در نیاید مفتش الان وارد شد، با صد نفر ژاندارم عسکرو دستگاه دم در معطل. پس از قدری تاق و بوق و طرق و طروق، شخصی با کلاه شیروخورشیدی، بیرون آمد سلام علیکم پسراقای فراشباشی! بیاز قهوه خانه حاجی علوان پنج شش تخت و فانوس و چائی و قلیان، فورایار زود زود بگو فردا پس فردا. خدا کریمه اقایان ببخشید زندگی درستی در کار نیست، مایه شرمندگی است، گرچه این پسر مشکل حال بیاید زانوش رمق ندارد، امشب شام گیرش نیامده و بنده هم بله لکن مطلبی نیست (آمحمد جواد) شاید تخت دیر بیورد، معطل شدن شما اینجامیان کوچه برای چه؟ خان نایب) خیر اما دهای فراشباشی امدی؟ از دور بله بله، نایب اوردی؟ (فراش) خیر (نایب) چرا؟ (فراش) گفت برو حساب سابق همان طور مانده (نایب) گور پدر هر چه..... انگفتی نایب مهمان دارد؟ (فراش) چرا گفتم گفت برو گور پدر خان و مهمان و فراش من رعیت عثمانیم (نایب)..... پسر..... یواش اینها دمند گوش دارند مثل من و تونیستند فهم دارند، سر سفره سلطنت بزرگ شده اند، اقایان به سرمبارک خودتان ببینید من باچه..... هامبتلا هستم، حقوق بین الدول را ابدامراعات نمیکنند.

(یار قلی) خان بفرمائید منزل ما انجا قدری از خدمت شما مستفیض و محفوظ شویم (خان) چشم در خدمت شما هستیم بفرمائید (روانه شدیم) (یار قلی) آقای خان وطن حضرتعالی کجاست؟ (خان) بلد بنده خاک پاک شما ایران (یار قلی) چه نقطه؟ (خان) بندر عباس (یار قلی) عجب بندر عباس طرف شمال است یا جنوب؟ (خان) خیر خیر سمت شمال است بدلیل اینکه نسیم خوب بندرات نسیم شمال است خدا بشما عمر دهد هر چه خاک او است عمر شما باشد. مرحوم پدرم همیشه به من وصیت می کرد که هیچ سخنی بی دلیل نگو (یار قلی) خدا رحمتش کند چند سال است در خدمت میگذرانید (خان) این محرم که بیاید چهل و هفت سال تمام از عمرم میگذرد ولی در واقع هشتاد سال است بدولت خدمت میکنم (یار قلی) عجب این مدت همینجا بوده اید؟! خیر خیر دو سفر پاکت مخصوص اعلیحضرت ناصرالدین شاه را با چهار عدبه اصفهان و دو عدد سیب خوانسار و یک کیسه گردغوره گلپایگان برای امریکابرده ام، چهار سفر بعنوان سفارت فوق العاده، بدر باراقای شاه جهان خان امیر افشارزنجانی مأمور شده ام، سه مرتبه برای تسخیر هندوستان رفتم و هر دفعه پادشاه اورا گرفتم، اسیر کردم ولی بالاخره به جوانمردی اسفندیار قسم داد، ولش نمودم برگشتم.

(یار قلی) حضرت عالی با اسفندیار نسبتی دارید؟ (خان) بله جددهم من اسفندیار است (یار قلی) پس نیاکان شما هر یک پانصد سال عمر کرده اند (خان) آقا زمان قدیم هر چیزش برکت داشت، مرحوم والد مکررمی گفت که ما، در زمان قدیم یک شاهی نان می خریدیم سه روز می خوردیم ولی حالانمی بینید هر دفعه به یک قران هیچیک سیر نمی شود (یار قلی) فرمایش حضرت خان محض صواب است برکت از همه چیز فرته مگر از جهالت ملت ایران (خان) الحمدالله از دولتی سر امثال شما گراین راهم نداشتیم چه میکردیم و چه بودیم؟

(یارقلی) اقامت شمادرمسیب چندسال است؟ (خان) سه سال است مناسب و مقامات خیلی خیلی کلفت به من باصرا تمام دادند اینجارا خودم اختیار کردم برای اینکه سرراه زوار است این اخر عمر در خدمت سیدالشهداء استخوانی سبک کرده باشم (یارقلی) ناله و افغان از که بود؟ (خان) حضرت عالی مسبوقید بموجب عهدنامه ای که تیمورلنگ با سلطان ایلدرم بایزید کرده گذران امور مأمورین ایرانی در بلاد سلطان ایلدرم از مرگ و میراتباع ایرانی است، پریشب در کاروانسرای یهودیه اشخصی از اهل کرمانشاه فوت شده یک پدر..... دزدی مدعی شده که پسر این میت است، تمام مال او را قایم کرده، و یک چند جلد کتاب عربی او را قی بیرون گذارده بنده او را سواد ندارم دوم آنکه پدر سوخته! کتاب بدر من چه میخورد بنمک دولت قسم گذران من و فراش باشی از این چیزهاست علاوه باید سالی صد تومان بکار پرداز بغداد و پنجاه تومان بنایب کربلا دستی بدهم از کجا بدهم؟

(یارقلی) این یک لیره رابه شما خالصا مخلصا لوجهه الکریم تقدیم میکنم که فی الحقیقه محتاج ترین افراد ملت ایران و اسلام محسوبید، اگر فقهاء رضوان الله علیهم التفاق به این نکته داشتند بر مصارف هشتگانه زکوه یک عدد رمی افزودند و ایراد اینکه چرا باید شعر بگوئید، که در قافیه بمانید، بر شما وارد نیست زیرا که احتیاج شما بعقل بیش از احتیاج به مال است، مریضخانه مجانین اگر در این ممالک وجود میداشت، محققا علی الدوام چند تخت خواب را مأمورین ایرانی در عراق عرب اشغال می کردند (خان) خدا سایه لطف شمارا کم نفرماید بنده که قابل این مزاح نیستم بزرگی خودتان مقتضی این لطف ها غست، بنده حالا باید از این لیره اول قرض حاجی علوان عرب را بدهم (یارقلی) استدعای ما از شما آنکه برات ازادی این بیچاره رابه فراش باشی مرحمت فرموده و امر کنید که او را با مخلفات میت بمنزل ما آورده در انجا قرابت و بیگانگی او با میت، تحقیق شود و ما هم محض اجراء سیاست دولت باشمادر تحقیقات شرکت خواهیم نمود (خان) پسر! های فراش باشی! بیایسرخرمی به تومی گویم..... خدا کریم است، عمر و دولت آقای یارقلی خان زیادیک لیره رسید، فوراپول حاجی علوان عرب خر را باید بدهیم زود برو پدر سوخته را، با اسبابهای گوربه گوری بیار اینجا، دست اقا را بوسید دوام و عمر و دولت اقا از خدا بخواهد بدو که امدی پدر سوخته، بپاهات وعده نهار فر دارا کباب و ترشی خیار و بادنجان سر جرسی بده قوت بگیرد بدو..... که امدی (فراش باشی) عمر و دولت اقا زیاد علی مدد زهی بمنزل رسیدیم ژاندارمها سلام دادند و رفتند.

وارد منزل شدیم رفقا از برای پذیرائی خان حاضر نیستند، یارقلی خیلی اصرار دارد که نشان دولت محترم است، بالاخره یارقلی تحصیل اکثریت نموده تشریفات خان را از چای و قلیان حلوی سلیمانیه گز اصفهان فراهم نمودند فراش باشی با مقصرویک بسته کتاب آمدند و سلام کردند، مقصر هیچ شباهتی با هالی اینجاندارا نثر نجات و معقولی از چهره او پیدا است (خان) رو بمقصر کرده، بیا..... دست اقا را بوس به عمر و دولت اقا دعا کن خدمت اقا توبه کن که بعد از این... هانخوری مال دولت را نمیشود خورد (بیچاره مقصر) بنا کرد گریه کردن اقایان من اهل کرمانشاهم با پدرم زیارت امدم، پدرم با خانقین سرما خورد و ناخوش شد اینجامرزش رابه شماداد از پریشب تا حالا این ظالم مرابرده تمام بدنم راسیاه کرده، که مال پدرت رامن وارثم همچو ظلمی کسی در تاریخ خوانده، دیده! پس ما ایرانیان فلک زده بخت برگشته از دست این لکه های ننگ عالم بشریت به کجا پناهنده شویم (خان) ببین اقا چقدر پدر سوخته هابی ادبند، مأمور دولت را تکذیب میکنند برای حضورا اگر نبود بکله پدرت پدر سوخته تو پسر این مرد که ای به گور پدر این مرده، باین شیوه هامال دولت را نمیشود خورد.

(مقصر) تف به کله پدر مثل تو مأمور..... پدر من پریشب مرده هنوز کفنش تره، این فحش نده، یک دفعه پرید برای خان، خان را گرفت انداخت به زمین طق طق به سروسینه وشانه وکتف خان میزند، از حرص گوش خان را بدندان گرفت (خان) ای آقای ویلان الدوله..... خوردم گوشم را کند، مأمور دولت همه جا محترم است، ای فراش باشی بدادم برس، ما را حالت خنده، چنان ربوده که هیچکس مالک خود نیست بهر جهت خان بیچاره را از زیر دست و پای پدر مرده بیرون آوردیم با قدری نصیحت و موعظه اصلاح صوری بین آنها دادیم بالاخره معلوم شد بیچاره راست می گوید. پسران مرده است، پدرش از اشراف کرمانشاه است، پدرش علام الملک مفتش کل ایالات غربست، خودش علیم السلطنه دفتر دارمدرسه دارالفنون کرمانشاه است جوان خوش سیمای خوش عقیده ای است مسلک از حزب دموکرات است، شرح حال مسافرت و ابتلاء مرحوم والدش را گفت، خیلی جای رقت بود، خان قدری طلب مغفرت برای ان مرحوم نمود معذرت خواست که اقایان نان خوردن زحمت دارد، خدارحمت کند مرحوم والد را که مکرر میفرمود بیرنج گنج میسر نمی شود. خدا حافظ شماورفت، قدری که رفت برگشت اقایان! درداره عثمانی هرامری باشد بجان حاضر مگ کیستند نشنوند، دوباره خدا حافظ شما، رفت خیلی خندیدیم. چون خیلی از شب گذشت حسب اللزوم استراحت کردیم بیچاره علیم السلطنه هم خوابید صبح برای ادای فریضه برخاستیم نماز خواندیم اوائل طلوع افتاب رئیس بلدیة امدوسینی شیروسر شیروکباب ناشتائی با مقداری قند و چائی وزغال که رسم مهمانی عثمانیهاست خشکه تقدیم می کنند، آورد تمنی گرفت و رفت بمطالعه کتب علیم السلطنه مشغول شدیم، هریک کتابی نگاه میکنند (آسید حسین) کتابی بدست گرفته نگاه میکنند کدفعه (په په په په په اینها چیه، په په په په په، قه قه قه قه (یار قلی) اقاچه خیر است؟ (آسید حسین) ببینید نوشته:

قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل السباقين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل السباقين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل السماعين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الرتاحين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل السوائيين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الاساقين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل زباليين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل النقاميين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الخياطيين.

(رفقا همه) قه قه قه آسید این چیه میخوانی؟ (آسید حسین):

قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل المفاتين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الوصافين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل النعاتيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الزراعين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الذرائيين، قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الازاليين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الكباريين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل النداقيين قل کل انه لاله الاالذی امننت به کل الضمانيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الاماريين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل البهائيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل اراحين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل التعاسيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الزواحيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل البلاحين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الحلاجيين قل کل ليقولون انه لاله الاالذی امننت به کل الحجاجيين.

المقدمات بسم الله القدم ذى المقدمات بسم الله القدم ذى المقدمات بسم الله القدم ذى المقدمات بسم الله القدم
ذى القدام ذى القدام بسم الله ذى القدام ياالله الله الواحدالقدم ياالله الله المقدم المقدم ياالله الله المقدم المقدم ياالله
الله القدام القدام ياالله الله القدام القدام ياالله الله القدام المقدم ياالله الله المقدم المقدم ياالله
الله القدام المقدم ياالله الله المقدم المقدم ياالله الله القدام القدام ياالله الله القدام المقدم ياالله الله المقدم
ياالله الله القدم ذى القدامين ياالله الله ذى القدامات ياالله الله القدم ذى الاقدام ياالله الله القدم ذى الاقدام همين
طورهي ذالقدام ذى المقام ذى القدماء،بازورق زدجای ديگرش رابازکرددست بدهن گذاردوزدزيرخنده به
بينيدايينجامرکه ست:

سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الکشف ذوالکشافين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانت العذب ذوالعذابين
سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الهلك ذوالهلاکين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الجذب
ذوالجذابين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت القبض ذوالقباضين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت
الكلم ذوالکلامين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانت الحشرذوالحشارين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانکه انت
النشرذوالنشاريين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانکه انت البعث ذوالبعثين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانت
العرض ذوالعرضين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانکه انت الختم ذوالختامين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک
انت القصص ذوالقصصين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الصبب ذوالصبابين سبحانک اللهم ان لاله الاياک
وانک انت الרכب ذوالرکابين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الخول ذوالخواليين سبحانک اللهم ان لاله
الاياک وانک انت الطيب ذوالطيبين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانت البلم ذوالبلابين سبحانک اللهم ان لاله
الاياک وانک انت درک ذوالدراکين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الاف ذوالافين سبحانک اللهم ان لاله
الاياک وانک انت النزع ذوالنزعين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الفضح ذوالفضاحين سبحانک اللهم ان
لاله الاياک وانت السبغ ذوالسباغين سبحانک اللهم ان لاله الاوانک انت الطبع ذوالطبايعين سبحانک اللهم ان لاله
الاياک وانک انت الولج ذوالولاجين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الوسق ذوالوساقين سبحانک اللهم ان
لاله الاياک وانک انت الردذوالردادين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الغرض ذوالغراضين سبحانک اللهم ان
لاله الاياک وانک انت القسط ذوالسقاطين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت اللين ذوالليانين سبحانک اللهم
ان لاله الاياک وانک انت المكرذوالمکارين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک الفزع ذوالفزعين سبحانک اللهم ان
لاله الاياک وانک انت العزل ذوالعزالين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک البرک ذوالبراکين سبحانک اللهم ان
لاله الاياک وانک انت الخلف ذوالخلافين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الحرزذوالحرازين سبحانک اللهم
ان لاله الاياک انک انت الدرک ذوالدراکين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت البيرذوالبيارين سبحانک اللهم
ان لاله الاياک انک انت الغيث ذوالغياثين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الوضع ذوالوضعين سبحانک
للهم ان لاله الاياک وانک انت البيض ذوالبياضين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت النکس ذوالنکاسين.
سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت النبادين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الفسح ذوالفساحين
سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الوصل ذوالوصلين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت العتق
ذوالعتاقين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت الرتل ذوالرتالين سبحانک اللهم ان لاله الاياک وانک انت

الزود ذوالزودین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت المحص ذوالمحاصین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت المحق ذوالمحاقین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الهزاء ذوالهزائین سبحانک اللهم ان لاله الاانت وانک الا ترک ذوالا تراکین (رفقاهمه (قه قه قه) قربان خدای دواترکی)

سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت النسخ ذوالنساخین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الاتی ذوالاتین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت التتم ذوالتمامین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الکساء ذوالکسائین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الطمس ذوالمطاسین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الفرق ذوالفراقین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الخزی ذوالخزائین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت المعوضی ذوالعواضین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت الستر ذوالستارین سبحانک اللهم ان لاله الاایاک وانک انت العمق ذوالعماقین.

اعضاء و جوارح رفقا مثل اجزاء مکینه برق و بخار از خنده می لرزد و در هیچکس حالتی نمانده، آتش سماور چند دفعه خاموش سه چهار ساعت از روز گذشته هیچکس ملتفت وقت چائی و قلیان نشده مگر میرزا عبدالباقی مثل مار گزیده که راه دهانش بسته و نتواند فریاد نماید چطور می پیچد چشمهایش به دوران افتاده وضعی عجیب از رخساره و گونه او پیدا است زمزمه ای هم با خود می کند، چقدر حالت نشستن و سر بزنانوان گذاردن و برداشتن و زمزمه کردن اوشبیه بعکسهائی که در کتاب لیلی و مجنون می کشند یا تریاکیهائی که وقت تریاکشان گذشته باشد (پارقلی) آقای علیم السلطنه این کتاب باین چاپ و کاغذ و جلد اگر هزلیات الفاظ و معانی مربوط شیرین باید باشد، در این کتاب یک مطلب مربوط نیست گذشته از اینکه کتب هزلیات باین اندازه اهتمام بچاپ اون میکنند.

(علیم السلطنه) خاطر مهمر مظاهرا قایان مسبوق باشد که من خودم شیعه اثنی عشری هستم و پدرم شیعه اثناعشری است در کرمانشاه حالت و اداب و اخلاق و دیانت و مامشهور است اگر تمام شهر کرمانشاه خانه ای باشد که اول طلوع صبح بیدار و فریضه صبح را بوقت خود ادا کند خانه ما است اگر در تمام شهر یافت شود که وجوهات مالیه الهیه خود را خمس و زکوه و سهم امام تادینا را خرد دهد پدر من بود از سعادت مرحوم والدهمین بس که در راه زیارت جان بجان افرین تسلیم نمود، خدمت اقایان خود بعرض می رسانم در سنه 1326 که محمد علی میرزا مشروطیت را بهم زد و اداره استبداد رونقی بکمال گرفت هریک از کارکنان ملت و مشروطیت گرفتار، بعضی در اطراف پراکنده بعضی به سفارتخانه های خارجه متحصن، بعضی در خانه هامخفی و پنهان بودند، یکی از اعضاء معتبران جمن اذربایجان در طهران بایست و هفت نفر در خانه یکنفر بابی دم دروازه قزوین مخفی بودند، و هیچ کس بحال انها مطلع نشده تاماه شوال سنه 1326 از طهران فرار کردند جمعی از انها بکرمانشاه رسیدند، بر حسب سابقه ای که با مرحوم والد داشتند در حالت خفاء بر ما ورود کردند.

شبی از شبهادر مقام سرگذشت خودشان از این شخص بابی تشکر کردند که این شخص بابی نه فقط در محیط طهران از محافظت نمود بلکه در تمام نقاط ایران که رفتیم و می رویم کفایت حفظ ما را کرده، در وقت فرار از طهران ما بیست و هفت نفر سه قسمت شدید، هر قسمتی نه نفر و این شخص بابی بهر قسمتی از ما یک کتاب بیان که قران انها است و مال میرزا علی محمد است داد و گفت گماشتگان استبداد در هر جا از شما تفتیش کنند و این کتاب را در نزد شما به بیند و بفهمند که شما بابی هستید احدی به شما تعرض نخواهد نمود، زیرا که خاطر عاظر اقدس اعلی حضرت همایونی مسبوق است که فرقه بابیه، جدا خواهد خواه شاه و مخالف ملت و مشروطت اند و بر حسب لوحه عباس افندی اطاعت پادشاه

عصر، برانه‌افرض و متحتم است و انصاف‌افهم خیلی بدردم‌ماخورد در اصفهان و عراق و بر وجود گرفتار اقبال الدوله و عضدالسلطان و امیرافخم شدیم و این کتاب مارا خلاص نمود این جماعت در کرمانشاه بودند تا محمدعلی میرزا خلع و طهران بدست مجاهدین فتح شد، در رکاب آقای بهبهانی که از اعتبار مراجعت میکردند بطهران رفتند و مقصداری از مخلفات خودشان را بر حوم و الداداند از جمله این کتاب بود هر ساله ایام ربیع مایه سرور بود.

(یارقلی) عجب این کتابیکه از خنده کمر ما را سست نمود در نزد بابیان چه منزلتی دارد!!! حالت جناب میرزا عبدالباقی سخت در هم است که این معمای عجیب راحل نماید (میرزا عبدالباقی) یک دفعه بر اشفت: این کتاب، کتاب مستطاب بیان است که بید قدیم قویم قدرت ازلی تصنیف شده و شمالزروی جهل بگفتار در برابر کبریائی می خندید بظهورات اشراقات عرشیه ملکوتیه عالیه اعلی روح من فی الابداع والاختراع والانشاء والایجاد فده استهزاء می کنید (آمحمد جواد) حالا مریقین شد که حالت میرزا بهم خورده (آمحمد جعفر) مسلم است که باکش میشود (آسید حسین) باید جنون ادواری داشته باشد (یارقلی) دار وجود جنگل مولای عجیب و وحشتان غریبی است هر چه انسان نمیرد تازه تر از تازه تری می بیند حقیقتا هیچ برهانی بر لاحدی واجب الوجود بهتر و بالاتر از لاحدی موجودات اون نیست ظهورات وجود رانمره مخصوص و درجه محدود نباشد هر مکنی که لباس وجود به خود اراید مثل و مانند و شبیه و نظیر در سابق و لاحق و مقارن از برای اون نیست هر آن از این بیست و چهار ساعت مسافرت که بر ما گذشته جلوه تازه ظهوری تازه می بینم این حال الان ماحالی است که هرگز در فضای خیال مجال تصوران نبوده این کتاب پوچ مضحک عجیب و این عقیده هرگز باور نکردنی یکی از غرائب عالم کون و فساد است.

حقیقتا جناب میرزا!!! این کتابیکه میرزا علی محمد برای اثبات مقامات خود اظهار نموده همین است؟ ولی خواهش می کنم که خیلی سهل و ساده و مختصر بفرمائید (میرزا عبدالباقی) بله بله مثل قران است بلکه بالاتر است (یارقلی) بنده اصلاً مطلق کتب سماویه خبر ندارم از تورات و انجیل و قران مطلع نیستم سابقاً مکرر در مکرر خاطر نشان شما نمودم که این مذاکره من باشما اول قدمی است از من که در دائر مذاکره دینی گذاشته می شود، صحبت ما باشما دیروز باینجا ختم شد، که در بازار فرش و شهر شیراز زبان عربی را معجزه قراردادن مثل اینست که در پاریس و لندن کسی دعوی پیغمبری کند و زبان ترکی را معجزه خود قرار دهد و در صورتی که زبان ترکی صحیح باشد جای مسخره و مورد خنده است ما اگر در ترک هاهم مسخره و جای خنده باشد غیر از اینکه این شخص سفیه و دیوانه است هیچ محلی ندارد و یافتن یک سلسله کلماتی که از اصول قواعد زبان عادی است کار هر دیوانه بازاری است (میرزا عبدالباقی) اگر سرور معظم آقای یارقلی از قران خبر ندارند شما که خبر دارید در قران مجید خداوند حمید میفرماید (یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوبه یستهزؤن) همواره هادیان سبل و صاحبان رسل و هیاکل ملکوتیه ظهوریه عرشیه در نظر جهال مورد استهزاء بوده اند و بسفاهت و جنون محکوم چنانچه عقل اول و مبداء فیض اقدس حضرت پیغمبر را هم دیوانه گفتند، ایه وافی هدایه (وما هو علی الغیب بضنینوما هو بقول شاعر مجنون، ان هو الا ذکر للعالمین) شاهد بر همین است فرعون بنص ایه وافی هدایه (ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون) حضرت موسی را مجنون گفت پس اگر این ظهوراتم و کلمات باهرات مورد استهزاء باشد بر دامن کبریا نشیند گرد (یارقلی) ایا هیچ شنیده اید که شاعر گفته:

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه-هر دو مشکینند اما این کجاوان کجا(ایاهیچ شنیده اید که خواجه حافظ همشهری میرزا علی محمد می گوید:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که اینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری وائین سروری داند

هزار نکته باریک ترز مو اینجاست

نه هر که سر تراشد قلندری داند

اگر حضرت موسی و حضرت خاتم مطلق رادرمقام جسارت دیوانه گفتند ولی تمام عقلاء و اساتید فن سخن و فصاحت پس از اینهمه تلاش ورنج در تقابل و ضدیت پیشانی عجز و نیاز زمین بندگی و اطاعت سائیده اند، اما رفیق بنام با این کلام دیوانه مسخره بصد هزار درجه از او بهتری رافد، بهتر میخواند، بهتر مینویسد، شنیده ای که گاهی بزرگان عالم را، در معرض استهزاء برآمدند، اما هر کس که استهزای می شود بزرگ نیست، شنیده ای که سلاطین عالم دشمن دارند، ولی هر کس دشمن دارد سلطان نیست، تقرب و ناپاکی را احدی است تلاوت این آیات با صد هزار من سریشم فرنگی چرندهای بیان را اصلاح نمیکند مگر آنکه بیچاره های ساده لوح رادرعقیده خود دست خواهد نمود.

(عبدالباقی) مظاهر ظهورات افاقیه و انفسیه عوالم ناسوت و لاهوت و ملکوت و جبروت و غیب الغیوب و هیاکل روحیه مطهره مقدسه اشراقات نور مستشرقه جلالیه جمالیه روح من فی الکون فداه که برحمت غیب الغیوبی تجلی و بقدرت لایزالیه ترقی و بتعشقات فائقه ازلیه سرمیدیه برامهات اربعه و موالید ثلاثه عظمت اسطقسیه فوق الاسطقسات حیات کرده اند هرگز تعقل و تصور و تخیل تقید و فقیید، در ساحت قدس مظاهران انواره جلالیه جمالیه و ظهورات افاقیه و انفسیه نخواهد رفت شئون مطهره ان مظاهر غیبیه صمدانیه بمراتب فوقیه مالایتنهای بمالایتنهای اعلی و ارفع و اشرف و اقدس و امانع و اکمل و افضل از این است که گفته شود.

(آقای آسید حسین) بجدم اصلا نفهمیدم (آمحمد جواد) بجان همگی یک کلمه مقصود میرزا را نفهمیدم (آمیرزا کریم) بله، والله، من هم هر چه گوش دادم هیچ چیز دستگیرم نشد (حاج محمد حسین) شاید طلسمی باشد (آمحمد جعفر) احتمال دارد ذکر یا دعائی خوانده (یارقلی) آمیرزا؟ قدری ساده و بزبان فارسی بفرمائید، درست مطلب دست نیامد (علیم السلطنه) بنده از قراری که شنیده ام این حضرات می گویند صرف و نحو اسم دو ملک قرب الهی است که بجرم سوء ادب از ساحت قدس لاهوت بحضیض ناسوت افتادند و در سوارخ تنگ دهن های بچه هادر مکاتب معاقب و معذب بودند تا از میان ظهور باب قلم عفو ایزدی بر صفحه جرم صرف و نحو کشیده شد و بعالم بالا صعود نمودند دیگر صرف و نحوی در کار نیست شاید مقصود میرزا از کلمات بغرنجی که فرمودند همین باشد (رفقا همه) قه، قه، قه.

(یارقلی) اصلا تعلق معنی از این حروف نمیشود و غیر از بافتن چرند و الفاظ بیربط بی معنی و لقلقه لسان حاصلی ندارد، مگر بیچاره عامیان دهاتی ساده لوح را گول میزند که نمی فهمند صرف یعنی چه نحوه معنی دارد، برادر عزیز، زبان و حرف زدن وسیله فهم مقاصد بشری است که اگر در تحت ضابطه و میزان معینی نباشد محال است

کسی مقصود کسی را بفهمد و این ضابطه میزان را صرف و نحومی گویند و در تمام آلسنه عالم ساری است اختصاص بزبان عربی ندارد اگر در فارسی خواهند رفتن شمار باخانه کسی بفهمانند میگویند (شمارفتی انجا) یا اعلامت مخاطب را در فعل ملحق کنند اما اگر بگویند (رفت) این مقصود که رفتن شما باشد فهمیده نمیشود و همچنان در عربی می گویند (ذهبت عنده) اگر (ذهب عندی) بگویند رفتن دیگری مفهوم می شود نه شما در زبان فرانسه، انگلیس، روس، آلمان، ترک و غیر اینها از تمام زبانهای ملل همین قاعده صرف و نحو معمول است، چه خوش بود پرچم نسیم عفوعلیمحمد دستی بر تمام آلسنه اهل عالم بکشد و همه را از این دو قید ازاد کند راه تفهیم و تفهم کلیه بشری را بهم زند، اختصاص زبان عرب را باین دو قید صرف و نحویک سفاقت عجیب و لقلقه لسان غریبی است که اصلا معنی ندارد گذشته از رواج و دوران کتب عربیه عتیقه از قبیل سیولی و جامی و اجرومیه و صمدیه و غیره در تمام ملل مختلفه اسلامیه هر روز علماء عربیت در مصروسوریا کتبههای تازه بتازه نوبتو تصنیف میکنند و عالم مطبوعات ادبیه را رونقی به کمال میدهند و از هیچ نقطه در هیچ مدرسه از هیچ کتابی در هیچ خطائی صرف و نحو گرفته مگر از بیان میرزا علیمحمد که انهم معلوم است ملکه عقل و فهم و شعور از آورفته نه ملکه صرف و نحو، واقعاً انسان تاکی حرف بی معنی می زند و بچرند بافی خود را موخته کند؟! (میرزا عبدالباقی) محال است واجب در صورت امکان تجلی کند و بلوازم ممکنات ملتزم گردد، قادر متعالیکه ماهیه نهماء دهماء ظلما غسواء را بوجود رواق براق شراق طراق مزین میفرماید البته قادر است فعل را جامد اسم را مشتق و حرف را مستقبل فاعل را منصوب مفعول را مجرور فرماید، از ماده زبان عربی عجمی از عجمی عربی بسازد، قدرت خلاق متعال بکل موجودات مساوی است این کلام کلام الهی است این نطق نطق نمای غیبی است کلام الهی مقید نخواهد شد قانون خود قید است چنانچه می گویند سلطنت استبداد که بی قانونی است حریت است و مشروطیت که مقیده قانون است قید است.

(یارقلی) آمیز تا چه اندازه باید ماملت بخت برگشته ایرانی بی وجدانی خود را در جامعه ملل مدلل نمائیم و در پیشگاه تمام عقلای روی زمین سرشکست باشیم؟ اخرا بفتن الفاظ بی ربط تاکی؟ لقلقه زبان بیهوده تا چند؟ گفتن جمله های بی معنی تا چه اندازه؟ نه از خالق شرمی نه از مخلوق حیائی نه از وجدان از رمی!! بنام به کردگاری که پرگار قدرت اوفقط در دایره چرندگویی دور می زند، و هر مستی، هر چرسی، هر بنگی، هر دیوانه ای، هر بی شعوری، هر سرسام زده ای، هر حصبه ای، در شب بحران در چرند و پرنده پرت و پلازا و قادر تر است.

(آمحمد جواد) قدرت من از این کردگار خیلی خیلی بیشتر است اگر او فاعل را مفعول مجرور را منصوب فارسی را عربی میکند من از لغت حیوانات مثل سگ و خروس و بز زبان آدمی میسازم: ایها الشیراز النزاز الجانباز النیزه باز الیارم باز القیوم القیقام القیقوم القیقیم القیقلی قیقوم، ان الباب البواب البیوب البیب البیاب البیوم الحام الحیحام الحیحوم حوحو (رفقا همه) قه، قه، قه، ان الباقی البیقاقی الباقی البقوقی البیققی البق بق بقوم معنی قدرت این است تا خواستم صدای خروس کلام آدمی شد صدای سگ بشکل زبان ادم صورت گرفت اگر رفقا از خنده غش نکنند بیشتر از این قدرت و توانائی خود را اظهار میکنم بطوری که باب به گرد من نرسد.

(میرزا عبدالباقی) چشم را بزمین دوخته قلیان را خیلی یواش یواش بحالت شخص فکور متحیر میکشد پر پیدا است که در مجال خیال دنبال جواب میگردد یک دفعه صدای کوبیدن در بلند شد رئیس بادیه از طرف قومندان آمد که عسکر در شرف حرکت است کشتی شطی کوچکی (استملنج) از برای شخص شما و خودم مهیا است اگر میل

دارید بفرمائید. رفقا همه بهم نگاه کردند (آ محمد جواد) صحبت جناب یار قلی و میرزا عبدالباقی فرصت بماند که در این خصوص گفتگو کنیم (آ محمد جعفر) بنظر من فعلا موقع گفتگو گذشته باید برویم (حاجی محمد حسین) من که فی الواقع خیلی ممنونم که این پیش آمده نتیجه خیلی مطبوع مرغوبی تولید نموده گذشته از فیض ملاقات حضرت قومندان و حلاوت فرمایشات جناب یار قلی و، و، و، ثانیاً زیارت حضرت مولی الموالی که سرمایه فیض نشأتین و فوز دارین است موفق میشویم صدق الله العلی العظیم (عسی ان تکرهوشینا و هو خیر لکم) رفتیم تمامی اهالی مسیب از مأمورین ملکی و عسکری و سایرین بعنوان مشایعت و استقبال و تماشا کنار شط جمع زنهاهله کنان نغمه موزیکال، نظامی هم در کار است از ورود ما احترامات فوق العاده قومندان تمام اهالی از شنیدن و دیدن موزیک و حرکات عسکری دست کشیده بنظری عجیب درامی نگرد بهر جهت رفتیم بکشتی نشستیم نیم ساعت تقریباً بسده (1) رسیدیم اهالی و عشایر اطراف باحالت هوسه که ملت عرب راعادت است استقبال کردند کشتی ما ایستاده ولی طراده (قایق) های بادی که از عساکر بود، گذشته رفتند شیخ سده پس از استیذان با سایر مشایخ بحضور حضرت قومندان شرفیاب شده اظهار اطاعت و خضوع از او امر دولت نموده مشمول عنایت قومندانی گردیدند و رفتند پیاده شدیم بالای پل قدری سیاحت کردیم جرقیل های متحرکی که روی پل بالای راه آهن سیرمی کند و درهای آهنین چشمه هار برمی دارد می گذارد دیدیم رفقا از این عمل عجیب که نتیجه علم است، خیلی در شگفتند.

(*) (1) سده نقطه ایست در مشرق حقیقی کربلا و مغرب حله در ساحل فرات و نزدیک ترین سواحل فرات بکربلا میعلی همین نقطه ایست قسمت ابی که اراضی حله را (شط حله) فیض میدهند از همین نقطه بریده می شود از قسمت ابی که بکربلا میعلی که نهر (حسینی است) از پائین نقطه به نیم فرسخ می رود اهمیت این نقطه از حیث هوا و موقع جغرافیائی که واقع بین دوشهر معمور و اراضی زرخیز کربلا و حله از این جاسیراب میشوند فوق العاده جالب دقت است سالیان دراز برای این منابع ثروت تمام نشدنی گذشت که اربی اعتنائی با اهمیت این نقطه شش ماه از فیضان شط غریق و متعفن و شش ماه از نقصان شط تشنه و سوزان بودند دولت عثمانی از چند سال باین طرف در فکر اصلاح برآمده یک قیطره در دار بسیار محکم متق متین پاسلوب پلهای تازه اروپا در تحت نظارت و استادی مهندسین انگلیسی در مدت ده سال بمصرف یک میلیون لیره عثمانی ساخت والان سه سال است که درزیادی و کمی شط بواسطه برداشتن و گذاشتن درهای آهنین پل بیک میزان مستقیم اب بکربلا و حله میریزد یکی از مهندسین انگلیس که اول برای ساختن پل نامزد گردید و سه سال مالیه هنگفتی از عثمانی بر باد داد و کاری نکرد کتابی تصنیف کرد قسمت عمده این کتاب با اهمیت موقع سیاسی و تجارتي و صناعی وزراء این نقطه راجع است قسمت دیگرش راجع باتحاد و اختلاف مجرای دجله و فرات است که این دونهر عظیم قبل از ده هزار سال یک نهر بسیار بزرگ بوده اند رفته رفته بواسطه فیضات که لازمه اش انبساط اب در جلگه های وسیع و نقاط مختلفه است و خال اندازیکه طبیعی سیراین اب از اراضی رملیه خاک زادا است یک مجرای دیگری تشکیل شده و خورده خورده وحدت آنها بدوئیت که معلول قهری از اختلاف ملک هر دو موجودی است نتیجه داده است فتوای این مهندس براین است که هر دولت عالم بخواهد از عراق عرب منتفع شود باید دوئیت مجرای شط باتحادده هزار سال پیش برگرداند و یک نهر بسیار بزرگ تشکیل دهد و بواسطه شعبات علیمه هندسی تمام اراضی عراق را در منتهی درجه کمال سیراب نماید و بعد در فوائد عجیبه این عمل موهم داد بیان میدهد لطف اینجاست که این کتاب بتمام السنه

اروپا ترجمه و چندین بار طبع شده و مطالب او در محافل علمی اروپا مطرح مذاکره گردید و در ملت صاحب این مملکت نام و نشانی از این کتاب نبود اخیراً یک یادونسخه از آن بواسطه المانیها باسلامبول آمده است.

اهالی سده تماماشیعه مذهب و بااخلاق و از ارتکاب رذائل تادرجه ای معصومند ولی مع التأسف مهندسین انگلیسی همان اندازه مهارت که در ساختن این پل بکار برده همان اندازه هم در فساد اخلاق و تزییع حیثیات روحیه اهالی عمل غریبه بخرج داده اند و الان می توان بطور جدی گفت که اعراب سده بالمره از عصبیت قومی و دینی دست کشیده و تمام همت خود را در خدمت اروپائی گماشته و نتیجه این خدمت را فقط در خوردن چند گیلاس مشروب و و و و منحصر می دانند یکی از مهندسین شب خواب دید و سنی شد و هر روز عصر که عمله ها از کار دست میکشیدند این لامذهب پولتیکی آنها را جمع کرده به خلافت خلفاء و فقه فقها ربعه دعوت میکرد. (*)

قبل از حرب عمومی مستحفظین پل تماماً انگلیسی بوده اند پس از اعلان حرب عمومی، دولت انگلیسها را معزول و مأمورین ترک بنطارت یک نفر المانی باکمال خوبی حفظ و حراست قطره رابعده گرفتند، بکشتی نشسته بطرف طویریج روانه شدیم. در اثناء راه اغلب اراضی طرفین شط مزروع و آباد است یکساعت و نیم که راه طی کردیم بقصبه طویریج (1) رسیدیم روی جسروقهوه خانه ها تماماً از جمعیت پروهیئت مأمورین ملکی و عسکری باستقبال آمده اند لب جسر پیاده شدیم در سرایه حکومتی نهارجیده اند رفتیم پس از صرف نهارجومندان از هیئت عسکریه باز دیدن نمود بتفتیش ادارات نظامی پرداخت یارقلی از قومندان مدت مکث در طویریج را پرسید فرمود الان امر دادم که فوج بطرف کوفه حرکت کنند و ما مشب را در منزل شیخ بنی حصین علوان راحت نموده اول طلایع فجر بکشتی نشسته دو ساعت از افتاب گذشته بکوفه میرسیم شما هم در حرکت با عساکر بپرداختن بگردش یا تشریف بکربلای معلی مختارید، هر چه میل اقایان اقتضاء می کند همان خواهان منتست الان پنج بغروب است مدت ایاب و ذهاب شما شش ساعت بیشتر نخواهد بود دو ساعت هم برای زیارت کافی است ساعت سه از شب منتظر شما خواهم بود مالهای خوب راهرو حاضر است رفقا همه باکمال تشکر زیارت را اختیار کردند.

(*) (1) بعد چهار فرسخ از شمال شرقی کربلای معلی در ساحل فرات واقع است مرکز حکومت نشین هندی که اراضی طرفین شط از سده تاذی الکفل را گویند همین جا است عربهای هندی بحصین بن نمیر منسوب و به بنی حصین مشهور و در کثرت جمعیت و شجاعت معروف و شیعی مذهبند زراعت هندی عمده برنج است و کلیه این زراعت در طویریج سفید شده بفروش میرسد کناره شط از دو طرف مسافت زیادی را باقی راندوده اند و هر چند زرع مربع بورئی نصب کرده اند کتلهائی از برنج ریخته اند زندهای عرب با سیاهای دستی که از چوپ و قیر ساخته اند بسفید کردن برنج مشغولند عمده عمارات معتبر و بازار و دکان و کاروانسراها و ابنیه حکومت در جانب شرقی شط واقع است بناهای خوب و مرغوب اغلب مال یهود است. چند سال قبل عربی از اهالی این جاسودای جنون بسرش زده دو سال تمام شب و روز بالای نخلی از خرما تعیش نمود مادرش برای او غذائی آورده بالا امیداد میخورد رفته رفته عربها باو اراداتی پیدا کردند و نزدیک بود او هم در سلک میرزا علی محمد باب منسلک گردد که دست تقدیر ناگهانی اتشی بیابا و فروخت و تمام ان باغها و کوخ های اطراف بضمیمه این دیوانه بیچاره سوخت از عجب آنکه منزلگاه فاحشه ای که خیمه پشمینه ای بیش نبود در بچوحه ان حریق سالم ماند. (*)

علوان شیخ بنی حصین حاضر پسر خود را باده سوار همراه مانموده بطرف کربلا روانه شدیم خط مرور ما اغلب در اراضی مزروع و آباد است در خیلی از مزارع کوخهای خیلی بزرگ بوریانی دیده می شود که مهمانخانه رئیس انجاست سواره های عرب به تاختن و خواندن (حدی) که مخصوص سواره اعراب است مشغولند دو ساعت الاربع بارض اقدس حسینی رسیدیم اصلاح و شست و شوئی از ظاهر نموده برای تطهیر باطن بخرابات حقیقی شتافتیم.

در صحن مقدس درویشی تاسینه در وصله های کهنه فرورفته باهنگی مخصوص که جالب قلب بود فریاد زد (آهای کسانی که زواریدنه سیاح از فقیر دست گیری کنید) میرزا عبدالباقی بیخود باحالتی تغییر امیز روبه رویش که همه زوارند (درویش) با تبسمی متین گفت (زائر کوی حسینی دشمن باب و بهاست) رنگ لب و دندان میرزایکی شد از روی تغییر گفت بنظرم چرس فقیر دیر شده (درویش) بندگان خاص علام الغیوب در جهان جان جواسیس القلوب) بایک عالم شگفت باستان مقدس شتافتیم از اداب زیارت فارغ شدیم حرم محترم حضرت ابوالفضل علیه السلام را وجهه همت ساختیم در وسط بازار بین الحرمین باز همان درویش تاسینه در کهنه فرورفته، بهمان اهنگ گیرا فریاد کرد (اهای کسانی که معنی زیارت را فهمیده ایدنه صورت از فقیر دستگیری کنید) (حاج رضاعلی آقاخانی) بدرویش متوجه شد بالهجه سخریه مانند که جناب فقیر هر کس به این عتبه تشرف می جوید البته معنی زیارت را فهمیده است (درویش) اگر معنی زیارت را فهمیده بودی اقاخان را امام نمی دانستی رنگ رضاعلی پرید حیرت در حیرت همگی افزود خدایم که همراه بود اظهار داشت اقایان سربسروش نگذارید دیوانه است بفرمائید.

رفتیم محادی در قبله رسیدیم مشغول تعظیم بارگاه بودیم باز صدائی خیلی گیرنده بلند شد (اهای کسانی که از حقیقت بوئی شنیده اید از فقیر دستگیری کنید) دیدیم همان درویش بهمان وضع پهلوی سقاخانه خزیده مثل اینکه مدت ها است از این نقطه نجنبیده همگی مثل چوب بجای خود خشک شدیم (آحمد جعفر) بطرف اورفته بابیانی در کمال احترام و ادب که جناب درویش غیر از حقیقت چیزی نمی بینم درویش باز خندید و گفت حقیقت بنام صلح کل، گل و مل و خاروس که رایبک چوب نمیراند (آحمد جعفر) یکدفعه بخود لرزید و متحیرانه گفت عجب درویشی است!! باز سید خادم، اقایان بفرمائید این پدر سوخته تریاکی هر روز صد جاعوض میکند از هر کوجه ای که شخص میرود این پدر سوخته انجان شسته مثل جن از حال و مال هر کس خبر میدهد مار و عقرب و زنبور را مثل پسته و نقل و بادام میخورد خواب ابدان دارد در سرما و گرما لباس او همین است بفرمائید پدر سوخته غریبی است بفرمائید ما مجسمه های بیروح از شدت اصرار سید روانه حرم محترم شدیم ولی از برای کسی حالی نمانده از اداب زیارت فارغ شدیم برگشتیم از در سمت مشرق مقابل کفش داری رکن ایوان که در منتهالیه بازار واقع شده بیرون آمدیم یکدفعه سید خادم گفت: اقایان ببینید همان پدر سوخته... دیدیم ردیف گداهاروی زمین نشسته بهمان وضع در کهنه فرورفته فریاد میزند (اهای پیروان محمدی که با حضرتش سودای جانی کرده اید از فقیر دست گیری کنید) (میرزا کریم) جرأت اینکه با درویش طرف شود نکرده زیر لبی با خود حدیث نفس کرد که امیدوارم همه مسلمانان با صاحب دین خود سودای جانی کرده باشند. درویش تبسمی نمود که از زور جوانان عیب نیست هر کس سودای جانی با محمد کرده باشد خلعت خلافت کبرای الهیه اش را بقامت هر کس زیبانداند (میرزا کریم) از جا جست بزمین خورد مددهوش شد سید خادم محض زیادی دخل کفش را از پا کند و درویش بیچاره را بباد زدن گرفت تمام سرو صورت درویش غرق خون شد ما هم پریشان خاطر از ترس اینکه مبادا سید درویش را تلف کند حمالی پیدا کرده میرزا کریم را بدوش گرفته روبه دروازه نجف شتافتیم

سیدخادم همین که دیدمارفتیم درویش رارهاکردوآمدبهارگله که چرانگذاشتیداین پدرسوخته رابعزرائیل برسانم و جان عالمی را خلاص کنم تاوسط میدان سقائی پیداشدیک مشت اب به سروصورت میرزا کریم ریختیم بهوش آمدبایدخادم وداع کردیم ازهم بخوشی گذشتیم رفت که درویش بیچاره رابکشدماهم بایکدنیابهت وحیرت وشگفت به طرف دروازه رفتیم. دروسط تنگنای دروازه درویش راباهمان وضع بایک صورت پاک که اصلا اثری از خون دراو نیست نشسته دیدیم دراین اثناکه چشم رابه درویش دوخته ایم وباینکه می بینیم شخص او است ولی عقل از شدت بهت وحیرت باورنمیکند که او باشدیک مرتبه زیاده از صدمه بارقاروا لاغ و شترفضای دروازه راپرکردندهرکس بگوشه ای رفت ولی چشم همه بدرویش است که باین کهنه ها چگونه برمی خیزد و کجامی رودیکدفعه مثل مار سربزمین گذاشت و در زمین فرورفت مالها که گذشت از زمین بیرون آمدونشست وفریاد زد:

(آهای کسی که برای هدایت دیگران اسم و رسم و دین و مذهب خود را پنهان کرده ای از این فقیر دستگیری کن) یارقلی سرراپائین انداخت و رفت دیگران هم سوار شدند بتاخت روانه شدیم ولی صفحه ذهن هر یک بحالات درویش مشغول وهیچکدام بدیگری نگاه نمی کنند منتهی الیه وادی ایمن که رسیدیم مشغول بوداع باهل قبور بودیم یک مرتبه دیدیم درویش بالای مفتول تلگراف باتمام احمال و اثقال او که کهنه است باضافه یک منقل آتش بطوری در راحت است مثل اینکه بالای صفحه خیلی مسطح بسیار راحتی نشسته است فریاد زد (آهای دستگیری از فقیر نکر دیدولی فقیر از شما دستگیری می کند) فردا عصری بکوفه می رسید زیارت مولی الموالی تشریف جسته برگردید در همان کوفه منزل کنید که ورود این اردو در نجف اشرف خالی از خطر نخواهد بود.

عجب اینجا است که ایندفعه هر کدام خواستیم از درویش سؤال بکنیم نمیتوانیم زبان در دهان همان اندازه حرکت میکند که رطوبت دهن رابلع نماید دیگر قادر به تکلم نیست الان سه ربع از مغرب گذشته پسر علوان هم خیلی تعجیل میکند لطیفه اینجا است که این همه اعمال غریبه درویش در چشم اعراب بنظر غرابت دیده نمیشود و از حال ماتعجب میکنند که چطور شیفته احوال درویشیم بهر جهت باکمال تاخت و منتها درجه حیرت ساعت سه از شب بطور یریج رسیده وارد منزل علوان شدیم پس از صرف شام بواسطه خستگی فراوان از قومندان رخصت طلبیده براحنگاه مخصوص رفته خوابیدیم ولی خواب کجا حالات درویش در نظر مجسم میشود ممکن نیست ذهن از فکر او بیرون رود علی الخصوص این اخبار خطرناکی که هم داده است بیشتر صفحه خیال رادرهم برهم کرده است هر طور بداول طلیعه فجر ادای فریضه صبح نموده براه افتاده سوار کشتی شدیم کشتی نیم ساعت به افتاب حرکت کرد.

قومندان باشیخ حصین در سالن مشغول مذاکره است پس قدری که گذشت پائین آمد باکمال ملاحظت احوال پرسی نمود از تفصیل دیروز و حالات درویش بحضرتش عرضه شد خیلی اظهار تعجب داشت ولی اخبار خطرناک او را نگفتیم وعده دادند که در مراجعت به کربلا درویش راملاقات نمایند صحبتهای شیرین قومندان قدری ما را بحال آورده از چهارموجه بهت وحیرت نجات داده بسته جرایدی که دیروز از شام واسلامبول وارد شده باز کردند بخواندن مشغول شدند یکدفعه با خود بنای تحسین گذاردند آفرین آفرین احمد جمال پاشا قائد اردوی چهارم شاهانه که والی شامات وقائد جنگ مصر است در بیت المقدس با حیاء یک اثر تاریخی خیلی بزرگ موفق شده اند رجال با دراک دولت عثمانیه بخوبی دیدند و فهمیدند که بایست ترقی مسلمین از مجرای تشیید مبنای دین و علوم قران مبین صورت پذیرد چنانچه رجال بزرگ اسلاف ما از همین رشته بغایه القصوی مدارج تمدن رسیده اند.

سلطان صلاح الدین ایوبی دینیہ ای کہ علوم تحصیل شدہ درانجاقط منحصر بعلم اسلامیه در بیت المقدس باسم اتباع شافی تأسیس نموده اوقاف کثیره از برای اومقرر داشته کہ الان صورت ان در عتبه ان مدرسه خود ردیف صحیف تاریخیه نموده احمد جمال این مدرسه را احیا فرموده واسم اورا (کلیه صلاحیه) گذارده است کلیه در اصطلاح مادار الفنون است این کلیه شبانه روزی است علمی کہ در اینجا خوانده میشود علوم شرعیہ است حقوق، فنون، السنه متنوعه، لباس محصلین، عمامه سفید جبہ دراز سیاه ترتیبات پروگرام مدرسه تعلقی بوزارت معارف ندارد و مستقیم بمشایخه اسلامیہ ونظارت اوقاف مربوط است واضافه پروگرام مرتب ساعتی مخصوص هم باید قرآن مجید را با اصول تجوید و مراعات قرائت مختلفه وصوت بلند در مجلس مقداری بخوانند در تمام اوقات صلوات بایست بجماعت بخوانند وقت سحر باید از برای فریضه صبح برخیزند. اخبار صحنه حرب اروپا را خوانند علوان رخصت حضور طلبیده عرضه داشت در اراضی مخصوص خودم تهیه نهار دیده اند چهار فرسخ راه امیدیم پیاده شدیم در مضیف علوان صرف نهار شد قدری در باغات ان جا گردش کرده بکشتی برگشته بطرف کوفه روانه شدیم.

پایان جلد اول - گفتار خوش یار قلی

اگر دقیقاً متوجه نشدید بار دیگر با دقت کامل مطالعه فرمائید و در مظان استجابت دعا این بنده
راهم فراموش نفرمائید، یکشنبه: 14، ذوالقعدة الحرام 1383

الاحقر: حاج سید هدایت الله مسترحمی جرقویه

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.Bahaismiran.com

تماس با کارشناسان پایگاه :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

ارتباط با مدیر پایگاه :

info@bahaismiran.com

bahaismiran@yahoo.com